

## روابط و مناسبات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی و امام خمینی ۱۳۲۴-۱۳۶۸ ش

قسمت اول

علی ابوالحسنی (مُنذر)

درآمد

... آیت‌الله لنکرانی در طول مبارزات مستمر خویش در جهت اعتلای اسلام و آزادی و سعادت ملت ایران، با امثال آیت‌الله شهید سیدحسن مدرس و شهید آیت‌الله حاج آقا جمال‌الدین نجفی<sup>۱</sup> همگامی داشت و در نهضت اخیر روحانیت به رهبری بزرگمرد جهان اسلام، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قُدس سرُّه الشریف، نیز نقش مؤثری ایفا کرد، خاصه، نظرات عمیق تاریخی و سیاسی ایشان مورد توجه صاحب‌نظران قرار داشت....

متن فوق، بخشی از اعلامیه علمای بزرگ تهران و شهرستانهاست که به مناسبت اعلام مجلس ختم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی در چهارم و سالگرد درگذشت آن مرحوم (۶۸/۴/۲۷ و ۶۹/۳/۲۰) در روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و رسالت منتشر شده است. همچنین در اعلامیه علمای بزرگ تهران و شهرزی به مناسبت هفت آن مرحوم (۶۸/۳/۲۴) نیز از وی به عنوان «عَلَمُهُ مجاهد، بزرگمرد دین و سیاست، همسنگر مبارزاتی آیت‌الله مدرس، و از یاران صدیق و قدیمی رهبر فقید و بنیادگذار جمهوری اسلامی آیت‌الله العظمی امام خمینی قُدس سرُّه» یاد شده است.

۱. روحانی برجسته و مبارز تهران در عصر قاجار و پهلوی، و برادر مرحومان افغانی و حاج‌آقا نورالله صفهانی، که در زمان رضاخان به اسفهان تبعید و در آن شهر به نحوی مشکوک درگذشت.

این علاقه و اعتماد را از دست نداد، و این امر بر همه کسانی که، در دو دهه ۴۰-۶۰ شمسی، چند جلسه با وی نشست و برخاست داشتند، آشکار بود.<sup>۱</sup> این حسن نظر و علاقه و اعتماد نسبت به امام خمینی در شخصیت‌های دیگری نظیر آیت‌الله بروجردی،<sup>۲</sup> سید ابوالقاسم کاشانی،<sup>۳</sup> حاج شیخ مجتبی قزوینی،<sup>۴</sup> آقامیرزا محمود امام جمعه زنجان،<sup>۵</sup> محمدتقی فلسفی،<sup>۶</sup> دکتر سنجایی<sup>۷</sup> و حتی میر سید محمد بهبهانی<sup>۸</sup> هم وجود دارد.

آشنایی مرحوم لنگرانی با رهبر فقید انقلاب، به سالهای تألیف کشف اسرار ایشان بازمی‌گردد. لنگرانی پس از مطالعه کشف اسرار، و مشاهده ایمان و غیرت شدیدی که مؤلف فاضل آن، با قلم شیوای خود در دفاع از مذهب و روحانیت تشیع و ردّ نحلّه‌های استعماری نظیر «وهایگری» شریعت سنگلجی و «پاک دینی»! کسروی، نشان داده بود سخت به وجد می‌آید و طالب دیدار مؤلف می‌شود. ملاقات صورت می‌گیرد و پس از آن، همکاری دیربای آن دو در ستیز با استبداد و استعمار آغاز می‌شود. لنگرانی، همراه

۱. راقم این سطور، خود، در همان روزهای اولی که در دهه پنجاه شمسی توسط شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد (نویسنده سلسله آثار ارزشمند اولین دانشگاه و آخرین پیامبر و مظلومی گمشده در سقیفه) با مرحوم لنگرانی آشنا شدم و از وی نزد پدرم (حجة الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی) یاد کردم. پدرم که خود از طرفداران جدی مرحوم امام خمینی بود گفت: بلی. آقای لنگرانی در جلسات آقایان علما در منزل حاج شیخ حسن علمی (از علمای وارسته غرب تهران) شرکت می‌کند و بسیار علاقه‌مند به آیت‌الله خمینی و هوادار ایشان هستند.

۲. آقای سید جلال آشنابانی نقل می‌کند که: «روزی آیت‌الله العظمی بروجردی اعلی الله قدره به مناسبتی به نگارنده فرمودند که آقای حاج آقا روح‌الله (خمینی) چشم و چراغ حوزه‌اند». رک: دوانی. زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی، با تجدیدنظر و اضافات، ج ۳، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۲، ص ۳۱۵. س.ح.بر. نیز: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. تهران، احرار، بی تا، یازدهم ص ۱۰۱؛ «ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی و شهادت آیت‌الله سعیدی»، مندرج در: مجله پیام انقلاب (وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران) ش ۸۹، مرداد ۶۲، ص ۲۵.

۳. همسر امام نقل می‌کند: «امام به آقای کاشانی ارادت داشتند. در ابتدا وقتی برای ازدواج به تهران آمدند و هشت روزی در منزل پدرم اقامت کردند آقای کاشانی را در آنجا دیدند. خانه آقای کاشانی و خانه پدرم در یک کوچه بود و آنها با هم رفیق بودند. در همانجا آقای کاشانی به پدرم گفته بود: این آعجوبه را از کجا پیدا کردی؟» یا به پای آفتاب؛ گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی (س). کردآوردی و تدوین امیر رضا ستوده، ج ۲، تهران، نشر پنجره، ج ۱، ص ۵۲.

۴. «ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی و شهادت آیت‌الله سعیدی»، همان، ص ۴۵؛ و نیز رک: مجله یاد، سال ۷، ش ۲۸، پاییز ۷۱، صص ۳۷-۳۹.

۵. «ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی و شهادت آیت‌الله سعیدی»، همان، صص ۲۶-۲۷.

۶. تخریب شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی بی سی)، به کوشش ع. باقی. تهران، نشر تفکر، ۱۳۷۳، صص ۱۴۹-۱۵۰.

۸. یا به پای آفتاب... همان، صص ۱۱۳-۱۱۴.



آیت اللہ حاج شیخ حسین لنگرانی

امام در ۱۵ خرداد ۴۲ به زندان می‌افتد. سال بعد، امام را در جریان مذاکرات مجلسین راجع به لایحه کاپیتولاسیون قرار می‌دهد و زمینه سازِ نطق کوبنده وی بر ضد شاه و آمریکا می‌شود و در پی تبعید امام از کشور، چراغ مبارزه را به کمک امثال شهید سید محمد رضا سعیدی روشن نگه می‌دارد. پس از استقرار جمهوری اسلامی، به‌رغم مشکلاتی که برخی گروه‌های متظاهر به انقلاب (از قبیل گروه مهدی هاشمی) برای لنکرانی فراهم می‌آورند، دل‌سرد نشده و با حفظ «استقلال رویه و شخصیت» خویش، همواره از «اساس» نظام و «رهبری» امام دفاع می‌کند، و پس از مرگ امام نیز فراقی آن یار دیرین را برناتافته از شدت اندوه، پنج روز بعد از ارتحال ایشان، جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند.

کارنامه زندگی و مبارزات لنکرانی، فصل‌های خواندنی و درس‌آموز بسیار دارد که مناسبات طولانی وی با امام، از جمله آنها است. در این مقاله، به طور مستند، پیشینه، ابعاد و پیامدهای دوستی امام و لنکرانی در طول دهه‌های ۲۰ تا ۶۰ شمسی بررسی می‌شود:

### ۱. آغاز آشنایی

سنگ بنای دوستی لنکرانی و امام خمینی، چنانکه گفتیم، با تألیف کشف اسرار گذاشته شد. می‌دانیم که امام، این کتاب را در سال ۱۳۲۴ شمسی در پاسخ به کتاب موهن اسرار هزار ساله (نوشته علی‌اکبر حکمی‌زاده) نوشت و در آن ضمناً به نقد افکار کسروی و شریعت سنگلجی (که حکمی‌زاده، از آنها تأثیر پذیرفته بود) همت گماشت. لنکرانی نیز از سالها پیش از تألیف کشف اسرار، از همان اوایل زمان رضاخان، با کسروی و شریعت سنگلجی درگیری داشت و ارج نوشته امام را در بطلان مستدل حرفهای آن دو می‌شناخت. خود می‌گفت: زمانی که کشف اسرار به دست کسروی رسید و آن را مطالعه کرد، گفت: این کتاب، عالمانه نوشته شده و نمی‌توان با آن مقابله کرد. علاقه لنکرانی به این کتاب، محبت وی را نسبت به نویسنده فاضل و غیور آن (شخص امام خمینی) برانگیخت و همین امر منجر به دیدار و آشنایی آن دو گردید.

مرحوم لنکرانی در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۱ شمسی، در منزل خود در تهران سخنرانی‌ای برای اعضای حزب جمهوری اسلامی (واحد خواهران) ایراد کرد. در خلال سخنرانی، از آن مرحوم خواسته شد اگر خاطره و سرگذشتی از آشنایی خود با امام خمینی دارد بیان کند، و وی اظهار داشت:

مبدأ ارادت من به ایشان، آن موقعی بود که فدائیان اسلام، روحم فدای آنها<sup>۱</sup>

۱. در اینجا مرحوم لنکرانی، با یادآوری مبارزات شهید نواب صفوی و ساربان جان برکف وی، و خطرات



امام خمینی در جوانی

شروع به فعالیت کرده بودند... در آن موقع، صحبت کسروی و شریعت سنگلجی و اسدالله خرقانی بود. یکمرتبه کتابی به نام کشف اسرار منتشر شد (کشف الاسرار نیست، کشف اسرار است). من هم سرگرم کارهای اصلاحی و مبارزاتی خودم بودم... کتاب را خواندم، دیدم خیلی عمیق است. نویسنده اش درد داشته آن را قلم نوشته؛ دل نوشته است. خوب، من حواسم جمع است، مطالعه کردم دیدم کارش را کرده است. کتاب عجیبی است. پرسیدم مال کیست؟ گفتند مال حاج آقا روح الله خمینی است.

→ همکاری خویش با آنها بر ضد معاند عصر پهلوی، سخت به وجد آمده و گفتند: چه سوابقی؟ چه حسابی؟ توان صفوی فعالیتش از کجا شروع شد؟ به کجا منتهی شد؟ خدا نامزد آن پیغمبرزاده بزرگوار

شروع به ترویج کتاب کردم. می‌خریدم و به این و آن می‌بخشیدم، و به این کار، خوش بودم. در این بین، دلم می‌خواست این آقای را ببینم و خدا شاهد است خیال نمی‌کردم ایشان سیدند. فکر می‌کردم مثل خودم شیخ هستند.<sup>۱</sup>

زمان چرخید و مقداری فاصله شد؛ تا اینکه یک روز به من گفتند ایشان به تهران تشریف آورده‌اند. قرار دادند که من ایشان را زیارت کنم. منزل ابوالزوجه ایشان، آیت‌الله تقفی، رفتم. آیت‌الله تقفی بزرگ‌مردی است صاحب تألیفات و تصنیفات ارزشمند. خیلی بزرگ است این مرد، ولی هیچ تظاهر ندارد. نمی‌دانم چرا آثار این بزرگ‌مرد، همه‌اش منتشر نشده است؟ آقای تقفی در پامنار می‌زیست و من به منزلشان رفتم.

اتاق را برای من خالی گذاشته بودند. نشسته بودم، دیدم یک آقای سیدی وارد شد. نشستند. گفتم بنا بود آقای را زیارت کنم، آقا کجا هستند؟ که گفتند: من خودم هستم! و قضیه معلوم شد...

می‌خواهم سلیقه و رویه من را بفهمید. من اثر را دیدم، پی به مؤثر بردم و عظمت او را شناختم و مشغول به حمایت و ترویج شدم. آن وقتها هم یک جور بود که روی کارهای من حساب می‌شد...

باری، در آنجا، یک قدری بین ما مذاکرات [بلکه] معاشقه اسلامی شد و من، بی‌اختیار، کلمه‌ای را به ایشان عرض کردم که نمی‌دانم چه بود؛ هر دو گریه کردیم. آن ملاقات، مفتاحی شد که بعد از آن هم زیارتشان کردیم، تا اینکه ایشان مریض شدند و به کرج آمدند و من در آنجا افتخار داشتم که از ایشان پذیرایی می‌کردم...

آقا، من به ایمان این سید ایمان دارم. آسمان هم زمین بیاید و هر چه هم بشود، به ایمان وی ایمان دارم...

## ۲. پیوند استوار امام و لنکرانی؛ علتها و زمینه‌ها

پیش از آنکه پرونده روابط و همکاریهای مستمر امام و لنکرانی را در طول دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ شمسی مرور کنیم مقدمتاً بایستی به بیان علل و عواملی بپردازیم که لنکرانی را هوادار استوار امام ساخته بود و آن دو را به هم پیوند می‌داد. ایمان استوار به مبانی دینی (تشیع)، عشق وافر به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام، دغدغه اصلاح مفساد جامعه اسلامی، شجاعت در برخورد با عمال تباهی، مخالفت «اصولی» با رژیم جائر پهلوی، اهتمام جدی به تشکیل حکومت اسلامی، و بالاخره وجود دوستان مشترک،

۱. در اینجا آقای لنکرانی گفتند: ما همه نوکر سیدهاییم، مخلوق جد سیدهاییم، مخلوق اسلام هستیم.

مهم‌ترین عواملی بود که امام و لنگرانی را در مسیر زندگی و به ویژه مبارزات اصلاحی متحد می‌ساخت.

**الف) قوت ایمان و ثبات عقیده:** ورد زبان لنگرانی - به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی - همواره این بود که: «من به ایمان این سید، ایمان دارم!» سخن او در این باره را در خرداد ۱۳۶۱ در جمع اعضای حزب جمهوری شنیدیم. در همان سال، مطلب زیر را به یکی از دوستان خویش املا کرده و به خط خود روی آن اصلاحاتی انجام داده است: از حدود سی و هفت سال پیش که صدور کتاب کشف اسرار از ناحیه رهبر عظیم‌الشان عالم اسلام، آیت‌الله العظمی، نایب‌الامام، حضرت امام خمینی روحی فدا، مایه و مبدأ توجه و غلقه شدید دائم الترائدیم نسبت به ایشان شده است. تا به حال موضع بدون فترتم، و جد و جهدم در مورد مجاهدات حضرت ایشان در راه حکومت اسلامی و توسعه آن خیلی روشن است، و چون همواره گفته و می‌گویم که، من به ایمان ایشان ایمان دارم و هیچ‌گونه فرصتی را هم در راه این وظیفه اسلامی و تقویت آن در حد اعلائی امکاناتم از طُرُق عدیده از دست نداده و با وجود ضعف مزاج و ناتوانی شدید جسمی، بعون الله تعالی آن را از طُرُق متنوعه ادامه خواهم داد.

لنگرانی اصولاً برای «ثبات قدم» و استواری افراد در زندگی و مبارزه، بهای بسیار فائق بود و هرگاه می‌خواست برای خود یا دیگران دعا کند (یا از شخصیتی تعریف کند) بر ثبات قدم او در زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی انگشت می‌نهاد. این دعای مشهور را، هم خود کراراً می‌خواند و هم به دیگران پیوسته سفارش می‌کرد که صمیمانه و از ته دل بخوانند: یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک. نیز آیه شریفه «رَبَّنَا أفرغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا هَلِی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ» را فراوان تلاوت می‌کرد و می‌افزود: از این آیه برمی‌آید که صبر و ثبات قدم، مقدمه و زمینه پیروزی بر کافران را فراهم می‌سازد و بدون این دو، نمی‌توان بر دشمن پیروز شد. این معنا را، در اشعاری هم که لنگرانی در لحظات سخت مبارزه با سلسله پهلوی (بویژه رضاخان) سروده مشاهده می‌کنیم: لازمه عاشقی، ثبات قدم شد.

به همین مناسبت، از ویژگیهایی که وی برای آیت‌الله خمینی برمی‌شمرد و بر آن تأکید می‌کرد، ثبات و استواری ایشان در اعتقاد دینی و اهداف سیاسی بود. ذیلاً به دو مورد از آن تأکیدها اشاره می‌کنیم:

۱. راقم این سطور در اوایل تأسیس جمهوری اسلامی (سال ۱۳۵۸) مقاله‌ای در معرفی کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی (تحریر سخنرانیهای امام در نجف) نوشته و به رئیس مطالب آن درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلامی زیر نظر فقها، و ویژگیهای

حاکم اسلامی، فهرست وار اشاره کردم. سپس مقاله مزبور را - که قرار بود در مجله کوثر (شماره ۱، ص ۲۴) درج گردد - برای مرحوم لنگرانی خواندم و ایشان فرمود در پایان مقاله اضافه کنید:

چه به جاست که مطالب فوق با قسمتهای مربوط به «خصائص و ویژگیهای دولت حقه اسلامی»، «قوانین مادی و معنوی اسلام» و «شئون ولایت فقیه» در کتاب کشف اسرار حضرت ایشان که حدود سی و سه سال پیش مرقوم فرموده‌اند، تطبیق شود تا از «عقیده ثابت» و «قول ثابت» و «فعل ثابت»، الهام بیشتری گرفته و تأسی بیشتری نموده به خواست خداوند [مشمول کریمه شریفه] «کونوا مع الصادقین»<sup>۱</sup> قرار گیریم که: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> وَ هَمَّاذَا بَعَدَ لِحَقِّ الْأَضْلَالِ»<sup>۳</sup>.

۲. در همان ایام، بر اثر تبلیغات روشنفکر نمایانه، اقامه شعائر حسینی به سبک متعارف و سنتی، مورد هجمه یا کم‌التفاتی برخی کسان قرار گرفته بود و خوشبختانه رهبر فقید انقلاب، با تأکیدهای مکرر خویش بر لزوم برگزاری شعائر، این سنت بزرگ و انسان‌ساز شیعی را احیا کردند. مرحوم لنگرانی که همواره مروّج آداب و سنن مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بودند دستور دادند مجموعه سخنان امام در ترویج شعائر حسینی از کتاب کشف اسرار (تألیف ۱۳۲۴ شمسی) گرفته تا سخنرانیهای ایشان در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ جمع‌آوری و یکجا چاپ شود و به عنوان مقدمه آنها نیز مطلب زیر را املا کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

هَمَّاذَا بَعَدَ لِحَقِّ الْأَضْلَالِ - قرآن کریم (پس از حق، چه چیز جز «گمراهی» و «ضلال» می‌تواند باشد؟). بلی، حق، یکی است و فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان حضرت علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه نیز آنجا که می‌فرماید: «مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَاتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْطَاهُمَا ضَلَالَةً» ناظر به همین آیه شریفه است که: دو داعیه مخالف هم، نمی‌تواند هر دو حق باشد و مسلماً یکی از آن دو گمراهی است. و با توجه به همین حقیقت، مسلم است که قائد عظیم‌الشان قیام اسلامی و موجد جمهوری اسلامی ایران، در پیام پرتأثر خود به مناسبت سالگرد «ترور خائنانه مرحوم دانشمند اسلام‌شناس عظیم‌الشان حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ مرتضی شهید مطهری رحمه‌الله علیه»، پس از تجلیلهایی از موقعیت ثمربخش علمی و اسلامی ایشان، در پایان به این «نتیجه» می‌رسند که: معارضین نشر آثار آن شهید،

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲. ابراهیم، آیه ۲۷.

۳. یونس، آیه ۳۲.



«مخالفتین اسلام و گروههای ضدانقلاب» هستند که در صدد می‌باشند «با تبلیغات اسلام شکن خود»، «دست جوانان عزیز دانشگاهی ما را از استفاده از کتب این استاد فقید کوتاه کنند».

بلی، «ما اختلافت دعوتان الا کانت احدهما ضلالة» و «فماذا بعد الحق الا الضلال». و نیز در همین زمینه است که، حضرت مولای متقیان در جواب سؤلهایی، کراماً فرموده‌اند: «اغز فی الحق تعرف اهلته» یعنی: حق را بشناس تا اهل آن را باز شناسی. اینک عین تصریحات و نصوص روشن زعیم والامام قیام عظیم اسلامی ایران، حضرت آیت الله العظمی نایب الامام، امام خمینی اطال الله عمره الشریف را پیرامون عزاداری و اقامه شعائر حسینی(ع)، از اول تا به حال و از گذشته‌های دور تا به امروز (که یکی از صدها نمونه بارز «قوت ایمان» و «ثبات عقیده» حضرت ایشان در طول زمان است) با دقتی بیشتر ملاحظه فرمایید.<sup>۱</sup>

ب) زهد و وارستگی: زهد و وارستگی امام خمینی، و احتیاط و پرهیز بارز وی در مصرف بیت المال برای امور شخصی، عامل مهم دیگری بود که لنگرانی را به وی معتقد و علاقه مند می‌ساخت.

حاج هاشم لنگرانی (پسر عموی آیت الله لنگرانی) از معتمدان بازار تهران، دوستان نزدیک شهید مطهری، و فعالان انقلابی دهه ۴۰ هستند که در سالهای پس از شهریور بیست به صورت یکی از کارگزاران مرحوم لنگرانی عمل می‌کردند. وی، که در اسفند ۱۳۴۵ در مکه با حاج آقا مصطفی دیدار و گفت‌وگو داشته، روز ۱۲ دی ۱۳۸۰ شمسی به

۱. نمونه‌ای از اظهارات امام در آن اعلامیه چنین بود: «... دین خدا و قانونهای آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است که بیرون علی(ع) و مطعان او توالاترند در سایه این مجلس مقدس، که اسبش عزاداری و رسمش نذر دین و احکام خداست، تاکنون به پا بوده و پس از این همه بد خواهد بود» (صفحه ۱۷۳ و ۱۷۴ از کشف الاسرار، خود اقا، که متجاوز از سی و شش سال پیش منتشر شده و کراماً همه به طبع رسیده و می‌رسد).

«این گریه‌ها حفظ کرده است. الا آن سال است که تا این منرها و با این روضه‌ها و مصیبتا ما را حفظ کرده‌اند... حرف سیدالشهدا، حرف روز است و حرف روز را سیدالشهدا آورده است به ماها داده است. هر مکتبی هیاهو می‌خواهد باید نایش سینه بزنند» (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۹۰۱).

«دشمنهای ما، که حال ملنها را مطالعه کرده بودند و در حال منت شنعه مطالعه کرده بودند، می‌دیدند که تا این مجالس هست و تا این توجه سرایبهای بر مظلوم هست و تا آن اغناسگرهای علیه ظالم هست، نمی‌تواند به مقاصد خودشان برسند... حالا یک دسته آمده‌اند و می‌گویند که نه، دیگر روضه نخواهید. نمی‌فهمند اینها که روضه یعنی چه؟ اینها حاجت این عزاداری را نمی‌دانند. چیست؟ نمی‌دانند که این نهضت امام حسین آمده است تا این نهضت را تا اینجا درست کرده است این، تابع و تبعاعی است از آن نهضت. (امام، در دیدار با روحانیون عرب تهران، دوشنبه ۳۰ مهر ۱۳۵۸).

حقیر اظهار داشت که حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد: این، سفر دوم من به خانه خداست. سالها آرزو داشتم یک سفر دیگر به مکه بیایم و توفیق دست نمی‌داد، تا اینکه امسال خداوند لطف کرد و موفق به سفر حج شدم. سپس افزود: مدتی پیش از آنکه به حج مشرف شوم نزد پدر امام رفتم و قصد خود را با او در میان گذاشتم. پدر که اشتیاق فراوان مرا به حج دیدند فرمودند: «پول، در آنجاست و تو را هم من یک مجتهد می‌دانم؛ اگر جایز می‌دانی با پول وجوهات به حج بروی، بسیار خوب، با مسئولیت خودت بردار و برو! اما اگر نظر مرا می‌خواهی من با رفتن تو با این پولها به حج مخالفم!» خلاصه این راه نشد، تا اینکه کسی آمد و به من گفت: آقا، شما یک حج نیابتی برای من بروید؛ و بدین گونه اسباب سفر به مکه، جور شد. آری، حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد: حجی که امسال آمده‌ام، حج دوم من، و به طور نیابتی است.

آقای حاج حسین نوری (از دوستان آیت‌الله لنکرانی و ارادتمندان امام) نیز در ۲۱ دی ۱۳۸۰ اظهار داشتند: مرحوم لنکرانی درباره احتیاط امام خمینی در مصرف وجوه شرعی فرمود روزی مرحوم حاج آقا مصطفی به منزل ما در تهران، کوچه جنب قورخانه، آمدند. هنگام خداحافظی، من نگاه کردم دیدم عباى ایشان بسیار مندرس است، چندانکه بعضی از جاهای آن از شدت کهنگی نخ نما و پاره شده، و این وضع، به هیچ وجه متناسب با شأن ایشان که به اصطلاح آقا زاده هم هستند، نیست. در پی علت این امر برآمدم و پی بردم که پدر محترمشان اجازه نمی‌دهد ایشان از پول وجوهات، عباى نو بخرد (حال، مرحوم لنکرانی، یا موضوع را خود با حاج آقا مصطفی در میان گذاشته و ایشان ماجرا را به آن مرحوم گفته بود - چون روابط بین آن دو بسیار گرم و صمیمی بوده است - یا اینکه از اطرافیان و دوستان حاج آقا مصطفی پرسیده بود و آنها موضوع را برای آقای لنکرانی فاش ساخته بودند). به هر روی، مرحوم لنکرانی عباى نو و مناسبی تهیه کرده و به آقا مصطفی هدیه می‌کند. حاج آقا مصطفی ابتدا اکراه داشته است که عبا را بپذیرد ولی آقای لنکرانی گفته بود: نه، شما این عبا را بپوشید و اگر احیاناً پدرتان هم در این زمینه سؤالی برایشان مطرح شد - که مثلاً پول آن از طریق وجوهات فراهم شده - بفرمایید خیر، این را به رسم هدیه به من داده‌اند و چنانچه اصرار کردند که از ناحیه چه کسی اهدا شده بگویید لنکرانی داده است، و من - لنکرانی - هم هستم و کاملاً رفع شبهه از ایشان خواهم کرد.

جز اینها، در طول این مقاله، به داستانهای عبرت‌انگیز دیگری درباره زهد و وارستگی امام برمی‌خورید که مؤید نکات فوق است، و لذا به همین مقدار کفایت می‌کنیم.

ج) مخالفت شدید با نفوذ و سلطه اجنبی بر میهن اسلامی: لنکرانی از هواداران

سرسخت آزادی و استقلال ایران بود. او، هرچند رابطه با کشورهای خارجی را - در چارچوب مصالح و منافع ملی - رد نمی‌کرد بلکه گاه وجود رابطه را (برای تشدید تضاد بین قدرتهای خارجی برای بهره‌گیری از آن به نفع اسلام و ایران) ضروری هم می‌شمرد، اما نسبت به کوچک‌ترین جلوه و وابستگی به بیگانگان حساس بود و آن را شدیداً طرد می‌کرد. در این زمینه، شواهد بسیاری وجود دارد که ذکر همه آنها مقاله‌ای مستقل می‌طلبد. در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۲۲ در مجلس شورای چهاردهم، خطاب به نمایندگان - که غالب آنها یا وابسته به انگلیس بودند و یا همچون فراسیون حزب توده وابسته به روس - گفت: «شما همه‌تان، بین خودتان، مرا می‌شناسید و می‌دانید که من سر روس با انگلیس نمی‌جنگم و سر انگلیس هم با روس نمی‌جنگم... یک ایرانی شریف، بزرگ‌تر از این است که افکار طفیلی و تبعی داشته باشد. بیایید سیاست را در دستهای صالح مرکزیت بدهید»<sup>۱</sup> در اعلامیه «برای قضاوت تاریخ» نیز که ۲۰ سال پیش از آن تاریخ یعنی در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۳ بر ضد رضاخان صادر کرد با خط درشت نوشت: «ایران خانه ایرانی، و حاکم بر آن، تنها اراده ملت ایران است».

موزخان به پیشگامی لنگرانی در مبارزه با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و شوق الدوله - کاکس (که سلطه مستشاران انگلیسی را بر دارایی، ارتش و فرهنگ این سرزمین تحکیم می‌بخشید) اشاره دارند و افزون بر این، نقش فعال وی در نجات آذربایجان از غائله پیشه‌وری نیز در خور مطالعه و دقت است؛ چنانکه، به گواهی اسناد موجود، وی هم در تمهید مقدمات لغو کاپیتولاسیون در اوایل سلطنت رضاخان نقش فعال داشت و هم در مبارزه با تجدید کاپیتولاسیون در عصر محمدرضا.

امام خمینی را نیز تاریخ، حقاً، اسطوره ستیز با سلطه اجانب بر میهن اسلامی می‌شناسد و سخن گفتن در این باره توضیح و اوضحات است. این ویژگی، از عوامل مهمی بود که آن دو هوادار سرسخت استقلال و آزادی ایران را به هم نزدیک می‌کرد و به بیکار مشترک با صلیب-صهیون و سام-اسلاو-ساکسون، وامی‌داشت.

د) عشق وافر به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام: لنگرانی مذهب تشیع را مرام عشق و شیفتگی به حقیقت می‌دانست و معتقد بود که: دین در تسنن، «رسوم و تشریفات» است و در تشیع، «عشق و محبت»، و تنها عشق است که باقی و ماندگار است...

۱. نیز در همان مجلس خطاب به دار و دسته سید ضیاءالدین طباطبائی گفت: اگر بحرانی پیش آید شماها به فلسطین (تحت قیمومت انگلیس) حواصید کریخت، و خطاب به فراسیون توده گفت: شماها هم به بادکوبه (واقع در متصرفات روس کمونیست) می‌گریزید. آنگاه افزود: من نه فلسطین دارم و نه بادکوبه! همین جا به دنیا آمده و در همین جا نیز به خاک خواهم رفت!

چکیده مطالعات و تأملات این جانب درباره اندیشه، منش و روش لنگرانی این است که: وی همه چیز را برای ایران می‌خواست و ایران را برای تشیع: «ایران، طرف مذهب و ملیت ماست، و مصونیتِ مطروف، بسته به مصونیتِ طرف است». از نظر او، ایران طرف بود و تشیع مطروف آن، و تصریح می‌کرد که او، «طرف» را برای حفظ «مطروف» آن می‌خواهد و اگر مطروف بریزد طرف برای او بهای چندانی نخواهد داشت! لنگرانی، هر فرد شیعه را شرعاً مکلف به دفاع از آیین اهل بیت علیهم‌السلام می‌شمرد و، گذشته از این، اصولاً معتقد بود که سقّ استقلال و تمامیت ارضی ایران را با تشیع برداشته‌اند و، بنابراین، حفظ استقلال و یکپارچگی این کشور با خدشه در مبانی تشیع، ممکن نیست.<sup>۱</sup> از این رو، یکی از مهم‌ترین معیارهای وی در دوستی و دشمنی با افراد و همکاری یا ستیز با آنان، میزان ایمان و دل‌بستگی آنها به مذهب اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم بود، و لذا بسا می‌شد که دوستی پیشین خود با افراد یا گروه‌ها را، به علت احساس کم‌اعتقادی یا کم‌توجهی در آنها نسبت به مبانی تشیع (به ویژه ولایت اهل بیت علیهم‌السلام) بر هم می‌زد و به نبرد آشکار با آنان برمی‌خاست. انتقاد وی از برخی کسان از قبیل دکتر شریعتی یا نویسنده کتاب شهید جاوید، عمدتاً از اینجا ناشی می‌شد که از برخی افکار و آثارشان، کم‌حرمتی به ساحت خاندان پیامبر علیهم‌السلام، یا اخلال در مبانی تشیع، استشمام می‌کرد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن علممی، از علمای وارسته غرب تهران، در تاریخ ۲۲ فروردین ۷۳ در باره علایق ولایتی مرحوم لنگرانی و شدت اهتمام وی در دفاع از خاندان وحی، علیهم‌السلام، اظهار داشتند:

این مرد، ولایتی عجیبی بود! یک روز، بنده می‌خواستم به مکه معظمه مشرف شوم. طرف صبح برای وداع به خدمتش رسیدم. ایشان صورت مرا بوسید و گفت: من ای صبا، رو رختن به کوی دوست ندارم

تو می‌روی به سلامت، سلام من برسانش!

آن وقت شروع کرد به گریه کردن... در بازگشت از سفر حج، به خدمتش رسیدم، از

<sup>۱</sup> اهل نظر به درستی بر این باورند که کشور ایران، کشوری است با قومیتها و گویشهای گوناگون فارس و ترک و لر و کرد و بلوچ و گیلک و... و آنچه که مردم این کشور را - به‌رغم همه اختلافات زبانی و قومی و... - عملاً به هم پیوند زده و وفای و اتحادی کم‌نظیر بخشیده اعتقاد محکم و دیرین اکثریت قاطع آنان به مذهب تشیع و طریقه خاندان پیامبر علیهم‌السلام است که حکم ملاط و وحدت ملی را بافته است. بنابراین، هر گونه اخلال در عقاید شیعی مردم ایران، گذشته از تبعات سوء فکری و اخلاقی و حتی سیاسی و اجتماعی‌ای که در بر دارد، مایه اخلال در وحدت و انسجام طبیعی ملی و، لزوماً اخلال در تمامیت و یکپارچگی ارضی این کشور خواهد بود و راه را بر تجزیه کشورمان - که خواست دیرین استعمار است - هموار می‌سازد، و لنگرانی همواره بر این نکته تأکید داشت.

من بعضی سؤالات نمود: کجا رفتی، کجا رفتی و...؟ گفتم: به بقیع رفتم، در آنجا کنار قبر امّ البنین علیها السلام، جوانهای ایرانی دیوانه‌وار سوگواری می‌کردند. گفتم: آنها چه شعری می‌خواندند؟ گفتم زبان حال او را می‌خواندند که می‌فرموده است:

لَا تُدْعُوهُنَّ وَ يَكِبُّ أُمُّ الْبَعِثِ  
تُذَكِّرُنِي بِلَيْوِثِ الْعَرَبِ...

دیگر مرا امّ البنین نخوانید...

با شنیدن این نوحه، آن قدر گریه کرد و گریه کرد که حد ندارد. گفتم: آیا برای من هم ممکن می‌شود بروم آنجا از زیارت کنم؟!

یک روز هم، در منزل مرحوم حاج سلطان لنگرانی، از من خواست روز عاشورا در آنجا منبر بروم. گفتم: برای من مقدور نیست، مشکل است. گفتم: من هم آخر، شیعه‌ام! - دست برد به محاسنش - پیرمرد هم که هستم! می‌دانی دلم چه می‌خواهد؟ گفتم: چه می‌خواهد؟ فرمود: دلم می‌خواهد از آن نوحه‌های سوزناک آذری برآیم بخوانی. آخر تو نمی‌دانی جان مرا...

قبول کردم رفتم. بعضی آقایان منبر رفته و صحبت کرده بودند. گفتم: اینها را من امروز می‌خواهم چه کار کنم؟ این صحبتها مال امروز نیست؛ امروز، روز عاشورای حسینی است. من به منبر رفتم. گفتم: تو رایه جان حسین بن علی (ع) تُرکی بخوان! شعرهای تُرکی برایمان بخوان! گفتم: چشم! شروع که کردم، یکمرتبه دیدم این مرد، اشک است که از چشمش می‌ریزد، دیگر کم مانده اختیار از دستش برود! من، برای ملاحظه حال او، صحبتم را قطع کردم. یک قدری که گذشت و آرام شد، گفتم: یک بار دیگر بخوان! جان من بخوان! و خواندم. وقتی منبر من تمام شد، آمدم نشستیم - حاج زاهدی و بعضی از رفقا هم بودند - گفتم: به من احسان کردی! عرض کردم چرا؟ گفتم: این جور شنیدن و به حال آمدن، کمتر به دست می‌آید. بعضی وعاظ می‌روند منبر، دو کلمه روضه، آن هم برای خالی نبودن عریضه! بیشتر نمی‌خوانند - بفرماید اباعبدالله در کربلا چنین فرمود... و تمام! - خیر، این را من قبول ندارم. من حسینی‌ام، آن حسین بن علی (ع) است من هم حسین بن علی‌ام (با حال گریه) اها من، گرد خاک پای او نمی‌شوم!

جناب علیمی افزودند:

این مرد به قدری ولایتی بود که اگر می‌شنید کسی کلمه‌ای گفته است که یک مقدار با ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برخورد دارد، شب نمی‌خوابید. باید این جمله را از بین می‌برد. برای نمونه، چند سال پیش از پیروزی انقلاب یک روز کتابی را خدمتشان برده که در حکم کتاب تعلیمات دینی مدارس عربستان سعودی بود، با عنوان: حقائق عن یزید امیرالمؤمنین. کتاب مزبور، که توسط علامه سید مرتضی عسکری به دست من رسیده بود، سراسر در ستایش پسر معاویه

نوشته شده و به دوستان آن تجدید حیات بنی‌امیه تقدیم شده بود. مرحوم لنگرانی که کتاب را دید گفت: شما می‌روید خدمت آقای علامه عسکری، سلام مرا به ایشان برسانید و بفرمایید یا اجازه بدهند من بروم آنجا و یا ایشان تشریف بیاورند اینجا، و افزود: اگر کهولت سنی مرا حساب کنند لطف کنند به اینجا بیایند و اگر نه من به هر وضعی که باشد می‌روم حضورشان. دیدم این مرد نمی‌خواهد، آرامش ندارد. خلاصه یک شب، علامه عسکری را به منزل خود دعوت کرد و با آن وضعش، پذیرایی عجیبی از ایشان نمود. دو نفر هم از عربها حضور داشتند. مرحوم حاج سید یونس عرفانی را نیز برای آنکه سخنان آقا را برای آنها ترجمه کند دعوت کرده بود. در آن جلسه، درباره کتاب حقائق عن یزید امیرالمؤمنین صحبت شد و نهایتاً چیزی بر ضد آن کتاب نگارش یافت. آن زمان من و دوستان روحانیم جلسات سیار هفتگی داشتیم که در روزهای شنبه برگزار می‌شد و علامه عسکری درباره روش و منش خاندان عصمت و طهارت سلام‌الله علیهم اجمعین و جناح مقابل ایشان سخن می‌گفت و حضار راجع به آن گفت‌وگو و بحث می‌کردند. علامه نامه‌ای به وزارت فرهنگ عربستان نوشت و در آن نامه، سخنان کفرآمیز یزید را که منابع و مأخذ اهل سنت نقل کرده‌اند (نظیر: لَعِمَتْ هَلْهَلْمُ بِطَلْحَكِ فَلَا/ هَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ!)<sup>۱</sup> یک یک برشمرد. اقدامات مزبور بحمدالله نتیجه بخشید و آن کتاب از برنامه تعلیمات دینی عربستان سعودی حذف شد. ملاحظه فرمودید؟ این مرد، در این باره خوابش نمی‌برد! رحمة‌الله علیه.

آشنایان با سیره و روش امام خمینی نیز، می‌دانند که آن بزرگ، عشق و ایمانی مستحکم به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام داشت و این خصیصه را که ریشه در شناخت عمیقش از مقام و معارف والای آن بزرگواران داشت - به نحوی شاخص، در گفتار و کردار خویش بروز می‌داد. در این زمینه، می‌توان به اثر مشهور امام: کشف اسرار چاپ در ۱۳۲۴ شمسی اشاره کرد که در آن، با شوری خاص، به چالش علمی با دین‌ستیزان و وهابی‌مآبان عصر برخاسته و با صلابت تمام از کیان تشیع دفاع کرده است. اثر دیگری که آن را دهها سال پس از تألیف کشف اسرار یعنی در سالهای آخر عمر خویش نوشته، وصیتنامه مشهور اوست که در دیباچه آن، با همان صلابت و صراحت، به پیروی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام افتخار کرده و با ذکر حدیث مشهور «تَقْلِين» (که شیعه و سنی، آن را نقل کرده‌اند) جهان را به اطاعت از تعالیم عترت وحی - درود خدا بر آنان

۱. مضمون کلام اینکه: خاندان هاشم - یعنی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله - با حکومت، بازی کردند، وگرنه نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده بود!

باد- فرا خوانده است.

تأکید قاطع امام در آغاز وصیتنامه بر حقانیت راه اهل بیت و افتخار او به اینکه: باقرالعلوم و صادق آل محمد علیهم السلام از ماست - به دیده لنگرانی - شاهد صدقی بر درستی ایمانش به اعتقاد استوار آیت‌الله خمینی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شد، که در مقایسه با اظهارات ولایی ایشان در کشف اسرار، نشان‌دهنده خطی ممتد از آغاز تا پایان عمر در عشق و ارادت به عترت نبوی علیهم السلام بود. این ویژگی بارز و پایدار در امام خمینی، مهر شدید وی را در قلب لنگرانی انداخته بود و، بی‌گمان، مهم‌ترین رمز علاقه و ایمان استوار وی به رهبر فقید انقلاب را باید در همین امر جست‌وجو کرد. چه، خود لنگرانی نیز ایمانی تزلزل‌ناپذیر به اسلام و طریقه اهل بیت داشت و می‌گفت:

به خدا قسم، من، از اول عمرم تاکنون، در پی اجرای اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام بوده‌ام و هر قدمی که برداشته‌ام برای این بوده است. یعنی اگر قدمی هم اشتباهی برداشته باشم، انگیزه‌ام این بوده است که گفتم.<sup>۱</sup>

به یاد دارم که در سالهای نخست انقلاب، زمانی که امواج سهمگین حوادث (آشوبگری چپها، سست عنصری دولت موقت، و...) آینده‌گسور و انقلاب را در اجهام فرو برده بود، روزی نزد لنگرانی بودم. طبعاً سخن از سختی و آشفتگی اوضاع به میان آمد و من، مضطربانه، پرسیدم: آینده چه خواهد شد؟! ایشان گفت: اگر شاعر دینی و مذهبی - یعنی، همین حسین حسین (ع) گفتنها و با دست و زنجیر بر سر و سینه کوفتنها و... - باقی بماند خطرات و مشکلات تدریجاً رفع خواهد شد؛ و اگر نه، نه! و افزود: باید، با قوت، شاعر را حفظ کرد چرا که با حفظ آن، آرام آرام، همه چیز درست می‌شود؛ و هیچ‌گاه نومید نشوید زیرا که ایران صاحبی دارد و این کشور از این گونه مشکلات، بلکه سخت‌تر از آن، بسیار دیده است...

راقم این سطور، شب ۱۵ دی ۱۳۸۰، با جناب حجت‌الاسلام حاج سید حسین خمینی - نواده امام، و فرزند مرحوم حاج آقا مصطفی - پیرامون روابط پدر و جدشان با مرحوم لنگرانی گفت‌وگویی داشتم. ایشان، به مناسبت، اظهار داشتند:

من، بعد از انقلاب، حدود سال ۱۳۶۰ شمسی چند بار با مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی در منزلشان (واقع در چهارراه گل‌بندک تهران) دیدار و گفت‌وگو داشتم. آن مرحوم را دارای غیرت دینی شدید و مدافع حریم اهل بیت علیهم السلام یافتم. او به راستی، مظهر «روحانیت مجاهد» بود. یادم هست در همان روزها مسئله‌ای پیش

۱. اظهارات حجت‌الاسلام حاج سید عبدالعلی تقوی شیرازی، از فضلا و العلماء جماعت تهران، ۱۳۲۲۹.

آمده بود که با مبانی تشیع و ولایت ائمه علیهم السلام در تضاد بود. ایشان، با وجود کهولت سن و بیماری، برای رفع مشکل، تلفنهای متعددی به این طرف و آن طرف زدند و به من هم گفتند با فلان کس و فلان جا تماس بگیر و فلان اقدام را انجام بده؛ و سرانجام، مشکل را حل کردند.

لنکرانی، البته، در عین حال، قویاً به لزوم «اتحاد و یکپارچگی مسلمانان، در شئون مختلف سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بر ضد دشمن مشترک یعنی استعمار و صهیونیسم» معتقد بود و چنانکه می‌گفت: اولین شخصی بوده که حدود ۱۳۰۲ شمسی، جریده‌ای به نام «اتحاد اسلام» تحت نظر خود منتشر می‌کرده است. همچنین، رهایی قدس شریف از چنگال آمریکا و صهیونیسم، آرمان دیرینه او بود و انشاء قصیده صد و اند بیستی با مطلع:

گوید ز ما صلیصهیون را با خون، شویند مسلمین خون را

در سالهای جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، در این زمینه، گواهی بارزی است. منتها، وی برای «اتحاد اسلام»، حد و مرز دقیق و مشخصی قائل بود که در طول زمان به محک تجربه خورده بود، و لذا هیچ‌گاه عدول از مبانی تشیع، و هضم و استهلاک در اهل سنت را به بهانه وحدت یا اتحاد اسلامی، جایز نمی‌شمرد و شعارش این بود که:

**اتحاد واجب، وحدت محال، استهلاک انتحار؛** و همین جا بود که هشدار می‌داد:

متوجه باشید که در تمام ممالک اسلامی، فقط و فقط ماییم که از (اصل مشترک وحدت مذهب) که قوی‌ترین مایه وحدت ملی ماست برخورداریم مگر نمی‌بینیم که هر دو جبهه جهانی استعمارگر رقیب و عوامل داخلی آنها، در این مورد بالخصوص (یعنی بر هم زدن این مایه وحدت از راه تفرقه‌اندازی) هم‌دل و هماهنگ اند!... فقط در سایه همین وحدت است که با توکل به خدا می‌توانیم تمام

۱. وجهه نظر لنکرانی را درباره همبستگی مسلمانان می‌توان از نوشته‌ای که در حدود ۱۳۵۲ املا کرده دریافت: وحدت نظرهای کلامی، محال و اگر تحمیل شود ثمره آن توفیق افکار و تعطیل تفکر است. ما پاسداران حریم پاک اتحاد هستیم؛ اما اتحاد سیاسی که جبهه‌بندی واحدی در مقابل دشمنان است، اینجا به این نکته حساس باید تذکر داد که: اتحاد، غیر از وحدت است. «اتحاد» عبارت است از اینکه کله فوق اسلامی در مقابل اجانب مخصوصاً صهیونیسم و به طور کلی استعمار، جبهه واحدی تشکیل دهند و با هم برادرانه زندگی کنند و در مقابل دشمن متحداً بجنگند، اما هرکس به عقیده خود [پایند] ساند و احترام عقاید دیگران را نگهدارد. این است معنی اتحاد، و مسلم چنین کلمه‌ای مقدس بوده و بر مسلمان واجب است که متحد باشند. اما «وحدت» عبارت است از اینکه ما سو تنها ما عقاید خود را باهمال کنیم و در مقابل چند نفر متعصب مغرض، خودباخته شویم. لذاست که می‌گوییم: اتحاد لازم است و واجب، ولی وحدت محال است و حرام!



موانع و مشکلات را در هم بکوبیم و به بالاترین آرزوهای مقدسمان برسیم...

به هر روی، لنگرانی، با آن شیفتگی به خاندان پیامبر علیهم‌السلام، طبعاً نمی‌توانست مهر امام خمینی، با آن شور و تُشور عاشورایی را، در دل نیروراند و در تاریک‌نای عصر پهلوی برای نجات ایران چشم امید به وی ندوزد.

ه) سوز و گداز برای حل مشکلات و اصلاح نابسامانیهای جامعه اسلامی: عمر لنگرانی، سراسر، به دغدغه نجات ایران از یوغ پیداد و خفقان گذشته است. خود کراراً می‌گفت: زمان نوجوانی که به مدرسه می‌رفتم کاملاً در رفاه بودم و، برای نمونه، یک خدمتگذار همیشه همراهم بود تا اگر در خلال تحصیل، مثلاً، نیاز به تطهیر و دستشویی یافتم آفتابه را برای من پر کند. سپس می‌افزود: ولی عمری است که حسرت «راحتی فکر و خیال» یک کارگر ساده را که روز کار می‌کند و شب در کنار همسر و بچه‌های خویش با فراغ بال غذا خورده و می‌خوابد، بر دلم مانده است. زیرا، در اثر فعالیتها و مبارزات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، هیچ گاه شب سرراحت بر زمین نگذاشته‌ام و زندگی، همه، بی‌ستیز و آویز، و تحمل رنج و مشقت آن (از حبس و شکنجه و تبعید گرفته تا تهمت و ترور) گذشته است. نیز می‌گفت: «خداوند عالم به اسرار دلها را شاهد می‌گیرم که از بدو مداخله‌ام در مبارزات، که از ۱۱ سالگی شروع کرده‌ام، بگانه هدف نهایی‌ام از هر مقدمه و مقدماتی، فقط و فقط حمایت از اسلام، و همه در راه مبارزه با ظلم و ظلمه حتی‌الامکان در راه سعادت عقلانی اجتماع بوده است».

مرجعیت و زعامت دینی - از دیدگاه لنگرانی - چیزی جز اهتمام به امور مسلمین و رهبری جامعه به سوی عدل اسلامی نبود و بیان احکام، مقدمه‌ای بود که لزوماً باید به این ذی‌المقدمه منتهی می‌گشت. امام خمینی نیز، فقیه مجاهدی بود که برای دفع شبهات کسروی، دو ماه درسش را تعطیل کرد و تا از تألیف کشف‌الاسرار فارغ نشد آسوده نشست و در عرصه سیاسی نیز رنج سالها حبس و تبعید را در راه مبارزه با رژیم پهلوی به جان خرید. طبیعی است که درک و درد مشترک، آن دو را - مغناطیس وار - جذب یکدیگر ساخته بود و به تکاپوی مشترک برای حل مشکل وامی‌داشت.

و) شجاعت و شهامت بارز: لنگرانی خود از شجاعت و شهامتی شگرف برخوردار بود و در کوران مبارزات سیاسی از تهدید و ارعاب زورمندان نمی‌هراسید. این معنی، جای‌جائی در پرونده ساواک وی نیز منعکس است: برای نمونه، زمانی که پس از شهادت مرحوم آیت‌الله سعیدی تهدیدهای ساواک به لنگرانی بسیار شدید شد، رئیس ساواک تهران (نواب) در یکم مرداد ۴۹ طی نامه «خیلی محرمانه» ای به تیمسار نصیری رئیس کل ساواک برخورد لنگرانی را چنین تشریح کرد:

مفاد نامه تهدیدآمیز ساواک به لنکرانی «ابلاغ و تذکر داده شد که در صورت ادامه فعالیت خلاف مصالح مملکت تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. مشاراً الیه اظهار نمود من شخصی هستم شجاع و با شهامت و به هیچ وجه قصد تحریک افراد و یا فعالیت مخفی ندارم. آنچه وجود دارد همین وضع ظاهر است و چنانچه گزارشی در این مورد تقدیم مقامات شده شدیداً آن را تکذیب می‌کنم... ضمناً ابلاغ موضوع فوق، کوچکترین تأثیری در روحیه وی ننموده و اظهار داشت چنانچه دستگاه با ادامه این وضع مخالف است من فقط چند جلد کتاب دارم آنها را برداشته و به گوشه‌ای خواهم رفت...»<sup>۱</sup>

جلوه دیگر این مقاومت دلیرانه را لنکرانی در دی ۴۹ به منصفه ظهور گذاشت: قرار بود در مسجد الجواد(ع) تهران مجلس ترحیم یک یهودی برگزار شود و لنکرانی به رغم فشار دستگاه با این کار مخالفت کرد و مانع انجام آن شد. در گزارش ساواک مربوط به ۵ دی ۴۹ می‌خوانیم که: لنکرانی در منزل خویش در حضور جمعی از قبیل محمدحسن توسلی خادم مسجد ارک و... گفت:

حاج سید محمود میرافشار از مردان مجاهد است و شب افتتاح مسجد الجواد واقع در میدان ۲۵ شهریور که قرار بود مجلس ترحیم یک نفر یهودی در آنجا تشکیل شود تا صبح در جلو مسجد کشیک داد که اگر یهودیان خواستند این عمل را انجام دهند به من خبر بدهد. لنکرانی افزود برای جلوگیری از این عمل که لگه‌ای به دامن اسلام بود حدود ۷۰۰ تلفن به مقامات کردم و در مقابل تهدید دستگاه بی‌گام دادم با تمام قوا مقاومت خواهیم نمود...<sup>۲</sup>

فریادهای رعدآسای لنکرانی در مجلس چهاردهم بر ضد عمال رضاخانی - که گاه به حمله شبانه تروریستهای مخوف سرلشکر ارفع و... به خانه‌اش می‌انجامید - شهادتی بارز بر شجاعت اوست. او به دنبال مرد بود، مردی شجاع و مصمم که بپاخیزد و به احکام قرآن و فرمانهای پیامبر، در جهان اسلام، جامه تحقّق پوشد. حجت‌الاسلام والمسلمین علیمی یاد شده اظهار می‌داشت:

یک شب در محضر آیت‌الله لنکرانی بودم. فرمود: شنیدم رسول مکرم اسلام فرموده است یهود باید از جزیره العرب خارج شود. نمی‌دانم این عبارت در چه کتابی ثبت شده است؛ از تو می‌خواهم که آن را برای من پیدا کنی. من آن حدیث را نخست در

۱. پرونده لنکرانی در ساواک، ج ۲، ۱۰۳۲، صص ۱۱۴-۱۱۵، (تأکید روی کلمات، از خود ساواک است).

۲. همان، ج ۲، ۱۰۳۴، صص ۱۰۳-۴۰، ص ۲۷.

باب «جهاد» کتاب فصل الخطاب نوشته میرزا اکبرم خان کرمانی (از پیشوایان شیخیه) یافتیم. سپس، از آنجا که نویسنده فصل الخطاب نوعاً سند احادیث را از قلم انداخته، به سراغ کتاب وسائل الشیعه (تألیف مرحوم شیخ حرّ عاملی) رفتیم و دیدیم که روایات را به طور مستند آورده است. تحقیق خود را ادامه دادم و دیدم که دو کتاب معروف قرب الاسناد و علل الشرایع نیز احادیثی را در این زمینه نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> فردا خدمت مرحوم لنگرانی رفتیم، فرمود: چه کردید؟ گفتم: اسناد و مدارک حدیث را پیدا کردم، قرب الاسناد و علل الشرایع و وسائل الشیعه آن را ذکر کرده‌اند. اشک شوق، در چشمانش حلقه زد و گفت: الحمد لله لمُردم و مدارک این حدیث را پیدا کردم! دلم شاد است که سبه فرموده پیامبر - یهود باید از جزیره العرب خارج شود. پیغمبر هم راست می‌فرماید و این کار عملی خواهد شد ان شاء الله.<sup>۲</sup> سپس برگشت گفتم:

— مرد می‌خواهم، مرد می‌خواهم، مرد می‌خواهم که وعده‌های قطعی قرآن و اسلام را راجع به اخراج یهودیان مُحارب و صهیونیست از بلاد اسلامی، لباس عمل بیوشاندا به نظرم، این داستان در ایام جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل رخ داد که صهیونیستها، سرمست از فتوحات خویش در بلاد عربی، گفته بودند حتی مدینه هم باید در اختیار ما قرار گیرد! و چنانکه تلویزیونهای دنیا نمایش داده بود، سربازان صهیونیست در سرزمینهای تازه اشغال شده، پای می‌کوفتند و می‌گفتند: یومُ پیوم خیبر! (امروز تلافی فتح خیبر درآمد).

با این ویژگی، لنگرانی طبعاً شجاعت و بی‌باکی امام خمینی را در مبارزه با رژیم ستمشاهی می‌پسندید و ارج می‌نهاد.

(ز) مخالفت «اصولی» با رژیم پهلوی: آفتاب نهضت اسلامی روحانیت (در آغاز دهه

۱. متن فارسی از روایات چنین است: وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب جهاد، ص ۱۰۱، باب ۵۲، آنکه یعنی اخراج اليهود و النصارى من جزيرة العرب و اوساط من المسلمین و القرش و العرب و الموالی و کراهة مکاة القدس و مناکحتهم.

فصل الخطاب، ص ۱۰۵۷، باب «اخراج اليهود و النصارى من جزيرة العرب و اقرار اهل ملین فی قریه واحده: زوی أن رسول الله صلی الله علیه و اله اوصی عند وفاته أن تخرج اليهود و النصارى من جزيرة العرب، و قال الله فی القبط فإنهم سیظفرون علیهم و یکونون هم عده و اعواناً فی سبیل الله، و قال ابو عبد الله علیه السلام لا یقر اهل ملین فی قریه واحده و سئل موسی بن جعفر علیه السلام عن اليهودی و النصارى و المجوسی هل یصلح لهم أن یسکنوا فی دار الهجرة؟ قال اما إن یلبسوا بها فلا یصلح و قال إن تولوا بها نهاراً و اخرجهم منها باللیل فلا بأس».

۲. لنگرانی، بیرو مدارک و اسنادی که در یهودی تبار بودن آن سعود وجود دارد (و دکتر سید حسن امین در مقدمه کتاب کشف الارتیاب علامه سید محسن امین به برخی از آنها اشاره کرده)، حجاز را جولانگاه یهود می‌داند.

چهل شمسی) زمانی از افق سیاست ایران سر بر زد که محمدرضا دواسبه در بیراهه سازش با آمریکا و صهیونیسم به پیش می‌تاخت و رهبران و پیشتازان خیزش ملی کردن صنعت نفت (دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی، سیدمجتبی نواب صفوی، سیدحسین فاطمی، آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی و...) را به جوخهٔ اعدام سپرده و یا محبوس و خانه‌نشین ساخته بود. در آن اوضاع و احوال، بسیاری از شخصیت‌های اصلاح‌طلب و مبارز نظیر لنگرانی به این نتیجه رسیده بودند که باید با قیامی پرصلابت، شاخ گستاخی شاه را شکسته و به قبول اصلاحات اجتماعی و سیاسی واداشت، و راهها و شیوه‌های دیگر که در عین علاقه به اصلاحات، از شاه حریم می‌گیرد - مردود است و قادر به نجات ایران و اسلام نیست. لنگرانی که حتی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ در جلسات مجلس شورای ملی و مصاحبه با مطبوعاتی نظیر مردامروز (به مدیریت محمد مسعود) صلاهی قیام در داده و «الْحُكْمُ حُدُّ السَّيْفِ» می‌گفت، بدیهی است که در اوضاع و احوال اسفبار دههٔ چهل و به ویژه پس از ماجرای کاپیتولاسیون و تبعید امام، برای رفع مشکلات اساسی ایران راهی جز مقابلهٔ ریشه‌ای با رژیم پهلوی نبیند.<sup>۱</sup> پروندهٔ لنگرانی در ساواک سراسر حاکی از ضدیت وی در دههٔ ۴۰-۵۰ با مظالم شاه و رژیم پهلوی است. به نمونه‌هایی از برخورد تند لنگرانی با دستگاه در زمستان ۴۲ اشاره می‌کنیم:

۱۱ دی ۴۲: سخترانی لنگرانی در منزل، موضوع: سلطنت در دنیای امروز مسخره است و باید جای سلطنت را به جمهوری داد و اگر شاه به دست خودش همین کار را بکند خیلی بهتر است... یکی از رسواترین انتخابات شورای ملی انتخابات اخیر بوده است؛ زیرا اکثر نمایندگان مجلس سواد خواندن کامل ندارند و اصولاً نمی‌فهمند قانون یعنی چه و اینها را آورده‌اند که بدون چون و چرا لایحه شاه را تصویب کنند و تصویب هم نمودند و هر چه هم ببرند به مجلس، وگلا بدون فهم تصویب می‌کنند. ضمناً مهندس ریاضی ظاهراً آدم سالمی بوده؛ نمی‌دانم چرا خود را فروخت و نوکر دستگاه شد و حالا هم آلت دست شاه و دولت قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

۱۷ اسفند ۴۲: لنگرانی دربارهٔ سقوط دولت آقای علم و روی کار آمدن دولت و

۱ آقای لنگرانی اساساً با رژیم سلطنتی موروثی مخالف بود و می‌گفت: از اوان جوانی همواره با خود می‌اندیشدم که چطور می‌شود یک ملتی زمام اختیار خود را، به طور مطلق، در خواب و بیداری، به دست فردی به نام شاه بسپارد که به دلخواه خود، برای آنان تصمیم بگیرد! و می‌افزود: «از لحاظ مذهب شیعه، اصولاً لغت پادشاهی جایی و مفهومی ندارد، چه رسد به ساهنشاهی...». رک: «باز هم برای قضاوت تاریخ»، حاج شیخ حسین لنگرانی، مندرج در: دیدگاهها و انقلاب اسلامی ایران. (مجموعهٔ مقالات)، به اهتمام باقری بیدهندی، قم، نشر روح، ۱۳۵۹، ص ۴۲.

۲ پروندهٔ لنگرانی در ساواک، ج ۱، ۱۰۲۳، ص ۴۲.



حجت‌الاسلام شیخ ابوذر بیدار و آیت‌الله لنگرانی

وزرای جدید اظهار داشته: «من تعجب می‌کنم که شما می‌خواهید بدانید وزرای جدید چه کسانی هستند؛ همه از یک قماش می‌باشند و از یک برنامه پیروی می‌کنند و از یک منبع الهام می‌گیرند... در واقع، برده عوض می‌شود و بازیگران همان بازیگران می‌باشند. اگر شما فکر می‌کنید که بارفتن دولت، وضع بهتر می‌شود استنباط است، بلکه شاید بدتر بشود و شما خواهید دید که دولت منصور از دولت علم به مراتب کیفیت‌تر و بدتر خواهد بود.»

به گزارش مأمور ساواک، لنگرانی در ۱۱ آذر ۱۳۵۰ نیز ضمن تنقید از اعمال رژیم گفت: «تا روزی که این شاه هست اشک چشم مردم خشک نخواهد شد.»<sup>۲</sup> بر این اساس، طبیعی است که از دیدگاه لنگرانی، شیوه اساسی و مطلوب برای اصلاح کشور، قیام قهرآمیز امام خمینی شمرده شود که تدریجاً به نبردی شجاعانه و بی‌امان با رژیم ستمشاهی برخاسته و به چیزی کمتر از گوشمالی پسر رضاخان رضایت نمی‌داد. حجت‌الاسلام ابوذر بیدار، از روحانیان مبارز اردبیل و دوستان دیرین لنگرانی و طالقانی، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۷۳ شمسی به حقیر اظهار داشتند:

۲. همان‌جا، ۲، ۱۰۳۲، ص ۲۰۷.

۱. همان‌جا، ۱، کد ۱۰۳۱، صص ۱۱۶-۱۱۵.

اولین دیدار من با مرحوم لنکرانی چندی پیش از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ رخ داد که به اتفاق مرحوم حاج سید یونس عرفانی به خانه ایشان در تهران رفتیم و شیفته بی تکلفی و گفتارهای صمیمانه و صادقانه ایشان شدیم که بدون هیچ گونه مجامله‌ای، سؤالات را پاسخ می‌داد. من قبلاً وصف لنکرانی را از پدرم و دوستان وی در اردبیل و نیز مرحوم حاج شیخ اسحاق آستارایی در قم شنیده بودم و یک روز هم مسئله را با حاج سید یونس عرفانی در میان گذاشتم و او گفت: بله، ایشان در کانون مبارزات حضور داشته و مورد مشاوره و نظرخواهی آقایان علما و مراجع قم قرار دارند. در پی اظهار علاقه من به دیدار با لنکرانی، مرحوم عرفانی شبی بعد از نماز مغرب و عشاء مرا به خانه ایشان برد که آن زمان، روبه‌روی ضلع شرقی پارک شهر، کوچه جنب قورخانه قرار داشت. آن شب، صحبت به مبارزه مراجع بزرگ قم با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و حوادث متعاقب آن کشید و آن مرحوم با اشاره به نرمی اعلامیه برخی از مراجع و حادثه کوبنده بودن متن و مفاد اعلامیه امام خمینی، تأکید داشتند: از نظر من، راهی که حاج آقا روح‌الله خمینی برگزیده‌اند راه درستی است؛ زیرا این شخص یعنی شاه - با این گونه اعلامیه‌ها و هشدارهای نرم از میدان در نمی‌رود و به این گونه اظهارها عادت کرده است، او - شاه - متأسفانه، در نتیجه اشتباه‌کاری بعضیها، بالا رفته و حالا پایین آوردنش به این سادگیها ممکن نیست.

از شوخیهایی که همان شب از مرحوم لنکرانی شنیده و در یادم مانده است این بود که می‌گفتند: آقا، خرد را ممکن است انسان با لطائف الحیلی به پشت بام ببرد ولی پایین آوردنش خیلی سخت است. بله، با گرفتن علف در برابر خرد و امثال این تمهیدات امکان دارد که ما خرد را بالای پشت بام ببریم؛ ولی هنگام پایین آوردن، خرد نگاه می‌کند می‌بیند که سقوط می‌کند و پا یا کله‌اش می‌شکند؛ لذا از پایین آمدن به شدت امتناع می‌کند. طبیعتاً چاره کار این است که خرد را از آن بالا با قوت به سمت پایین هل بدهیم سپس افزود: حاج آقا روح‌الله می‌خواهند خرد را از بالا هل بدهند و بنا بر این راه درست، راه حاج آقا روح‌الله است، نه کسانی که ملاحظه دارند و مماشات می‌کنند...

ح) تلاش برای برپایی حکومت اسلامی: مرحوم لنکرانی، جداً، معتقد به کمال و خاتمیت اسلام و کارایی فقه جامع و غنی تشیع در اداره جامعه بشری بود و، از همین رو، بر لزوم اجرای حدود و احکام اسلام در جامعه تأکید داشت و به قول خود: «من در ضمن مبارزات اساسی تاریخی و هماهنگی با ملت (که هنوز هم در حال ناتوانی جسمی و مزاجی، و زندگانی در بستر، از تمام آنچه میسر بوده و باشد مضایقه نکرده و نمی‌کنم) آنچه کرده‌ام فقط به امید نتیجه اصلی مقصودم که همان ایجاد حکومت اسلامی است

بوده؛ که حدود سه رُبع قرن است آنچه کرده‌ام، که در هیچ وقت و هیچ کار فترتی نداشته، طریق و مقدمه برای نیل به همین نتیجه بوده است.<sup>۱</sup> چنانکه حماییش از نظام «جمهوری اسلامی» نیز به همین علت و اعتبار بود:

بحمدالله در این پیرانه سر می‌بینم که مبارزات این ملت بزرگ در شکستن دسائس قدیمی استعمار، به رهبری مجدد مأه، قائد عظیم‌الشان اسلامی، سید قزقی هاشمی فاطمی، آیت‌الله العظمی خمینی، با فداکاری و جانفشانی بهترین فرزندان ایران که هدف خشم شیطانی دشمنان اسلام واقع شده و می‌شوند به ثمر می‌رسد و بساط استعمارگران برچیده شده و آثار آن هم‌ان‌شاءالله در سُرف زوال است و در میان آرزوهای مقدس تاریخیم غرق شکر و شادیم؛ چرا که محرک اصلیم در تمام فعالیت‌های مستمر تاریخی و استقبال آن همه مشکلات و مشقّات و مواجهه با آن همه خطرات متنوع، همان هدف اصلیم یعنی وصول به حکومت اسلامی بوده که با الطاف الهی به عنوان «جمهوری اسلامی» عرض وجود کرده است... اللهم احفظنا عن الزلزل و اهدنا هدیاتک و وقفتللهم تحب و ترضی.

در این زمینه بد نیست به یک سند تاریخی از دهه ۳۰ شمسی اشاره کنیم: آقای علی اصغر افضلی (از دوستان دیرین لنگرانی) در نامه‌ای که اوایل ۱۳۳۴ شمسی به پدرش (مرحوم حاج افضلی) در عتبات نوشته،<sup>۲</sup> اندوه شدید لنگرانی از اوضاع کشور (پس از کودتای ۲۸ مرداد) و اشتیاق شدیدش به برقراری حکومت اسلامی را، چنین منعکس کرده است:

جناب آقای شیخ حسین که در مریضخانه هستند و مریض می‌باشند سلام می‌رساند و التماس دعا دارد و می‌گوید: انتظار و آرزو دارم که حاج افضلی برود در مقابل ضریح حضرت مولای ما امیرالمؤمنین با حالت خشوع بایستد و عرض کند: یا مولا، سگ باوفای آستان مقدس تو شیخ حسین از تو می‌خواهد که بخواه از پروردگار توانا که شیخ حسین آرزو دارد حکومت اسلامی را ببیند - مرگ بر این زندگی. شیخ حسین. همین چند کلمه را نیم ساعت طول کشید تا گفت، بدون آنکه گریه کند یا حالش تغییر کند. به اندازه‌ای اشک از محاسن او ریخت که بشقاب غذا که جلویش بود پر از آب شد - مرگ، مرگ، به به چه کلمه موزون [موزونی] که خدا نصیب می‌کرد.

۱. این مطلب را مرحوم لنگرانی به سال ۱۳۵۸ شمسی در اعلامیه‌ای که در محکومت اندام ذوالفقار علی بوینو توسط ضیاءالحق نوشته بودند، ولی به دلایلی از انتشار آن مصروف شدند، آورده‌اند.

۲. به نوشته آقای علی اصغر افضلی: سفر پدرش به عتبات عالیات، در شماره ۱۲۹، ۱۳۳۳، ۲، ۱۳۳۴ صورت گرفت.

چشم تنگ تو کور باد ای چرخ	روشنی از تو دور باد ای چرخ
که همه کارهای تو ننگ است	هنری مرد، از تو دل‌تنگ است
هر که مرد است همدم درد است	شادمان است آن که نامرد است
خفته نادان چو مار بر سر گنج	مرد دانسا اسیر محنت و رنج
این چنین است شیوه ایام	زاغ در باغ و، بلبل اندر دام <sup>۱</sup>

لنکرانی، به جد، معتقد به ولایت فقیهان بود و نقل می‌کرد: زمانی که مرحوم آیت‌الله بروجردی خانه‌های واقع در غرب حرم حضرت معصومه علیهاالسلام را از صاحبان آن خرید و تخریب کرده و مسجد اعظم قم را در آنجا بنا نموده بود من به قم رفتم. آن روزها، برخی کسان، برای تضعیف شخصیت مرحوم بروجردی و مخدوش ساختن قداست وی، شایع کرده بودند که این مکانها مال صغیر و بچه یتیم است و ایشان در اموال مردم، به ناحق، تصرف کرده است... می‌گفت: من به مسجد اعظم رفتم و در ضمن صحبت‌هایی که با بعضی افراد داشتم شایعات مزبور مطرح شد. گفتم: به من بگویید آیت‌الله بروجردی، بر مبنای ولایت شرعی، و به عنوان یک فقیه صاحب ولایت، مبادرت به تأسیس این مسجد کرده‌اند یا جنبه دیگری در کار بوده است؟ گفتند: نه، ایشان معتقد به ولایت فقیه بوده و، به این اعتبار، دست به این کار زده‌اند. گفتم: پس قضیه حل شد! و فوراً برخاستم و در همان مسجد دو رکعت نماز خواندم.

ط) وجود دوستان مشترک: لنکرانی دوستانی داشت که، به طور توأمان، با او و امام صمیمی بودند و یکی از علل دوستی پایدار آن دو سامام و لنکرانی - را باید در وجود همین دوستان مشترک جست‌وجو کرد. آیات و حجج اسلام: الهی قَمِشَای (شاعر و حکیم دل آگاه مشهور)، فاضل لنکرانی و فرزندشان حاج شیخ محمد فاضل موحدی (مرجع تقلید حاضر، مقیم قم)، آقامیرزا محمود امام جمعه زنجانی و فرزندشان حاج

رتال جامع علوم انسانی

۱. بیت اخیر را نوشته و خط زده.

جالب است بدانیم که پیشنویس نامه فوق بیش از بیست سال در اوراق نویسنده آن (آقای علی اصغر افضلی) مغفول افتاده بود و خاک می‌خورد اما تقدیر چنین بود که تصادفاً در آذر ۱۳۵۷ (یعنی در آستانه پیروزی قیام ملت ایران برای سرنگونی رژیم پهلوی) چشم وی به آن بیفتد و متوجه استجاب دعای پدر و برآورده شدن آرزوی لنکرانی (در سال ۱۳۳۲) گردد و آن را طی پوزش‌نامه‌ای به محضر لنکرانی بفرستد: «دیشب کاغذهای چند سال پیش را آوردم که ببینم اگر مورد استفاده نیست بریزد دور. چشمم به پیشنویس نامه‌ای افتاد که بکمر بنه حاتم دگرگون شد. بارها سجده شکر به جای آوردم و ساعتها از پروردگار رنوف و مهربان سپاس و شکرگزاری نمودم که الحمد لله می‌بینم دعای پدرم مستجاب شده و شما زنده هستید و آرزویتان برآورده شده است». مرحوم لنکرانی کرااً پیشنویس مزبور را به دوستان خویش نشان می‌داد و افتخار می‌کرد که از دیرباز تمنای جز برقراری حکومت اسلامی ندانسته است.





آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)

سید عزالدین حسینی مجتهدی زنجان‌ی (مرجع تقلید حاضر، مقیم مشهد)، حاج سید محمدصادق لواسانی (نماینده مشهور امام در تهران)، شیخ محمدباقر حکمت، سید کرامت‌الله ملک حسینی (شاگرد و نماینده امام در عشایر بویراحمد، و از فقها و مدرّسان بزرگ شیراز)، شهیدان بزرگوار: سید محمدرضا سعیدی، شیخ حسین غفاری، سید محمدعلی قاضی طباطبایی، مرتضی مطهری، و همچنین آقایان حاج میرزا تقی اجیلی (از خصم‌بین مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی و الهی قمشاهی، و از معتمدین بازار تهران و ارکان نهضت اسلامی در دهه ۴۰)، برادران حاجی طرخانی (محمدکاظم و محمدتقی)، حاج ابوالحسن ابراهیمی، حسین بنکدار و...، از شخصیت‌هایی بودند که با امام و لنگرانی، دوستی مشترک داشتند و تا پایان، بر این دوستی پایدار ماندند. شرح همکاری آنان با لنگرانی در مبارزه با مفاسد سیاسی و فرهنگی وقت و حمایت از آرمانهای اصلاحی امام فرصتی مستقل می‌طلبد.

مرحوم لنکرانی نقل می‌کرد: روزی الهی قمشهای<sup>۱</sup> نزد من آمد و دیدم که حالی ملتهب و شگفت‌زده دارد. پرسیدم: مطلبی روی داده است؟ گفت: در قم، حضور آیت‌الله خمینی بودم. در خلال صحبت، لطیفه‌ای عرفانی مطرح ساخت که به نظرم خیلی بلند و والا آمد. گفتم: خودتان به این نکته رسیده‌اید؟ گفت: نه، از افاضات استاد شاه‌آبادی است.

الهی افزود: از دو چیز در شگفتم، یکی فکر بلند استاد (= آیت‌الله شاه‌آبادی) و مقام عالی عرفانی او که به چنین نکته‌هایی والا و بکری رسیده بود، و دیگری، خلوص و تواضع شاگرد (= آیت‌الله خمینی) که می‌توانست آن لطیفه بکر و بلند را زاده فکر خویش شمارد و بر عظمت خود در چشم دیگران بیفزاید ولی، بی‌هیچ درنگی، آن را از افاضات استاد شمرد و، بدین گونه، زحمات وی را پاس داشت. در شگفتم از تبخّر استاد، و اخلاص و تواضع شاگرد!

حاج میرزا تقی آجیلی<sup>۲</sup> هم، پس از تبعید امام به ترکیه، یک بار برای حفظ جان ایشان

۱. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر محسنی ملابری (از علمای معرّف و بامعنویت قم، و از دوستان مشرفی الهی و لنکرانی) به خفیه اظهار داشتند: از جمله کسانی که غالباً در محضر مرحوم لنکرانی بودند، این آقای الهی قمشهای بود. مرحوم الهی با ایشان خیلی مأنوس بود. شب، روز، می‌آمدند آنجا پیششان. من تاکنون ۵ بار به مکه منبّ شده‌ام. در سفر سوم که می‌خواستم به مکه بروم، مرحوم لنکرانی به من گفتند: الهی خانه خودش را گرو گذاشته و ۸۰۰ تومان گرفته؛ حالا می‌خواهد به مکه بیاید و این نمی‌شود. آقا سید اسماعیل عنایت (از دوستان لنکرانی) نزد من آمد و گفت: من چهار هزار تومان به شما می‌دهم بدون اینکه به آقای الهی بگویم در راه، خرج او کن. اما به او نگو، چون اگر بفهمد قبول نمی‌کند. مخارج را صورت بده که فکر کند از همان ۸۰۰ تومان است.

در راه، الهی اصرار داشت که من صورت مخارج را به او بگویم ولی من بعلل می‌کردم و نگفتم. باری، با هم یک سفر به مکه رفتیم. آن وقتها زمین، اسفالت نشده و خاک بود، و از آنجا که مستحب است انسان، پابرهنه، به زیارت قبور ائمه بقیع برود، مرحوم الهی پابرهنه به زیارت بقیع می‌رفت و این امر سبب شده بود که پاهایش خراش برداشته و فاج فاج شود. آنگاه، او با یک حال خوش عجیبی، مترنم به ذکر این اشعار می‌شد که:

عاشقی و رندی و مستی خوش است  
 دست زدن بر سر هستی خوش است!

۲. وی رئیس سفند اجیل فروشان و از دوستان خاص لنکرانی بود که در شهریور ۱۳۴۹ درگذشت. لنکرانی در آنکهی مجلس ختم وی در روزنامه اطلاعات با عنوان «حیف و صد حیف» نوشت: بلی، مرگ امری است خیلی عادی و از هر امری طبیعی‌تر، ولی «فرق دارد ماتمی با ماتمی». حاج میرزا تقی آجیلی مرد معمولی نبود، او دین‌شناسی بود عاقل و عاقلی بود دین‌باور، او خیلی پرارزش و نافع الوجود بود. او شرافت نفس و مکارم اخلاق را با کیاست و فراست جمع کرده بود. او کوهی بود از ثبات عقیده، و فعدان او خیلی اسف آور است...

در گزارش ساواک نیز می‌خوانیم که لنکرانی در ۷ اسفند ۵۰ با ذکر این نکته که: «استعمار شناسی از ویروس شناسی مهم‌تر است» به سیاست وزیر کشاورزی مبنی بر وارد ساختن گوشت (بیخ زده) خارجی به

(یا حاج آقا مصطفی) اقدام کرد که داستان آن را در آینده خواهیم آورد.

### ۳. لنگرانی و امام در زمان حیات آیت‌الله بروجردی

سالهای نخست دهه ۱۳۳۰ شمسی با حوادث تلخ و سیاهی آغاز شد که، در مجموع، بر باد رفتن آرزوهای مقدس چند ده ساله لنگرانی را به همراه داشت. کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲ دیکتاتوری پهلوی را در کشور احیا کرد و راه را بر تجدید سلطه نفتخواران بین‌المللی گشود. پیمان بغداد (۱۳۳۴)، ایران را در خط ژاندارمی استعمار در خاورمیانه و دشمنی با مخالفان اسرائیل افکند و متعاقب آن، اعدام فجیع شهید نواب صفوی و یاران فداکار وی، موج سرکوب و اختناق روزافزونی را که با عزل دکتر مصدق، انزوای آیت‌الله کاشانی، و حبس یا قتل کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران (اعضای نهضت مقاومت ملی و...) آغاز شده بود، به اوج رسانید. این رویدادهای تلخ، به ویژه اعدام فدائیان اسلام که جرمشان اعدام حسین علاء، (عاقده پیمان استعماری بغداد) بود، هر یک چونان تیری بود که بر قلب لنگرانی می‌نشست و او را سخت اندوهگین می‌ساخت.

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ ابراهیم وحید دامغانی (نویسنده و مترجم معاصر و مدیر هفته نامه وزین ندای قومس) از اعضای دیرین فدائیان اسلام و یاران و هم‌زمان شهید نواب صفوی و طالقانی و لنگرانی هستند که خاطرات ارزشمندی از آشنایی و همکاری با شخصیتهای یادشده دارند. ایشان در ۶ بهمن ۱۳۸۰ به این جانب اظهار داشتند:

مرحوم نواب صفوی به چند نفر در تهران خیلی علاقه‌مند بود و ما را به آنها ارجاع می‌داد: مرحومان حاج شیخ عبدالحسین ابن‌الدین، حاج سراج انصاری، حاج شیخ حسین لنگرانی، سید محمود طالقانی، و حاج شیخ عباسعلی اسلامی. نواب به آراء و نظریات مرحوم لنگرانی احترام بسیار می‌گذاشت و می‌گفت: ایشان از وجودهای مغتنم هستند؛ قدر وی را بدانید و از او استفاده کنید. علت آشنایی و ارتباط من با مرحوم لنگرانی نیز، همین توثیقه‌ها و توصیه‌های شهید نواب بود. لنگرانی هم واقعاً به مرحوم نواب علاقه‌مند بود و همیشه از او تعریف می‌کرد. نواب و فدائیان - در

→ کشور تندبداً اعتراض کرده و افزود: «ما مرحوم حاجی تقی اجلی رئیس صنف قصاب زنده بود موضوع ورود گوشت از خارج مطرح نگردد؛ زیرا او شخص مدینی بود و در این قبیل موارد از [با] من مشورت می‌کرد. و پس از بحث در این مورد نتیجه گرفت «با عادت دادن مردم به مصرف گوشت خارجی، تعصبات دینی که یکی [از آنها] اعتقاد به ذبح اسلامی است در مردم کشته می‌شود و استعمار مغاصدش را اجرا می‌کند. (پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۲، ۱۰۳۴، ص ۱۳۶).



سرور معلم جنب لایح حسین لنگرانی

بسرور عرض سلام و تقدیم ارادت و ندگی امیدوارم بسلاست و در کمال عاقبت خود وقت  
 و شاکو کام بکنید و توفیق همه جا به کجانب را از پروردگار زمان مشقت دارد  
 در اثر عدم سعادت مذمت از فقیر زیارت و دست لری آن نایمی و اوقعی محروم و از زبانیکه  
 ابوی رحیم شدند که روی غفلت و نادانی که احکام مینند از ناپروردید و بر روی میجوئید با مال  
 نرسیده گی کتب از زبان و از وار نماید بر صراف شرح تعدد عرضش همی و حسن ظن را و او نیز کرده بعیم  
 البته که روز از سوس و فعالیت انسانی سیاسی بخصوص از جریان اشغال جسد روح جمع همه کامی  
 که باعث شروع و حرکت آوردن هفت مذهمی شد اطلاع کامل دارد و وجه تعددشان اتمام نماید  
 علت اینکه مراد بار و وقت گران بهای شمار تلف میکند نسبت دینب کاغذ باخذ سال پیش  
 را آورده که بعیم اگر بر در استغاره نیست بریزند هر جسم به پیش نویسنده ای اصاب که مگر نه عالم در لنگر  
 بار با سجد شکر جای آوردم و ساعتها از پروردگار رتوف و در بیان سیاسی و شکر گزار می نمودم که  
 الحمد لله می بینم دعای پروردگار شکر شده و شایسته و از زبان بر آورده شده است است عین عین پیش  
 بی مرست بعیم و رنده عاقبت اگر در نظر آن کار رشتی از ما سر زده عفو فرماید تا دست خط  
 آن عالم جععی و نسبت در سده مل اسلامی از زیارت نماید

قوانم شما از شهر لنگرانی

۱۳۵۷/۹/۵

کُل - مورد تأیید و حمایت لنگرانی بود؛ منتها وی معتقد بود که نواب می‌بایستی همکاری و هماهنگی بیشتری با دیگران داشته باشد و می‌افزود: اگر هماهنگی و اتحاد بیشتری بین آقای کاشانی و دیگران وجود داشت و او و فدائیان و دکتر مصدق از هم جدا نشده بودند، می‌شد کار را یکسره کرد و در نتیجه این جوانها هم - اشاره به فدائیان اسلام - این گونه مظلومانه به شهادت نمی‌رسیدند و مقررات اسلامی اجرا می‌شد...

در جریان دستگیری نواب و هسته مرکزی فدائیان اسلام، من مدتی نسبتاً طولانی (حدود دو سال) در دامغان و مازندران و مشهد فراری و در پناه بودم؛ و زمانی که، پس از بازگشت به تهران، خدمت مرحوم لنگرانی رسیدم ایشان را از شهادت فدائیان اسلام شدیداً ناراحت و متأثر دیدم.

**الف) تمهیدات لنگرانی برای مرجعیت امام (در آینده)، و انتقال تجربیات سیاسی به وی**  
لنگرانی - در گوشه انزوا و بستر بیماری - در انتظار فرصتی نشسته بود که بتواند حرکتی قاطع در جهت اصلاح اوضاع آغاز کند. او اکنون امید خود را به اصلاح رژیم تا حدود زیادی از دست داده و، مانند همیشه، راه نجات را تأسیس نظامی اسلامی می‌دانست که احکام شرع را، بر پایه روش فقاہت، در جامعه مذهبی ایران پیاده کند. بدین منظور، باید نهضتی فراگیر بر پا می‌گشت، رجال مناسب برای این امر تربیت می‌شدند و با عبور از میدانهای جهاد، راه بر اجرای مقررات اسلامی گشوده می‌شد. چنانکه در نامه مورخ ۱۳۳۴ علی اصغر افضلی (از دوستان لنگرانی) دیدیم، لنگرانی از اوضاع کشور به شدت ناراحت بود و به برقراری حکومت اسلامی اشتیاقی وافر نشان می‌داد.<sup>۱</sup>

شخصیت مؤمن، مصمم، شجاع، جذاب و پرشور امام خمینی، و نفوذ علمی و معنوی وی در بین فضلاء جوان حوزه علمیه قم، برقی بود که آن روزها در آسمان امیدها و آرزوهای لنگرانی زده شد و او همه توان خویش را در تحریض و همکاری با امام برای قیام و مبارزه در راه تشکیل حکومت مطلوب، و انتقال تجربیات چهل ساله مبارزه با استبداد و استعمار به وی، و بالاخره معرفی او به جمع مبارزان راه استقلال و آزادی ایران، به کار بست.

لنگرانی برای مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی مقامی بسیار والا قائل بود و از پدرش (مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی لنگرانی) نقل می‌کرد که در همان اوایل زمان رضاخان می‌گفت: «یک آقا حسینی است بروجردی که اگر به عرصه مرجعیت پا گذارد از

۱. متن این نامه، در صفحات قبل گذشت.



از راست: ۱. رامیان (نویسنده خاطرات مرحوم لنگرانی) ۲. کیاعلی کیا  
۵. حجت الاسلام حاج شیخ ابراهیم وحید دامغانی ۶. آیت الله لنگرانی

همه آنها که هستند (یعنی میرزای نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ عبدالکریم حائری و...) سر است! و آن زمان ما نمی دانستیم آقا حسین بروجردی کیست تا بعد فهمیدیم. مرحوم بروجردی در قیامی که عشایر لرستان قرار بود بر ضد رضاخان انجام دهند و با دستگیری بروجردی نافرجام ماند، با لنگرانی ارتباط داشت و فرستادگان وی برای رایزنی نزد او در تهران می آمدند و لنگرانی هم رهنمودهایی به آنها می داد. به اعتقاد لنگرانی: نقص آن قیام، مسامحه سران آن در حفظ اسرار نظامی بود که به لور رفتن و نابودی آن منجر شد. نیز اقدامات وحشیانه امیر لشکرهای رضاخان (تظیر سپهبد امیراحمدی) در صفحات غرب کشور و سرکوبی لرها، برای جلوگیری از همین قیام و نابود ساختن عوامل و زمینه های آن بود. لنگرانی، همچنین، این سخن شاه در کتاب انقلاب سفید (ص ۱۶) را که با اشاره به مرحوم بروجردی می نویسد: «مقام غیر مسئولی»، مانع اجرای نقشه اصلاحات ارضی بود! یادآور می شد و نمونه ای از «فقوذ» و «استقلال» روحانیت شیعه می شمرد. با توجه به این سوابق، مرحوم آیت الله بروجردی نیز لنگرانی را می شناخت و هرگاه لنگرانی به قم می آمد با احترام بسیار از وی پذیرایی می کرد. مع الوصف، لنگرانی به دنبال مرجعی بود که پرچم قیام بر ضد رژیم پهلوی را

برافراشته؛ آبی نو به مَزْرَع سیاست آوزد؛ و شیوة احتیاط‌آمیز آیت‌الله بروجردی در برخورد با مسائل سیاسی - اجتماعی عصر، او را اقتناع نمی‌کرد. لذا، در همان زمان حیات مرحوم بروجردی، امام خمینی را شایسته تصدّی مقام مرجعیت (به معنی رهبری و زعامت سیاسی - مسلمین) می‌دانست و سالها بعد، زمانی که آیت‌الله شهید سعیدی در ۱۳ خرداد ۴۸ «از لنکرانی پرسید که گفته می‌شود شما در زمان آیت‌الله بروجردی هم عقیده داشتید که باید از خمینی تقلید کرد آیا درست است؟» لنکرانی گفت: بلی، درست است و من مرجع را حاکم می‌دانم.<sup>۱</sup>

دیدار حاج آقا روح‌الله و لنکرانی در منزل پامنار، نقطه شروع همکاری دیرپای آن دو در مسائل فرهنگی و سیاسی بود. در نیمه دوم دهه ۳۰ (زمان حیات مرحوم بروجردی) و سالهای نخست دهه ۴۰ (تا پیش از تبعید امام به ترکیه) هرگاه امام به تهران می‌آمد لنکرانی به دیدار وی می‌رفت و او نیز از لنکرانی بازدید می‌نمود. به ویژه در اوایل دهه ۴۰ امام چند تابستان از قم به کرج می‌آمد و چند ماه، روزها را در باغ مرحوم لنکرانی به سر می‌برد. حجت‌الاسلام حاج سیدحسین خمینی - نواده امام، و فرزند مرحوم حاج آقا مصطفی - در ۱۵ دی ۱۳۸۰ اظهار داشتند:

روابط امام با لنکرانی خیلی گرم بوده است. از خانواده شنیدم که امام، قبل از خروج از ایران، بیماری سختی داشتند و زمانی که تابستانها برای استراحت به کرج می‌رفتند، آقای لنکرانی در آنجا خیلی به ایشان توجه داشتند و به گرمی از وی پذیرایی می‌کردند؛ از جمله، هر روز جوجه‌ای طبخ شده، در یک قابلمه، برای امام می‌فرستادند. روابطشان با پدرم، حاج آقا مصطفی، نیز گرم و صمیمی بود.

آیات و حجج اسلام حاج شیخ علی پناه اشتهاردی، حاج شیخ مرتضی تهرانی، حجت‌الاسلام شیخ محمد فاضلی اشتهاردی، و آقایان حسین شاه حسینی، سرهنگ پورسجادی، حاج هاشم لنکرانی، حاج حسن لنکرانی و مسعود لنکرانی نیز از جمله کسانی هستند که شاهد ارتباط رفت و آمد امام و فرزندان وی به باغ لنکرانی و متقابلاً حضور لنکرانی در منزل امام در قم بوده‌اند، که ذیلاً اظهارات آنها و حجت‌الاسلام ابوذر بیدار را در این باره می‌خوانیم:

۱. آیت‌الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی، فقیه و مدرّس وارسته و عالی مقام حوزه علمیه قم هستند که، گذشته از استفاده از محضر امام، با مرحوم لنکرانی نیز از دوران جوانی خود (ایام تبعید ۵ ساله لنکرانی در زمان رضاخان در شهریار) آشنا و مرتبط بوده و در

۱. پرونده لنکرانی در ساواک، ج ۱، ۱۰۳۱، ص ۳۵۰؛ یاران امام به روایت ساواک، ج ۱، شهید آیت‌الله سیدمحمد رضا سعیدی، ص ۲۸۲.



دروس فقه و اخلاق خویش و نیز سخنانی که گهگاه در بیت مقام رهبری در قم دارند همواره از مرحوم لنگرانی یاد خیر و ذکر مطلب می‌کنند. حقیر در تاریخ ۲۲ رجب ۱۴۱۰ قمری از جناب اشتهازدی تقاضا کردم که «خاطرات و اطلاعات خویش از مرحوم» لنگرانی را مرقوم دارند و ایشان نیز بزرگوارانه خواسته حقیر را اجابت کردند. گزیده نوشته ایشان را، که علاوه بر تشریح گوشه‌هایی از روابط امام و لنگرانی ضمناً برای آشنایی کلی خوانندگان با شخصیت و منش لنگرانی مفید است، ذیلاً می‌آوریم:

مرحوم آیت‌الله لنگرانی - که حقیر در سن ۱۷ و ۱۸ سالگی از سال ۱۳۱۶ | ۱۱ شمسی تا ۲۰ که آن مرحوم در شهرآباد شهریار به عنوان اجاره داری زیست می‌کرد | با وی آشنا شدم - به نظر حقیر از افراد برجسته کم‌نظیر در زمان خودش بود و متفرقاتی که از آن مرحوم فعلاً در قوه حافظه جا مانده است به قرار ذیل است:

۱. مرحوم آیت‌الله یکی از مردان متعصب در دین‌داری... بود.
۲. آیت‌الله لنگرانی (ره) حافظه فوق‌العاده‌ای داشت؛ که می‌فرمود قسمتی از خطبه نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ۱۱ چهل سال پیش حفظ کردم؛ بعد از چهل سال آن قسمت را با سرعت می‌خواند.
۳. مرحوم لنگرانی یکی از مخالفین سرسخت رژیم پهلوی علیه ما علیه بود، به طوری که هر گاه اسم پهلوی برده می‌شد حالت خلاف متعارف از او دیده می‌شد...
۴. مرحوم آیت‌الله لنگرانی خیلی علاقه مغرطی نسبت به حضرت امام خمینی رضوان‌الله علیه، که در سال ۱۳۴۱ تاستان، مدنی در شهرستان کرج | در حصارک منزل کرده بود ابراز می‌داشت و برای احترام امام که او را دعوت کرده بود از کنیری از معاریف کرج، از روحانی و آذاری، دعوت به عمل آورده بود.
۵. مرحوم آیت‌الله لنگرانی، در مدت توقف حضرت امام قدس سره در کرج، اکثر ایام را پیش امام می‌رفت و مفاسد اعمال پهلوی رضاخان را برای ایشان بازگو می‌کرد و قطعاً بدین وسیله اطلاعات حضرت امام نسبت به دستگاه فاسد بیشتر می‌شد.

۶. مرحوم آیت‌الله کرا را به خود بنده (در حال جوانی) خطاب می‌فرمودند؛ مواردی که من می‌خواستم یک راه حمل بر صحت برای دستگاه جتار [پهلوی] بتراشم؛ امثال شماها درک نمی‌کنید، حرف نزنید!!!

۷. مرحوم آیت‌الله به خود بنده فرمودند که من در سال ۱۳۴۲ شمسی که سال قیام و نهضت روحانیت در قم بود، با لباس مبدل به قم خدمت مراجع، خصوصاً منزل حضرت امام، مکرر می‌رفتم و راهمودهایی می‌نمودم.

۸. من خودم از مرحوم آیت‌الله لنگرانی به دو گوش خود شنیدم که می‌فرمود: (قربان خاک پای حاج آقا روح‌الله بروم)، با اینکه چندین سال اسن از ایشان بود...

۹. مرحوم لنکرانی در بهره‌مندی از اطلاعات مرموز در دخالت انگلیسها و سایر مخالفین اسلام در مقدرات کشور ایران کم‌نظیر یا بی‌نظیر بود.  
 ۱۰. مرحوم آیت‌الله لنکرانی (ره) دست از مبارزه با دستگاه جبار پهلوی از طریق گفتار و یا رهنمودهای قلمی تا آخر عمر بر نداشت...

۲. آیت‌الله حاج شیخ مرتضی تهرانی (از شاگردان برجسته امام، و فقیه و مدرس بزرگ و مبارز تهران) در تابستان ۱۳۷۵ فرمودند: من آقای آشیخ حسین لنکرانی را دو بار دیدم: یک بار در منزل امام در کرج و یک بار هم در منزل یکی از دوستان کاسب‌مان در تجریش. پس از قیام و کشتار ۱۵ خرداد، در سالهایی که همه آقایان مشغول مبارزه بودند و راجع به مسائل روز و مطالب دستگاه اعلامیه صادر می‌کردند، ما ۳۰ نفر از آقایان (نظیر حاج آقا حسن قمی، اخوی ایشان حاج آقا باقر قمی، حاج شیخ حسین لنکرانی و...) را دعوت کردیم که ببینیم در آن موقعیت چه باید کرد و نسبت به جریانات روز و مسائل مبارزه چه تدابیر و مواضعی باید اتخاذ نمود؟ مقصود از دعوت آقای حاج آقا حسن قمی به آن مجلس آن بود که ایشان را متقاعد کنیم به طور مستقل و تنها و بریده از دیگران عمل نکنند و دعوت از آقای لنکرانی هم این جهت بود که ایشان یک مرد پخته سیاسی بود و مرد درستی هم بود و زندگی ساده زاهدانه‌ای داشت و اهل جاه و مقام و این حرفها نبود و، علاوه بر این، خیلی تیزفهم هم بود. در پی آن دعوت، همه آمدند و صحبت شد و ناهاری هم که توسط صاحبخانه تهیه شده بود صرف گردید.<sup>۱</sup> آقای لنکرانی کسی بود که در مسائل سیاسی خود را صاحب‌نظر می‌دانست و از کسی تبعیت نمی‌کرد. خوب، در کنار این وضعیت فکری، آن سلامت روح را هم داشت. ایشان ضمناً نسبت به امام خیلی علاقه و اعتقاد داشت و یک روز که ما به منزل امام در کرج رفته بودیم، آقای لنکرانی را هم آنجا دیدیم. ماجرا به زمان حیات آیت‌الله بروجرودی مربوط می‌شود. امام، در آن موقع، مبتلا به تب مالت بودند و فصل تابستان خانه‌ای در کرج اجاره کرده و آنجا تحت درمان قرار داشتند. روزی آقای ستوده (از دوستان ۴۰-۵۰ سال پیش ما و از مدرسان مشهور حوزه علمیه قم) به منزل ما در تهران آمدند که یکی دو شب بمانند. من گفتم: می‌خواهم به کرج بروم و خدمت امام برسم. ایشان گفت من هم می‌آیم. صبح به اتفاق

۱. به گفته جناب تهرانی: آقای لنکرانی نسبت به حفظ و رعایت اصول و مبانی تشیع، حساس بود و بادم هست که آنجایی ایشان و یکی از روحانیون جوان مجلس، درگیری شدیدی لفظی پیش آمد؛ زیرا آن شخص راجع به بعضی از مطالبی که به انتم معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین و ولایت آنان ارتباط پیدا می‌کند با نظر تسامح و، به اصطلاح، سعه مشرب نگاه و برخورد می‌کرد و این امر سبب واکنش تند آقای لنکرانی شده و گفت: آقا، این حرفی که شما می‌زنید چنانچه اجرا شود دیگر تشیعی باقی نخواهد ماند. تبعه باید مبانی و معارف خود را حفظ کند و درست نیست که ما به عنوان وحدت یا هر چیز دیگر، معجزات و مشخصات تشیع را - که ماه‌الامتن از آن دیگر مذاهب و مکاتب است - کنار بگذاریم.

آقای ستوده به منزل امام در کرج رفتیم و با ایشان دیدار کردیم. آقای لنگرانی هم به ملاقات ایشان آمد و مجموعاً ناهار را در منزل امام صرف کردیم. بعد از ظهر به اتفاق آقای لنگرانی دو سه ساعت به خانه وی رفتیم و نزدیکیهای غروب به تهران بازگشتیم.

۳. آقای حسین شاه‌حسینی از دوستان و دستپروردگان دیرین لنگرانی و از مبارزان فعال کشورمان در دهه‌های ۲۰ و ۵۰ می‌باشند که اطلاعات و خاطرات جالب (و بعضاً منحصر به فرد) شان از گروههای مبارز عصر پهلوی، مورد توجه اهل نظر قرار دارد. حقیر درباره مبارزات مرحوم لنگرانی، در اسفند ۱۳۷۲، با ایشان مصاحبه‌ای داشتم که در شماره‌های ۱۳-۱۴ و ۱۷ همین مجله درج و منتشر شد. در آن مصاحبه، آقای شاه‌حسینی درباره روابط امام و لنگرانی اظهار می‌دارند:

من اولین بار در همین باغ آشیخ حسین لنگرانی اواقع در کنار رودخانه کرج، محل فعلی دبیرستان دهخدا خدمت مرحوم آیت‌الله خمینی رسیدم... ایشان در باغش از حضرت آیت‌الله خمینی و رجال دیگر پذیرایی می‌کرد. در تابستان یک سال، که تاریخش الآن یادم نیست، ایشان آقای مدرسی و آقای خمینی را در باغ خود مهمان کرده بود. چون آقای خمینی جزو شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بود و این آقای مدرسی هم، که در کرج می‌زیست، در جرگه شاگردان مرحوم حائری قرار داشت... حاج آقا مصطفی و همچنین حاج احمد آقای خمینی هم کرا را به باغ آقای لنگرانی می‌آمدند.<sup>۱</sup>

۴. حجت‌الاسلام شیخ محمد فاضلی اشتهاردی، از شاگردان امام، آورده‌اند: «در سال ۱۳۳۸ حضرت امام خمینی (ره) به علت مرضی در قم به پزشک مراجعه کردند ولی پزشکان کسالت ایشان را تشخیص ندادند. از این رو به حضرت امام پیشنهاد کردند که در منطقه‌ای خوش آب و هوا استراحت کنند تا اگر بر اثر فشار درس و بحث، عارضه‌ای پیش آمده باشد رفع شود. حضرت امام... صدها شاگرد داشتند که آنها را بایستی از نظر درسی... بی‌نیاز می‌کردند تا وقت این شاگردان تلف نشود... عده‌ای از شاگردان... پیشنهاد کردند که به کرج مسافرت کنند و تابستان را در آنجا بگذرانند تا اینکه از امکانات پزشکی تهران نیز برخوردار شوند. سرانجام حضرت امام سکونت در کرج را پذیرفتند و این جانب هم مأمور شدم که منزلی برای ایشان تهیه کنم».

آقای فاضلی منزل آقای حاج محمدعلی ملک خانی (از ارادتمندان امام در کرج) را برای استاد خویش (امام) در نظر می‌گیرد و خبر آن را به گوش ایشان می‌رساند. سپس

۱. مصاحبه با آقای حسین شاه‌حسینی راجع به مرحوم آیت‌الله حسین لنگرانی، سادرج در: مجله تاریخ معاصر ایران، سال ۵، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۵۵-۲۵۷.

مجدداً با مرحومان حاج آقا مصطفی و حاج احمد آقا (که آن زمان ۱۵ ساله بوده است) به کرج می‌رود و خانه را تحویل فرزند بزرگ امام می‌دهد و، دو روز بعد، امام و حاج آقا مصطفی وارد کرج می‌شوند. به گفته آقای فاضلی:

پس از انتشار خبر ورود حضرت استاد به کرج، عده‌ای به این جانب اعتراض کردند که چرا حضرت امام بدون اطلاع قبلی وارد کرج شده‌اند و از ایشان استقبالی به عمل نیامده است. در این ارتباط، حجت‌الاسلام حاج شیخ حسین لنکرانی گفتند: «شما به روحانیت تهران امانت کرده‌اید که اطلاع نداده‌اید تا آمدن ایشان را به تهران و کرج در روزنامه‌ها اعلام کنیم و از معظّم‌له به طور شایسته استقبال شود. شما مرجعی را به کرج آورده‌اید که بی‌نظیر یا کم‌نظیر است...»<sup>۱</sup>

۵. حاج هاشم لنکرانی (پسر عموی لنکرانی) نیز از کسانی است که در سالهای پیش از ۱۵ خرداد ۴۲ کراراً شاهد حضور امام در باغ آقای لنکرانی بوده‌است. وی در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۳ اظهار داشت: مرحوم امام، تابستانها به کرج می‌آمد. آقای لنکرانی خانه هزارخانی<sup>۲</sup> را برای ایشان اجاره کرده بود و ایشان شبها در آنجا اقامت داشت (و خانواده‌شان هم زمانی که به کرج می‌آمدند آنجا اقامت می‌کردند) ولی روزها، از صبح به باغ آقای لنکرانی می‌آمد و کسانی که می‌خواستند با وی دیدار و گفت‌وگو داشته باشند آنجا خدمت او می‌رسیدند. به دستور آقای لنکرانی، من و پسر عمویم (منصور) در شهر اعلام کرده بودیم که هر کس می‌خواهد نماز جماعت بخواند به منزل آقای لنکرانی بیاید و در نماز جماعت آنجا که به امامت آیت‌الله خمینی تشکیل می‌شود شرکت کند. در پاسخ به این دعوت، طبقات مختلف مردم به باغ آقای لنکرانی می‌آمدند و امام نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را به جماعت در آنجا برگزار می‌کردند و منصور نقش میکبر را داشت.<sup>۳</sup> در خاطر دارم یک روز آقای لنکرانی به من فرمود: حاج آقا روح‌الله به من گفته است که من دیگر شب را در منزل شما (یعنی لنکرانی) نمی‌مانم، چون شما سگ دارید و نمی‌شود (آقای لنکرانی سگ بسیار بزرگ و گردن کلفتی داشت که به خود لنکرانی هم متعرض می‌شد، چه رسد به مهمانهای او!). مرحوم لنکرانی افزود: من دو سه شب سگ

۱. یا به پای آفتاب... همان، ج ۴، صص ۷۸-۷۷؛ سرگذشت‌های ویژه حضرت امام خمینی، به قلم جمعی از فضلا، ج

۱۰، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۸، ج ۵، صص ۹۳-۹۵.

۲. حاج هاشم توضیح دادند: خانه مزبور در حدود ۱۰۰-۲۰۰ متری خانه لنکرانی قرار داشت و صاحب آن آقای هزارخانی، نیز از معمرین و منتقدین کرج بود و هر روز پیش آقا می‌آمد.

۳. به گفته حاج هاشم: منصور، در آن زمان، نوجوانی ۸-۷ ساله بود که گاه روی زانوی امام می‌نشست و امام به وی ملاطفت می‌کرد. یادم می‌آید که مرحوم لنکرانی باشوخی به امام می‌گفت: من (با این سن زیاد و ریش سفید) یک پسر عمو هستم و این جانب هم یک پسر عمو...!

را بستم و مراقبت کردم، دیدم عجب! علت اینکه ایشان نمی‌خواهد شب را در اینجا بماند، آن است که به تهجد و خواندن نماز شب مقید است و زمانی که نیمه شب بلند شده و برای گرفتن وضو بیرون می‌آید سگ به سوی او رفته و پارس می‌کند و ایشان نمی‌خواهد کسی بفهمد وی برای نماز شب برخاسته است. لذا من (لنگرانی) با اینکه باید شبها سگ را برای نگهبانی از باغ باز بگذارم، از این به بعد شبها آن را می‌بندم.

باری، امام در کرج، شبها به منزل اجاره‌ای می‌رفت و آنجا استراحت می‌کرد، اما روزها به خانه لنگرانی می‌آمد و دیدارهایش با افراد و شخصیت‌های علمی و اجتماعی تهران و کرج، در همان جا صورت می‌گرفت، و اصلاً تمام زندگیش آنجا بود.

۶. آقای مسعود لنگرانی، خواهرزاده مرحوم لنگرانی، در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳ اظهار داشتند:

مرحوم آقا (لنگرانی) آن سالها در ایام عید، مقید بودند وضعیت خود را برای طالبان دید و بازدید با ایشان روشن سازند و بدین منظور معمولاً چند روز پیش از حلول سال نو، در روزنامه‌های کثیرالانتشار عصر نظیر کیهان یا اطلاعات، خطاب به مردم، آگهی می‌کردند که: عید امسال را در منزل کرج شما هستیم!

من غالباً تابستانها به خدمت دایی بزرگم، مرحوم لنگرانی، در کرج می‌رفتم؛ زیرا اولاً، اکثر اوقات، زبان عربی را در دبیرستان تجدید می‌آوردم و از ایشان در این زمینه استفاده می‌کردم. ثانیاً آنجا آزادی عمل داشتم و وسایل تفریح برابم مهیا بود؛ باغ بزرگ و هوای خوب و میوه فراوان و جشن انداز فرحبخش رودخانه و...

آیت‌الله خمینی چند سال متوالی در فصل تابستان به باغ آقای لنگرانی در کرج می‌آمدند و چون مدتی طولانی در کرج اقامت می‌کردند خانم و فرزندان ایشان (پسرها و صبیته‌ها) نیز گاه برای دیدار وی به آنجا می‌آمدند. در باغ، سه اتاق تو در تو ساخته شده بود که آخرین آنها دو در داشت و یکی از درها مستقیماً به رودخانه کرج باز می‌شد. جلو اتاقها نیز یک ایوان بزرگ وجود داشت که حفاظ و نرده‌ای نداشت و از یک سو به طبقه پایین، و از سوی دیگر به رودخانه مشرف بود و دور تا دور آن صندلیهای آهنی سبزرنگ و تاشو گذاشته شده بود که مخصوصاً عصرها افراد می‌نشستند و صحبت می‌کردند (نمی‌دانم چرا مرحوم لنگرانی در بخش مشرف ایوان به طبقه پایین و رودخانه هیچ وقت نروده نمی‌کشید و یادم هست که، یک بار، همین آقای حاج احمد آقا، فرزند امام، به علت تکان دادن صندلی خود، از ایوان به طبقه پایین پرت شد ولی خوشبختانه اسبی ندید). دو تا از اتاقهای یادشده نیز، محل اقامت مهمانها بود که گرداگرد آن به شکل مسجدی می‌نشستند و بساط غلیان

هم به راه بود.<sup>۱</sup>

۷. آقای حاج حسن لنکرانی، عموزاده حاج شیخ حسین لنکرانی و از خادمان افتخاری حسینیه آیت‌الله نجفی مرعشی ایام محرم در قم، در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۷۳ برای حقیر نقل کردند: مرحوم آیت‌الله لنکرانی در محله حصار کرج، کنار رودخانه، باغی داشت که از مدتها پیش از قضایای ۱۵ خرداد مرحوم آیت‌الله خمینی به آنجا رفت و آمد می‌کرد. هرگاه ما به دیدار آیت‌الله لنکرانی می‌رفتیم ایشان تأکید می‌کرد خدمت امام بروید و ما هم به ایشان سر می‌زدیم. گویا سه ماه آقای خمینی در کرج تشریف داشتند و در این مدت، اغلب اوقات، ایشان به منزل مرحوم لنکرانی می‌آمدند و آقاسید احمد فرزند ایشان نیز گاه همراه ایشان بود. مرحوم لنکرانی کنار رودخانه سکو مانندی درست کرده بودند که در آنجا می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم یا صبحانه و عصرانه می‌خوردیم. در حین صحبت، لنکرانی مکرر می‌گفت: آن سید، فقط آن سید!

مرحوم لنکرانی از هواداران سرسخت آقای خمینی بود و هر جا هم که می‌رفت از ایشان تعریف می‌کرد. از جمله، روزی آیت‌الله خمینی و آقای لنکرانی هر دو در منزل آقای خدابنده‌لو، از متشخصین و متمکنین کرج، مهمان بودند. این را آقای خدابنده‌لو، خود، پس از پیروزی انقلاب برای من تعریف کرد. زمانی که آقای خمینی برای تجدید وضو بیرون رفته بود، لنکرانی به صاحب منزل گفته بود: «این سید به مقامات خیلی بالا می‌رسد و دنیا را خواهد گرفت!»

۸. حجت‌الاسلام ابوزر بیدار در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۷۳ شمسی اظهار داشتند: مرحوم لنکرانی باغی در کرج داشت که به علت تنگنا و فشار شدید اقتصادی دههٔ چهل، ناچار شد آن را بفروشد. وی می‌گفت: «من در این باغ از شخصیتهای بزرگی نظیر حاج آقا روح‌الله خمینی پذیرایی کرده‌ام. آنجا من نمی‌دانستم ایشان تیراندازی بلد است؛ ما

۱. اقامه‌بود، همچنین. داستان خوشبختی زیر را نقل کردند: بادم می‌آید یک روز عصر، من بالای درخت و مشغول چیدن میوه بودم که کسی به سراغم آمد و گفت: آقا مسعود، آقا کارتان دارند. من به خدمت مرحوم لنکرانی در اتاق رفتم و دیدم جمعی نشسته‌اند و آیت‌الله خمینی هم حضور دارد و غلیانی هم آنجاست (آقای خمینی غلیان نمی‌کشیدند). به مجرد ورود من به اتاق، مرحوم لنکرانی خطاب به امام کرده و با اشاره به من گفتند: همیشه زاده است. سپس به من فرمودند: غلیان را ببر و فوت کن. من فقط عبارت «فوت کن» را شنیدم و جمله «غلیان را ببر» به گوش من نخورد، لذا تعجب کرده و با خود گفتم: یعنی، این همه آدم در اینجا نتوانسته‌اند سر غلیان را فوت کنند و من را از سر درخت آورده‌اند که فوت کنم! بازی، من هم همانجا جلوی آقا خم شده و به سر غلیان فوت کردم، که در نتیجه، خاکستر و آتش آن روی عیای آقا و دیگر مهمانان، که نزدیک ایشان نشسته بودند، پاشید! آقای لنکرانی در حالی که با عجله آنها را جمع می‌کرد گفت: پس، چرا چنین کردی؟! گفتم: آقا، خودتان فرمودید! گفت: بابا، من گفتم ببر بیرون فوت کن؛ نگفتم که همینجا...! که همه خندیدند. و ما چرا مدتی نقل مجلس بود.

چندین بار مسابقه تیراندازی دادیم و یک بار هم حاج آقا روح‌الله از من برد». لنگرانی می‌فرمود: نهالهای آن باغ همه را، من با دست خودم کاشته‌ام و نه‌هایش را همه جا خودم کنده‌ام. بعضی مواقع، کارگر می‌گرفتم ولی اکثر مواقع، خودم کار می‌کردم... ایشان از مرغداری، کشاورزی، نهال کاری، آب درآوردن و حوض درست کردن، باغبانی و پیوند انواع درختان در باغ کرج خود، برای ما تعریفها می‌کرد و در پایان سخنان خود، توصیه می‌نمود تا آنجا که می‌توانید از سهم امام استفاده نکنید و در تأمین مخارج زندگی به خودتان متکی باشید و می‌افزود: بدترین چیزها در زندگی یک مرد آن است که متکی به غیر باشد.

#### ب) امام در منزل خواهر مرحوم لنگرانی (۱۳۳۷ش)

آقای مرتضی لنگرانی - برادر آیت‌الله لنگرانی و از شخصیت‌های مبارز دهه ۲۰ و ۳۰ که اخیراً درگذشت - در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳، ضمن اشاره به حضور ممتاز امام در باغ کرج، افزودند: آقای خمینی را من یک بار دیدم و آن هم پیش از قضایای ۱۵ خرداد، در منزل خواهرم (مادر مسعود لنگرانی، واقع در شمیران، چهارراه حسینی) بود. چیزی که سبب شد از ایشان خوشم بیاید این بود که ما فکر می‌کردیم ایشان پرورده جمهوری هستند (جمهوری بی‌پسوند). آن زمان همیشه در اختیارشان بودیم و کمک می‌کردیم. نماز خواندنشان را هم پسندیدیم. چون خواهرم پشت سر ایشان نماز می‌خواند سریع و مختصر می‌خواند.

دکتر قاسم لنگرانی، پسر عموی لنگرانی و از فعالان سیاسی دهه‌های ۲۰-۴۰، نیز در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۳ اظهار داشتند: عکسهایی که در خانه ما از امام خمینی وجود دارد مربوط به ۳۰، ۴۰ سال پیش است. امام خمینی پیش از تبعید از ایران مدت‌ها در کرج مهمان آقای لنگرانی بودند و خواهر مرحوم لنگرانی (مادر مسعود لنگرانی) نیز در سفری که زمان تبعید ایشان، در عراق، به عتبات کرد در نجف به دیدار امام رفته بود. بیت امام خمینی و لنگرانی در تهران و قم، همه جا، با هم ارتباط و رفت و آمد داشتند (پایان اظهارات دکتر لنگرانی).

راقم سطور در تاریخ ۲ دی ۱۳۸۰ از آقای مسعود لنگرانی، خواهرزاده مرحوم لنگرانی، درخواست کردم درباره مهمانی امام در منزل ایشان و نیز دیدار مادرشان با امام در عراق توضیح دهد و ایشان با بیان این نکته توضیحی که: «من فرزند مرحوم آقای حاجی<sup>۱</sup> لنگرانی (پسر حاج شیخ حسن لنگرانی، عموی بزرگ حاج شیخ حسین لنگرانی) و مرضیه خانم مدعوّه به خانم حاجیه (یگانه خواهر مرحوم حاج شیخ حسین

۱. پدرم، به مناسبت اینکه در روز عید قربان به دنیا آمده بود، حاجی اسم گذاری شده بود.

لنکرانی) هستم که در بین فامیل و آشنایان به «بانو» شهرت داشت. مادر بزرگ من (مادر آقای حاج شیخ حسین) و نیز برخی از دایه‌هایم (یعنی برادران حاج شیخ حسین) نظیر مرتضی نیز در خانه ما می‌نشستند و با ما زندگی می‌کردند، اظهار داشتند:

منزل ما از دیرباز، محل رفت و آمد مبارزان و شخصیت‌های مخالف رژیم پهلوی بود و یاد دارم که خسرو روزبه (پس از فرار از زندان، در زمان اقتدار رزم آرا) و نیز مریم فیروز (زمان فرمانداری نظامی تیمور بختیار، و ایام بگیر و ببند شدید پس از کودتای ۲۸ مرداد) با اسم مستعار، مدتی طولانی در خانه ما پنهان بودند و به گرمی از آنها پذیرایی می‌شد. ما و مادر بزرگ در طبقه پایین می‌نشستیم و مرتضی در طبقه بالا سکونت داشت. مردها پیش مرتضی بودند و خانم‌ها در طبقه پایین نزد مادرم بودند و با همه آنها مثل اعضای خانواده رفتار می‌شد. زمان اختفای خانم فیروز، من کودکی تقریباً ۱۰ ساله و برادر کوچکم شیرخواره بود و حالا - با یادآوری خاطرات گذشته - می‌فهمم که چگونه خانم فیروز اوراق و اعلامیه‌ها را در کالسکه برادرم جاسازی می‌کرد و همراه من و او بیرون می‌برد و به دست اهلبش می‌رساند. مریم فیروز، که بیش از یک سال در حدود اواخر سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۴ در خانه ما به سر می‌برد، در کتابی که با عنوان «چهره‌های درخشان»، زمان شاه در خارج از ایران منتشر کرد، در فصل موسوم به «بانو» - که شهرت مادر ما بود - شرحی از اقامت چندساله خود در خانه ما و محیطها و پذیراییهای گرم و بی‌شائبه ایشان و مادرش (مادر حاج شیخ حسین لنکرانی) را شرح داده است. خانواده ما اصولاً نسبت به مخالفان پهلوی و کوشندگان راه آزادی ایران از چنگال استبداد سلطنتی، به ویژه در اختناق شدید پس از ۲۸ مرداد، احساس ترحم و جانبداری می‌کرد و پناه دادن آنها در منزل، که پیداست خالی از مخاطرات نبود، ناشی از همین امر بود. غافل از اینکه پاره‌ای از اینان، نظیر خسرو روزبه، دست به خون برادر مادرم الوده‌اند. نکته جالب در کلام خانم فیروز، اشاره به انتقادهای بانو از عملکرد حزب توده و تندروییهای آن است: «گناهگاه... ایرادات خود را به حزب و روش ما و تندروییهای ما می‌گفت و چهره‌های او زیاد بود» و اینکه پاسخی برای پرسشهای فراوان او نداشته است.<sup>۱</sup>

با شناخت شخصیت و منش بانو، اینک نوبت آن است که از زبان فرزندشان (آقای مسعود لنکرانی) با ماجرای ورود امام به منزل بانو، و زیارت بانو از امام در نجف، آشنا شویم:

در سالهای آخر دهه ۳۰، مادر منطقه شمیران، چهارراه حسابی، کوچه حسابی (یا

۱. برای اظهارات مریم فیروز درباره بانو، رک: ضمیمه شماره یک در پایان همین مقاله.



نامدار)، منزل حاج محمد زاهدی (از محترمین شمیران) می‌نشستیم و توفیق دیدار با آیت‌الله خمینی و پذیرایی از ایشان، در همان جا دست داد.

مهمانی امام در منزل مادر حدود سال ۱۳۳۷، که من سال اول دبیرستان را می‌گذراندم، صورت گرفت. مرحوم آقا (لنگرانی)، که هر از گاه به منزل ما می‌آمدند، روزی گفتند مهمان عزیزی داریم که از محترمین و مبارزین بوده و نامشان آیت‌الله خمینی است و به اینجا می‌آیند. مادرم، طبق معمول، به گرمی از این امر استقبال کرد و بعد، امام به خانه ما آمدند و دو سه شب ماندند و پذیرایی شدند. یادم هست، هنگام مغرب و عشاء، همسایگانی را که با ما آشنا بودند دعوت کردیم و نماز جماعتی ۱۵-۱۰ نفره به امامت آیت‌الله خمینی در ایوان خانه برگزار شد. در طول دوران مهمانی، امام با مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی صحبت می‌کردند و من از آنها پذیرایی می‌کردم و مع الأسف سنم مقتضی اینکه به محتوای بحثها و گفت‌وگوهای آن دو توجهی کنم و چیزی بفهمم نبود. لذا از مفاد آن بحثها اطلاعی ندارم.

با توجه به این سابقه، اوایلی که امام در عراق تشریف داشتند مادرم به دیدار ایشان رفتند. توضیح مطلب چنین است: زمانی که امام از تبعید ترکیه آزاد شده و به کشور عراق رفته بودند مادر من نیز به اتفاق دختر عموی من (صفیه خانم فرزند محمد) و خانم یکی از همسایگان، به رسم زیارت، همراه با پیامی سری از سوی لنگرانی برای امام، وارد اعقاب مقدسه عراق گردید و (به نظرم در نجف) با امام دیدار کرد. در دیدار وی با امام، دو خانم همسفر وی حضور نداشتند و علت آن، ظاهراً یکی: حساس (و احتمالاً خطرناک) بودن آن دیدار از حیث سیاسی برای افراد و دیگر: خصوصی بودن پیام لنگرانی بود که انتقال آن به امام باید به دور از چشم و گوشهای نامحرم صورت می‌گرفت. مادرم در امور سیاسی، وارد و روشن بود و با سواقی که در پناه دادن مکرر به مخالفان رژیم در خانه خود داشت، این گونه ارتباطات، عادی و معمولی می‌نمود.

وی - آن گونه که در بازگشت برای ما توضیح داد - به منزل آیت‌الله خمینی رفته و خواستار ملاقات با ایشان شده بود. منزل ایشان خانه‌ای ساده بود که پله‌های باریکی داشت و برای دیدار با آیت‌الله باید از آن بالا می‌رفتند. اعضای دفتر ابتدا تعجب می‌کنند که، در آن موقعیت، خانمی طالب دیدار با آیت‌الله شده؛ و گویا گفته بودند که ایشان الآن آمادگی ندارند و شما وقت دیگری بیایید. مادرم گفته بود بگویند خواهر آقای شیخ حسین لنگرانی آمده و می‌خواهد با شما دیدار کند. موضوع که به گوش امام می‌رسد، استقبال می‌کنند و زمینه یک ملاقات خصوصی در اندرون را فراهم می‌سازند. مادرم در ملاقات، یادی از مهمانی امام در باغ کرج لنگرانی و نیز

منزل خویش در تهران می‌کند و امام کاملاً وی را به جا آورده نسبت به او و آقای لنکرانی به گرمی اظهار تقدیر می‌نماید و جوینای حال و سلامتی لنکرانی می‌شود. در پایان، مادرم پیام شفاهی لنکرانی را به امام ابلاغ می‌کند و متقابلاً پاسخ شفاهی امام به لنکرانی را می‌گیرد و در بازگشت، به لنکرانی می‌رساند.

آقای محمدعلی بایار، مدیر روزنامه یک دنیا، از فعالان سیاسی پس از شهریور بیست و از دوستان قدیم حاج شیخ حسین لنکرانی هستند که در حال حاضر، بالای ۸۰ سال سن دارند. ایشان در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۸۱ اظهار داشتند:

آیت‌الله لنکرانی و خواهر ایشان (بانو) با آیت‌الله خمینی رفت و آمد خانوادگی داشتند و بانو، با شگفتی، دو مطلب را از مرحوم آیت‌الله خمینی برای خود من نقل می‌کرد:

۱. خانه‌های آن روز، چنانکه می‌دانید، به دو بخش بیرونی و اندرونی تقسیم می‌شد. بانو اظهار می‌داشت که یک روز تابستان، آیت‌الله خمینی به قسمت بیرونی آمده بودند و مگس در اتاق زیاد بوده و مایه زحمت حاضران شده بود. برخی از افراد در صدد برآمدن مگس‌ها را - با وسیله‌ای - بکشند. آقای خمینی فرمودند: «نه، آنها را نکشید، بلکه از اتاق برانید». سپس عباى خویش را برداشته و با آن، به آرامی مشغول تاراندن مگس‌ها شده بودند. این موضوع، که آیت‌الله خمینی از کشتار جانداران (حتی در حد مگس‌های مزاحم) پرهیز دارد برای بانو جالب بود.

۲. بانو، همچنین، از یکی از فرزندان آیت‌الله خمینی سخن می‌گفت که در سنین کودکی ۲، ۳ یا ۴ سالگی - جان باخته بود. شرح ماجرا از این قرار بود که، کودک مزبور را به خادمه‌ای سپرده بودند تا از او مواظبت کند. کودک در حیات بیرونی بود و بازی می‌کرده است. خادمه، لحظه‌ای از او غافل شده و به اندرونی می‌رود. در این فاصله، کودک سر حوض رفته در آب می‌افتد و خفه می‌شود. امام از اندرونی به حیات می‌آید و چشمش به کودک می‌افتد که در حوض غرق شده و جان باخته است. بانو می‌گفت: آیت‌الله خمینی، با مشاهده این صحنه جانگداز، با زدن چند بار کف دستها به هم، اهل حرم را متوجه ماجرا می‌سازد و بی آنکه هیچ گونه تشویش و اضطرابی از خود نشان دهد، می‌گوید: بیایید، بیایید، بچه را بگیرید! نکنه شگفت‌آور برای بانو، حلم و بردباری عجیبی بود که آقای خمینی هنگام مشاهده مرگ کودک عزیزش، از خود نشان داده بود.

ج) مخالفت لنکرانی و امام با تجدید رابطه دولت ایران با صهیونیسم (تابستان ۱۳۳۹)

از حوادثی که در زمان حیات آیت‌الله بروجردی رخ داده، و حاکی از همکاری امام و

لنگرانی بر ضد استعمار می‌باشد، تلاش مرحومان لنگرانی، امام و آیت‌الله میرزا عبدالله آقا مجتهدی<sup>۱</sup> در مرداد ۱۳۳۹ برای جلوگیری از به رسمیت شناخته شدن اسرائیل توسط رژیم پهلوی است که در پرونده آقای لنگرانی در ساواک منعکس شده است.

به گزارش مأمور مخفی ساواک: روز ۲۶ فروردین ۴۸ جلسه سیار هفتگی مرحومان لنگرانی و شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی و یاران مبارزشان در منزل شیخ محمدحسین طاهری (امام جماعت مسجد چهارراه سرچشمه) تشکیل یافت و لنگرانی ضمن اعتراض به حمایت دولت ایران از کُردهای شورشی و جدایی طلب عراق، و خطرناک شمردن استقلال آنها برای تمامیت ارضی ایران، از حضور توده‌ای‌ها در سطوح بالای مدیریت ساواک انتقاد کرد. همچنین آیت‌الله سعیدی دو جزوه، حاوی فتاوی‌های مراجع تقلید (آیت‌الله حکیم، امام خمینی و...) به زبان عربی و ترکی برای کمک به سازمان آزادی بخش فلسطین «الفتح» را به لنگرانی داد تا مطالعه کند.<sup>۲</sup> سپس لنگرانی به مناسبت قضیه فلسطین و اسرائیل، اظهار داشت:

مدتی [آیت‌الله] خمینی در کرج بود. من همه روزه پیش او می‌رفتم. موقعی که ایران می‌خواست اسرائیل را به رسمیت بشناسد مرحوم [آیت‌الله] حاج آقا حسین بروجردی و همه مردم، ناراحت بودند. [آیت‌الله] خمینی در کرج بود و قرار شد که من به تهران آمده انقلاب را شروع کنم و [آیت‌الله] خمینی نیز شخصی را نزد [آیت‌الله] بروجردی بفرستد و از او نیز کمک بخواهد. برای این منظور، [آیت‌الله] خمینی، [آیت‌الله] مجتهدی تبریزی را نزد آقای بروجردی به قم فرستاد. موقعی که [آیت‌الله] مجتهدی برگشت اظهار داشت که آقای بروجردی از شناسایی یهود خیلی ناراحت و داغ‌تر از ما بود؛ ولی عصر همان روز کسی از تهران آمد و با او ملاقات کرد؛ پس از این ملاقات، آقای بروجردی سرد شده و گفت من دخالت نمی‌کنم. [آیت‌الله] خمینی هم خیلی ناراحت و چند روزی مریض شد به طوری که دکترها گفتند شوک سختی به او وارد شده است...<sup>۳</sup>

۱. آیت‌الله میرزا عبدالله آقا مجتهدی، بغیة السیف خاندان بزرگ مجتهدی تبریز، از شاگردان برجسته حاج شیخ عبدالکریم حائری، و از علمای وارسته و شهیر تبریز است که شرح نبوغ علمی، مقام معنوی و خدمات اجتماعی او، کاتبی مستقل می‌طلبد، او در ماجرای مخالف امام با برقراری کابینه لاسیون نیز نقشی درجور مطالعه داشت، که داستان آن خواهد آمد.

۲. یاران امام به روایت ساواک، ج ۱: شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی، صفح ۲۴۹-۲۵۰، پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، ۱۰۳۱، ص ۳۷۰.

۳. پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، ۱۰۳۳، ص ۱۸۵.

گفتنی است که، خبر تصمیم دولت ایران به تجدید رابطه با رژیم اشغالگر قدس، نخست بار در خرداد ۳۹ در جراید کشور منعکس شد. پس از آن، در روز اول مرداد ۱۳۳۹، عبدالرحمان فرامرزی ضمن یک مصاحبه مفصل مطبوعاتی که خبرنگاران داخلی و خارجی با شاه به عمل آوردند، از شاه پرسید: «اخیراً روزنامه‌ها نوشته‌اند که دولت ایران در نظر دارد دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. آیا این خبر صحیح است؟». روزنامه کیهان پس از درج این خبر در ۲ شهریور ۱۳۳۹ افزود: «شاهنشاه فرمودند این شناسایی سابقاً صورت گرفته بود و امر تازه‌ای نیست؛ منتهی روی جریانات روز و شاید هم از لحاظ صرفه جویی، چند سال پیش نماینده ما از اسرائیل احضار شده بود»<sup>۱</sup>.

مهر ۱۳۳۹ جزوه‌ای ۱۶ صفحه‌ای با امضای «مدافعین از مسلمین» در تهران منتشر شد که احتمالاً تهیه و توزیع آن، کار شیخ مصطفی رهنما (مدیر مجله حیات مسلمین، و رئیس جمعیت مسلم آزاد) بود که در این گونه امور جدیت و فعالیت داشت و در مبارزات ضد استعماری و ضد صهیونیستی خود، از کمک و همراهی جدی و مستمر لنگرانی برخوردار بود.<sup>۲</sup> نویسنده جزوه مزبور، ضمن اشاره به سابقه رابطه ایران با اسرائیل پیش از نخست‌وزیری دکتر مصدق، ماجرای قطع این رابطه در زمان دکتر مصدق و تجدید آن در سال ۱۳۳۹ را شرح داده و اعتراض شخصیتها و مجامع دینی و سیاسی مسلمان عرب و نیز علمای شیعه ایران و عراق (نظیر آیت‌الله حکیم) به دولت ایران به علت تجدید رابطه مزبور را مشروحاً بیان داشته و در پایان نیز مصرّانه از دولت ایران خواستار قطع روابط با اسرائیل شده بود.

از تفصیل اقدامات لنگرانی بر ضد اقدام دولت ایران به قبول موجودیت اسرائیل، که در گزارش ساواک (مورخ فروردین ۴۸) از زبان لنگرانی به آن اشاره شده، اطلاع روشنی در دست نیست. شیخ مصطفی رهنما در جزوه یادشده به صدور اعلامیه‌ای از سوی علمای تهران اشاره می‌کند (که، با توجه به قرائن گوناگون، می‌توان قویاً حدس زد که لنگرانی در صدور و انتشار آن نقشی فعال داشته است). به نوشته رهنما: «بیانات و تصریحات شاهنشاه و دولت در مرداد ۱۳۳۹ درباره شناسایی دولت اسرائیل، موجب شد که مخالفتها و اعتراضات شدید آشکار شود و در طهران از طرف علمای اعلام تصمیماتی اتخاذ شد. از جمله اقداماتی که از طرف آقایان عظام به عمل آمد این بود که

۱. مقصود، انجمن کنسولگری ایران در اسرائیل در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق و وزارت خارجه سیدباقر کاظمی (به تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۳۰) می‌باشد، که با فشار علمای ایران و آیت‌الله کاشانی صورت گرفت.  
 ۲. نسخه‌ای از جزوه یاد شده در اوراق و اسناد به جا مانده از لنگرانی موجود است که ما نیز از همانجا نقل می‌کنیم.

اعلامیه‌ای که خلاصه‌اش در زیر چاپ می‌شود نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم. خلاصه نظر روحانیون کشور ایران درباره شناسایی اسرائیل از طرف دولت ایران، به وسیله ذکر این آیه شریفه قرآنی به جهانیان اعلام می‌شود و این آیه این است: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا يَهُودًا<sup>۱</sup>. چنانکه، نگارش و چاپ جزوه یادشده نیز می‌تواند بخش دیگری از اقدامات لنگرانی باشد.

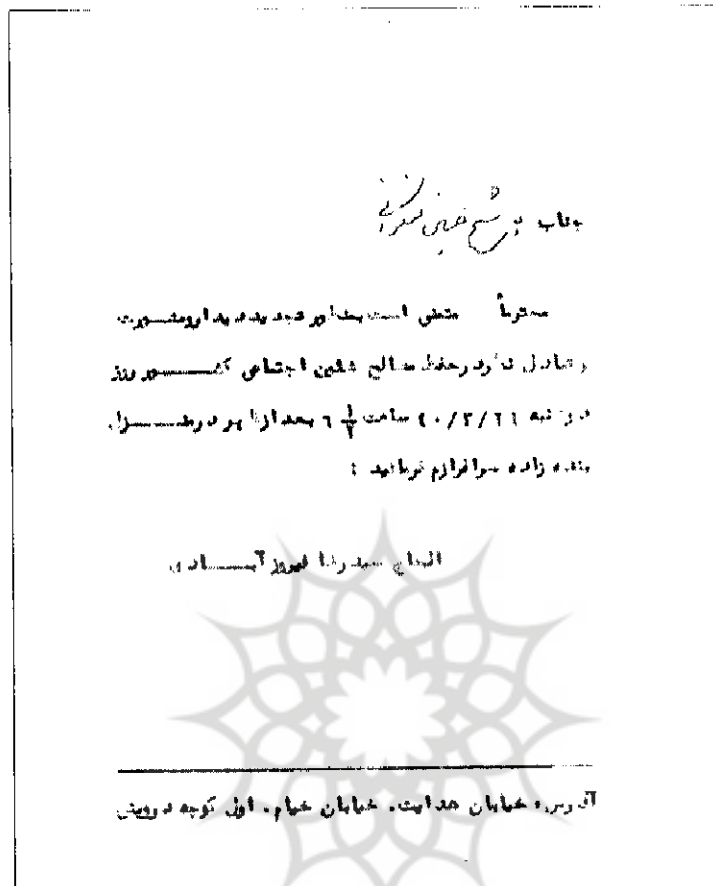
#### ۴. لنگرانی و امام پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی (فروردین ۴۰ - تابستان ۴۱)

آیت‌الله حاج شیخ علی پناه اشتهازدی، چنانکه دیدیم، در اظهارات خود به مهمانی مهمی اشاره داشتند که مرحوم لنگرانی، «به احترام امام خمینی» و با حضور او، در باغ کرج تشکیل داده و «از کثیری از معارف کرج از روحانی و اداری دعوت به عمل آورده بود». این مهمانی - که طبق اسناد ساواک چند ماه پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و در شهریور ۴۰ صورت گرفت - داستانی شنیدنی دارد که برای درک فلسفه و جایگاه اجتماعی - سیاسی مهم آن، باید بستر و فضای تاریخی ضیافت مزبور، و موقعیت سیاسی و اهداف مبارزاتی بانی آن (مرحوم لنگرانی) شرح داده شود.

#### الف) لنگرانی، کانون توجه نیروها و شخصیت‌های مبارز

۱۰ فروردین ۱۳۴۰ آیت‌الله بروجردی (مرجع عالی الاطلاق تقلید) درگذشت. آن مرحوم، با نفوذ وسیع و گسترده خویش عملاً سدی استوار در برابر نقشه‌ها و طرح‌های آمریکایی - ضد اسلامی رژیم پهلوی بود و با مرگ وی میدان برای ابراز منویات آن رژیم باز شد. متقابلاً شخصیت‌ها و نیروهای مبارز، که از چندی پیش با احساس باز شدن نسبی فضا به میدان آمده بودند، به دامنه فعالیت خود افزودند تا به سهم خویش از مصالح ملت پاسداری کنند؛ و لنگرانی یکی از همین شخصیت‌ها بود که، با نفوذ اجتماعی و تجربیات مبارزاتی خود، مورد توجه نیروهای ملی و مذهبی قرار داشت. سیدعلی کاظمی در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۳۸ از تبریز نامه‌ای به لنگرانی نوشته و ضمن ابلاغ سلام و تقدیر آیت‌الله حاج میر سیدعلی انگجی (از روحانیان مبارز و هواداران استوار نهضت ملی) به ایشان افزود که: در مذاکره با آقای انگجی «از اشخاص اصیل و سرمایه‌های اجتماعی این سلسله - روحانیت| صحبت به میان می‌آمد، نقل مجلسمان ذکر خیر و سجایای اخلاقی آن جناب» یعنی لنگرانی بود.

۲۵ اردیبهشت ۴۰ (۹ روز پس از آغاز نخست‌وزیری دکتر امینی) سازمان نهضت آزادی ایران توسط مهندس بازرگان، دکتر یدالله سجایی و آیت‌الله سید محمود طالقانی

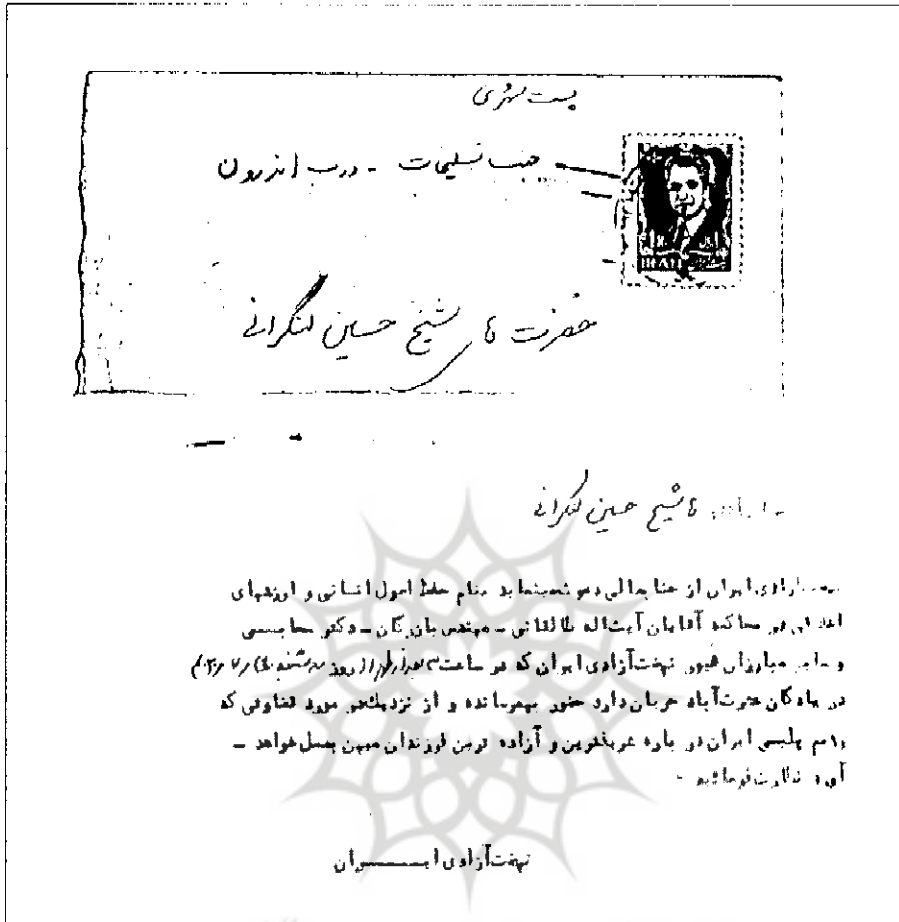


دعوتنامه آیت‌الله فیروزآبادی به آیت‌الله لنکرانی

تأسیس شد و همان روز دکتر مصدق تشکیل نهضت آزادی را صمیمانه به بازرگان تبریک گفت. دو روز بعد، جلسه نهضت آزادی در منزل مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی (یار و هم‌رزم دیرین لنکرانی، و همراه وی در تبعید به کلات از سوی رضاخان) برگزار گردید<sup>۱</sup> و ۲۹ خرداد همان سال آیت‌الله فیروزآبادی طی نامه‌ای از لنکرانی دعوت کرد که «به منظور تجدید دیدار و مشورت و تبادل نظر در حفظ مصالح شئون اجتماعی کشور» در جلسه منزل فرزند وی شرکت کند.

زمانی هم که در پی قیام و کشتار نیمه خرداد ۴۲، آیت‌الله طالقانی و نزدیک به ۱۰۰ تن از سران و هواداران نهضت آزادی در ۳۰ تیر ۴۲ در ابن بابویه (به جرم برگزاری

۱. به یاد حماسه آفرینان دوازدهم معرجم، ص ۲۲.



دعوتنامه نهضت آزادی به آیت‌الله لنگرانی

مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر (۱۳۳۱) دستگیر و بازداشت شدند و محاکمه آنها در دادگاه نظامی آغاز شد، نهضت آزادی در تاریخ ۳۰ مهر ۴۲ از لنگرانی دعوت کرد «به نام حفظ اصول انسانی و ارزشهای اخلاقی» در جلسات محاکمه آقایان طالقانی و بازرگان و... در یادگان عشرت‌آباد شرکت جسته و «از نزدیک در مورد قضاوتی که رژیم پلیسی ایران درباره آنها به عمل خواهد آورد «نظارت» فرماید.

پس از محاکمه و صدور رأی دادگاه در مورد طالقانی و سران نهضت آزادی نیز، لنگرانی از طریق آیت‌الله سیداحمد خوانساری و مهندس شریف امامی (رئیس سنا)

۱. «نهضت آزادی چگونه برپا شد؟»، عباس رادنی، مترجم در: سروش، سال ۱، ش ۲۵، مهر ۵۸، ص ۳۹.

## رضاً بقضائه

این زلزله بنیان کن مصیبتی است خیلی بزرگ و فاجعه ایست بسی دردناک و در عین قیام بوظائف دینی و انسانی راجع بکمک بمناطق مصیبت زده که بحمدالله هر کس در سهم خود موفق است اخوت اسلامی و نوعی ایجاب میکند همه ما خود را صاحب عزا هم بدانیم لذا از طرف آقای حاج معتمد و شریعت (و فخر) روز جمعه شانزدهم شهریور از ۷ تا ۷ بعد از ظهر مجلس ترحیم در مسجد جامع شهر کرج دائر است شرکت در آن موجب رضای خدا و خشنودی باقی مانده گان مقتولین (اگر مانده باشند) و شادی روح کشته شدگان که اسلام شهیدشان می شناسد و تشویق بکمک های زیادتری خواهد بود.

شیخ حسین لنگرانی

چاپ کرج - خیابان چالوس

اعلامیه آیت الله لنگرانی راجع به زلزله زدگان ۱۴ شهریور ۴۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد) وارد شد «مورد استقبال حاضرین در مجلس قرار گرفت»<sup>۱</sup> جبهه ملی دوم،<sup>۲</sup> سازمان دیگری بود که دست لنگرانی را در آستانه دهه ۴۰ به دوستی و

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، کد ۱۰۳/۱، ص ۱۳۸.

۲. در ۳۰ تیر ۱۳۳۹، جبهه ملی ایران (مشکل از گروهها و احزاب گوناگون) با عنوان «جبهه ملی دوم» اعلام تجدید حیات کرد و دبیر کل جبهه در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران جراید و خبرنگارهای خارجی (۱۰ دی ۱۳۳۹)، از دولت شریف امامی به علت ادامه سیاست فشار و اختناق معمول پس از کودتای ۲۸ مرداد و



همکاری فشرده. گفتنی است که، لنگرانی در این ایام عمدتاً در کرج اقامت داشت و با نفوذ و موقعیت ویژه‌ای که بین طبقات مختلف مردم آن شهر به هم زده بود، در واقع دولتی در دولت تشکیل داده و در رتق و فتق امور شهرستان کرج، به نفع مردم، دخالت و نقش مؤثر داشت.

۱۰ شهریور ۴۰ اعضای جبهه ملی کرج و برخی از برجستگان آن شهر همراه عده‌ای از اعضای جبهه ملی تهران، به دعوت لنگرانی در باغ وی در کرج گردآمدند و در حضور آیت‌الله خمینی، درباره اوضاع کشور گفت‌وگو و چاره‌جویی کردند. به گزارش «خیلی محرمانه» مأمور ویژه ساواک در کرج، مورخ ۱۵ شهریور ۴۰:

جبهه ملی برای پیشرفت مقاصد خود و تشکیل جبهه ملی کرج ابتدا هفت نفر را پیشقدم کرد که در کرج فعالیت کنند؛ ولی آنها نتوانستند کاری انجام دهند. از این رو، تصمیم جبهه بر این شد که یک نفر از اشخاص معتبر و مین را پیشقدم سازد و توسط او تشکیلات جبهه ملی کرج به طور کامل برقرار شود. برای این منظور آقای شاه حسینی به کرج آمده و پس از تماس با اعضای جبهه ملی قرار بر این شد که آقای شیخ حسین لنگرانی را که شخص مسنی است و در حصارک کرج باغ و ساختمان دارد برای همکاری با جبهه ملی دعوت کنند. شیخ حسین لنگرانی دارای سوابق مشکوک است و ساختمان او در حصارک کرج طوری است که هر بیننده را دچار تعجب می‌کند و برای این گونه فعالیتها جای مناسبی به نظر می‌رسد.

در روز جمعه ۴۰/۱۶/۱۰، بنا به دعوت قبلی که توسط حسین لنگرانی شده بود، اعضای جبهه ملی کرج که از یک عده دست چپی و یک عده پان‌ایرانیست تشکیل می‌شوند و آقایان مالکین کرج و آقای خمینی (که از روحانیون است) و عده‌ای از اعضای جبهه ملی تهران به منزل شیخ حسین لنگرانی آمده بودند. در این جلسه پس از صحبت پیرامون جبهه ملی از آقایان مالکین دعوت شد که با جبهه ملی همکاری نمایند...<sup>۱</sup>

در روز ۱۶ شهریور ۴۱ از سوی شهرداری کرج در مسجد جامع آن شهر مجلس

→ نیز تعویب می‌دلیل انتخابات مجلس شورای ملی در ماههای اخیر انتقاد کرد و ضمن درخواست آزادی انتخابات، آمادگی جبهه را برای شرکت در انتخابات این اعلام داشت. در ۱۸ اسفند ۴۰ نیز جلسه شورای مرکزی جبهه ملی دوم تشکیل یافت و اعلامیه‌ای در محکوم ساختن انتخابات دوره بیستم مجلس شورای صادر شد. جدید حیات جبهه مقارن با تجدید فعالیت شخصیتها و گروههای مبارزی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد از فعالیت سیاسی آنان کاسته شده بود و اینک، با از سر گذراندن دوران خفقان شدید پس از کودتا و احساس گشایش نسبی فضای کشور، دوباره به صحنه آمده بودند.

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۳۱، ص ۸۰.

ترجمی برای زلزله زدگان منطقه اشتهارد با حضور لنکرانی و حاج شیخ قاسم (یا عباسعلی؟) اسلامی و طبقات مختلف مردم برگزار شد. دو روز پیش از این تاریخ، لنکرانی با عنوان «رضاً بقضائه» اعلامیه‌ای درباره خسارات مادی و انسانی زلزله مزبور صادر کرده و ضمن درخواست کمک برای بازماندگان فاجعه، مردم را به شرکت در جلسه ترجمی که به این مناسبت از سوی حاج محمود شربت اوغلی در ۱۶ شهریور در مسجد جامع کرج برگزار شد فراخوانده بود.

در آن مجلس باشکوه، «به تقاضای» لنکرانی، آقای اسلامی منبر رفته و از اخبار رادیو و نمایشهای تلویزیون انتقاد کرد.<sup>۱</sup> هزینه مجلس نیز توسط آقای شربت اوغلی (سرپرست کاروان حج، و مسئول شاخه جبهه ملی در کرج) تأمین شده بود. گزارش ساواک، مورخ ۲۱ شهریور ۴۱، ضمن ذکر موضوع اخیر، خبر از تشکیل شعبه‌ای از جبهه ملی در کرج (به سرپرستی شربت اوغلی) داده و مهمانیها و دید و بازدیدهای لنکرانی را در باغ کرج، در باطن امر، دارای ماهیت و هدف سیاسی دانسته است:

اطلاع واصله حاکی است که در نتیجه جلساتی که در منزل شیخ حسین لنکرانی واقع در حصار کرج، در لفافه دید و بازدید و صحنه‌سازی مذهبی، تشکیل می‌گردیده، شاخه محلی وابسته به جبهه ملی به وجود آمده و آقای شربت اوغلی (شغل بازاری، ساکن تهران)، که سرپرست کاروان حج می‌باشد و گفته شده که از اعضای مؤثر جبهه ملی در بازار تهران است، به سمت سرشاخه مزبور انتخاب گردیده است و قرار شده که شیخ حسین لنکرانی با عواملی که در کرج دارد ضمن تماس با بعضی از رؤسای ادارات و معتمدین محل، شربت اوغلی را در کرج تقویت نماید.<sup>۲</sup>

۲ مهر ۴۱ جلسه‌ای با اعضای جبهه ملی در منزل لنکرانی تشکیل یافت. اعلامیه جبهه ملی، مورخ ۱۸ شهریور ۴۱، مربوط به قبوض اعانه جبهه ملی، بین افراد پخش و تصمیم گرفته شد که قسمتی از نطق نخست وزیر به عنوان پدیده آزادی در اثر عوامل خارجی به شکل بیانیه چاپ و توزیع شود. قبوض اعانه مزبور اوراقی بود که شورای مرکزی جبهه ملی، با امضای مهندس حسیبی، برای کمک به زلزله زدگان (ساختن خانه‌های ویران شده و مرمت قنوات دهات خرده مالک) چاپ کرده بود و اللهیار صالح در مقام رئیس هیئت اجرایی جبهه ملی در اعلامیه‌ای با عنوان «هموطنان شرافتمند» مورخ ۱۸ شهریور ۴۱ این مطلب را توضیح داده بود.<sup>۳</sup>

۱. پرونده لنکرانی در ساواک، کد ۱۰۳۶، ص ۱۷ و ۲۰.

۲. همان‌جا، ۱، ۱۰۳۳، ص ۲۵.

۳. همان‌جا، کد ۱۰۳۶، ص ۲۲ و ۲۵؛ ۱، کد ۱۰۳۳، ص ۲۰.

### ب) لنگرانی در کرج؛ تشکیل «دولت در دولت»!

اینکه گفتیم لنگرانی و دوستانش عملاً در کرج دولتی در دولت ایجاد کرده بودند سخنی گزافه نیست. با مروری بر کارنامه لنگرانی در اوایل دهه ۴۰، وی را سیاستمدار متفکری می‌یابیم که تصمیم‌گیریهای مهم شهرستان کرج، بدون رایزنی با او انجام نمی‌گیرد، و هر جا که اقدامی به سود مردم و در جهت رفع مشکلات و بهبود وضع آنان صورت می‌گیرد، حمایت و وساطت لنگرانی، پیشگام یا پشتوانه آن است. به برخی از نمودهای این امر اشاره می‌کنیم:

اواخر شهریور ۴۰ جمعی کثیر از علما و اصناف کرج نامه‌ای به اداره اتوبوسرانی شرکت واحد نوشتند و از مدیر آن خواستند که مسیر خط کرج - تهران تا میدان سپه تهران (امام خمینی فعلی) امتداد یابد. نامه مزبور را مرحوم لنگرانی، جهت پیگیری، برای وزیر کشور (تیمسار سپهبد امیر عزیزی) فرستاد.<sup>۱</sup> در ۲۷ شهریور ۴۰ دکتر جهانشاد (مدیر کل شهرداری تهران) به «جناب آقای شیخ حسین لنگرانی» نوشت:

عطف به مشروح چایی آقایان علما و کسبه اهالی کرج در مورد امتداد مسیر خط کرج تا میدان سپه، مراتب به شرکت واحد اتوبوسرانی ابلاغ شد. اینک رونوشت نامه شماره ۷۰۲۰-۶۰۶۰۲۳ جهت اطلاع به ضمیمه ایفاد می‌گردد». نامه ضمیمه، نوشته مدیر عامل شرکت واحد اتوبوسرانی (ملایری) به شهردار تهران بود که عطف به نامه چایی علما و مردم کرج، وعده می‌داد: «در مورد امتداد مسیر خط کرج مشغول مطالعه هستیم تا هرچه زودتر ترتیب کار داده شود...

همچنین در همان ایام، جمعی از مشترکان تلفن در شهرستان کرج - توسط انجمن شهر کرج - به مهندس اشراقی (مدیر شرکت سهامی کل تلفن) نامه نوشته و در آن، خواستار تقلیل بهای سیم کشی تلفن، اصلاح رفتار مأموران شرکت، نصب دو رشته سیم عمومی دیگر و نیز خودکار شدن دستگاه تلفن این شهر برای ارتباط تلفنی مردم با یکدیگر شدند و تهدید کردند: «چنانچه ظرف مدت ۱۵ روز جواب» نامه «داده نشود و

۱. لنگرانی، ضمن ارسال نامه چایی فوق برای وزیر کشور، در نامه‌ای جداگانه به وی نوشت: «این شرح از طرف اهالی کرج به وسیله این جانب به آن مقام وزارت تقدیم شده است و برای تحذر از فوت وقت، اکتفا به این مقدار امضا نموده‌اند (که صاحبان امضاها از محترمین و معارف و متعینین کرج می‌باشند) و چون از خیلی قدیم تا کرج مرتط و ذی‌علاقه هستیم و از وضع انجا اطلاعات بیشتری داریم اساساً در این گله مندینا آنها را محقق و توقع آنها را در بدل توجه و عنایت بیشتری از طرف دولت بامورد می‌دانیم...»

گفتنی است: برادران شاه حسینی (حسین و حسن) که از سالها پیش از این تاریخ، یعنی از اواخر دهه ۴۰، در جریان بهره خط اتوبوسرانی کرج شدیداً فعال بودند و بار عمده این خدمت مردمی - زیر نظر لنگرانی - بر دوش آن دو قرار داشت.

اقدامات لازم معمول نگردد ما ناچار خواهیم بود که از پرداخت حق‌الاشتراک خودداری، و از استفاده از این دستگاه ناقص که جز اتلاف وقت نتیجه دیگری ندارد خودداری نماییم». پیگیری این امر نیز به لنگرانی واگذار شد.

روز ۲۶ مهر ۴۰، لنگرانی به انتقاد از اختلاس در شرکت واحد پرداخته و اقدام شرکت مزبور مبنی بر تصرف خط کرج را محکوم ساخت. وی، همچنین، ضمن تنقید از اوضاع ناگوار اقتصادی کشور، بر لزوم چاره جویی در این مورد تأکید کرد. به گزارش مأمور مخفی، لنگرانی خاطر نشان ساخت: «انگلیسیها گفته‌اند بایستی عرب هیچ وقت گرسنه نباشد و ایرانی هم هیچ وقت سیر؛ زیرا اگر عرب گرسنه شد هیچ چیز نمی‌فهمد و خطرناک است، ایرانی هم اگر سیر شد آن وقت خطرناک است. در نتیجه این سیاست، مردم تمام گرفتار و گرسنه هستند، هیچ کس به فکر نیست. این وضع مملکت نیست، همه مردم نابود شدند؛ بایستی فکری کرد»<sup>۱</sup>.

روز ۲۶ مهر ۴۰ شهردار کرج (علی بهاء) طی نامه‌ای به «حضرت آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی» نوشت: «به طوری که استحضار دارند وضع آب کرج رضایت بخش نیست و بنا به درخواست اهالی، تصمیم گرفته شد این مشکل با حضور جناب عالی و سایر محترمین و معتمدین مطرح و تصمیم لازم برای تأمین آب لوله کشی گرفته شود. بنابراین خواهشمند است در جلسه مشاوره‌ای که در... هشتم آبان ماه ۱۳۴۰ در سالن تربیت بدنی واقع در خیابان دانشکده کشاورزی تشکیل می‌شود شرکت فرمایند».

در پی برگزاری این جلسه، جمعی از معاریف و شخصیت‌های کرج، در حدود ۸ آبان ۴۰، به دولت امینی نامه نوشته و آن را همراه با توصیه‌نامه لنگرانی برای لوله‌کشی آب کرج و پیشنهاد تأمین آب آشامیدنی برای مردم آن شهر از طریق افزایش نرخ اتوبوسرانی، فرستادند.

روز ۳ بهمن ۴۰ (به گزارش مأمور مخفی) در منزل لنگرانی جلسه‌ای با شرکت آقایان بهاء (شهردار کرج)، زرنندی (عضو انجمن شهر)، پرویزیان، و جاوید (رئیس بانک ملی) تشکیل یافت که در خصوص آقای سعیدی (فرماندار کرج) صحبت و تصمیم‌گیری کنند. فردای آن روز نیز (باز به گزارش مأمور مخفی) جمعی از معتمدین کرج و اعضای انجمن شهر در منزل لنگرانی گرد آمدند و او در آن جلسه از انجمن شهر پرسید: چرا شهردار را انتخاب نمی‌کنید و شهر را بلا تکلیف گذاشته‌اید؟ اعضای انجمن پاسخ دادند: اکثریت اعضای انجمن با انتخاب آقای بهاء موافقند ولی فرماندار، مخالف است.<sup>۲</sup>

در حدود ۱۳ اسفند ۴۰ نیز (به گزارش مأمور مخفی) اعضای انجمن شهر کرج و

۲. همان ج ۱، کد ۱۰۲۲، ص ۳۱.

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۳۶، ص ۱.



شاه و امینی

شهردار تصمیم گرفتند «پس از تماس با لنگرانی و کسب اجازه از نامبرده»، از دادستان کرج به نخست وزیر شکایت کنند. *روزنامه اطلاعات فرهنگی*  
در ۲۸ تیر ۴۱ ساواک کرج به تهران گزارش داد: اکثر مردم کرج و حومه از طرز کار شرکت واحد اتوبوسرانی کرج، به رغم نارضایتی آنها از شرکت اتوتوکل اکه ظاهراً به دربار، وابسته بود | اعلام رضایت می کنند و معتمدین کرج (حاجی محمدخان زکی خانی، باقر زکی خانی، اسدالله زرندی و...) به منظور پشتیبانی از شرکت واحد، جلساتی در منزل لنگرانی تشکیل داده اند.<sup>۱</sup> در گزارش همان سازمان، مورخ ۱۳ مرداد ۴۱، خاطر نشان گردید که: لنگرانی از جلسات تشکیل شده در منزل خود برای تبلیغ بر ضد رژیم

۱. همان: ج ۱، کد ۱۰۳۳، ص ۶. ۲. همان: کد ۱۰۳۶، ص ۹.

بهره می‌گیرد. وی «حتی در یکی از جلسات، دربار ایران را مرکز فساد کشور معرفی نموده و گفته است که عاملین شرکت اتو توکل هم وابسته به دربار می‌باشند»<sup>۱</sup> در اواخر مهر ۴۱ نیز انجمن شهر کرج برای تعویض علی بهاء (شهردار کرج) تشکیل جلسه داده و قرار شد درباره این موضوع با لنکرانی صحبت کنند.<sup>۲</sup>

آنچه گفتیم حاکی از نفوذ عمیق لنکرانی در دوائر دولتی کرج و بهره‌گیری وی از این نفوذ در جهت حل مشکلات مردم بود. افزون بر این، باید از دعوت رؤسای اداره بهداشتی و بانک سپه کرج از لنکرانی یاد کرد که، به ترتیب در بهمن ۴۰ و فروردین ۴۱ حضور وی را برای شرکت در مراسم افتتاح بخش جراحی بیمارستان کرج و نیز افتتاح شعبه بانک سپه آن شهر خواستار شده بودند. چنانکه حسین شیخ الاسلامی (مسئول بنگاه حمایت مادران و کودکان کرج) نیز در ۵ اردیبهشت ۴۰ طی نامه‌ای به «حضور مبارک حضرت حجت‌الاسلام آیت‌الله آقای لنکرانی مدظلّه العالی» چنین آورد: «حضرت آقای لنکرانی، در اجرای دستور سرکار، بیمار حامل کارت، تحت معاینه و معالجه قرار گرفت. مراتب عرض سلام و ارادت‌مندیم را بپذیرید...».

### ج) پنجه در پنجه شاه و امینی

اقدامات لنکرانی، در جهت بهبود اوضاع مردم و مبارزه با مفساد و نابسامانیها، اختصاص به شهرستان کرج نداشت و مسائل بسیار مهم مملکتی نظیر مسئله اصلاحات ارضی را نیز شامل می‌شد.

می‌دانیم که، در آغاز دهه چهل، اجرای نقشه آمریکایی «اصلاحات ارضی» (یا بهتر بگوییم: تقسیم ارضی) در صدر دستور کار رژیم قرار داشت. هدف از این امر - علاوه بر نابودی کشاورزی ایران و تبدیل کشورمان به بازاری گسترده برای مصرف‌فزاینده کالاهای آمریکایی - تضعیف و نابودی قدرتهای بومی و محلی بود که، چنانکه تاریخ ایران بارها نشان داده بود، در مقاطع حساس می‌توانستند به نفع نیروها و جریانهای اصلاح طلب و ضد دیکتاتوری وارد عمل شوند و، با وجود آنها، اساساً تمرکز «مطلق» قوا در شاه مستبد و اجرای ذیلانته اوامر آمریکا و کنسرسیوم ممکن یا آسان نبود. ۲۵ دی ۴۰ لایحه اصلاحات ارضی از سوی شاه به دولت امینی ابلاغ شد و ۱۹ بهمن همان سال لایحه مزبور (پس از مدتها جار و جنجال و تبلیغات در رادیو و جراید وابسته) از سوی دولت تصویب شد و مخالفت آیات عظام قم و نجف را برانگیخت. چنانکه آیت‌الله گلپایگانی در ۶ اسفند همان سال در پاسخ به تلگرام مودبانه حسن ارسنجانی (وزیر کشاورزی) مخالفت خود را با قانون اصلاحات ارضی ابراز داشت. چند روز قبل از

۱. همان‌جا، کد: ۱۰۳۶، ص ۱۱. ۲. همان‌جا، کد: ۱۰۳۶، ص ۲۶.

تصویب لایحه مزبور توسط دولت، یعنی در ۷ بهمن ۴۰، نظریات لنگرانی راجع به اصلاحات ارضی، به قلم آقای کیاعلی کیا (دوست و دست پروردهٔ دیرین لنگرانی) در روزنامهٔ آرزو (سال ۱۹، ش مسلسل ۳۷) درج و انتشار یافته بود. مأمور مخفی رژیم، بخشی از اظهارات لنگرانی در مصاحبه با یکی از خبرنگاران جراید هفتگی تهران در کرج در مورد اصلاحات ارضی را چنین گزارش کرد: «این قانون در ظاهر آب و رنگ خوبی دارد، ولی در باطن تو خالی است... اصولاً دستور اسلام است که هر کس مقداری زمین اضافه داشته باشد و نتواند آن را آباد کند، شرعاً مجاز است که آن را به شخص دیگری واگذار نماید تا نسبت به آباد ساختن آن اقدام نماید...» نظریه: «تصور می‌رود منظور آقای لنگرانی از این جمله که [شرع] می‌تواند در مورد اراضی اقدام نماید این بوده که اصلاحات ارضی بایستی با نظر روحانیون و طبق دستورات اسلامی عملی گردد»<sup>۱</sup> در ۱۲ شهریور ۴۱ نیز نظریات لنگرانی (بدون ذکر نام وی) در مخالفت با اصلاحات ارضی طی مقاله‌ای در روزنامهٔ شلاق<sup>۲</sup> (مدیر مسئول: محسن بیگدلی از دوستان لنگرانی و آیت‌الله کاشانی) منعکس گردید. مقالهٔ مزبور تحت این عنوان بود: «در ایران تقسیم لازم نیست، ولی تعدیل واجب است. خلق را تقلیدشان بر باد داد» ای دو صد لعنت بر این تقلید باد!».

سالنامهٔ گلستان (به مدیریت: محمدهادی جواهری) از مجلات وزین و روشنفکرانه‌ای بود که عناصر مبارز وقت (نظیر دکتر علی شریعتمداری، دکتر کاظم سامی، شیخ مصطفی رهنما و...) در آن مقاله می‌نوشتند. مدیر مجله، در اسفند ۴۰ با لنگرانی مصاحبه‌ای راجع به وضع جهان در کشاکش شرق و غرب (آمریکا و روسیه و چین) انجام داد که با عنوان «شرق و غرب» در نوروز ۴۱ چاپ و منتشر شد.<sup>۳</sup> در آن مصاحبه، لنگرانی، ضمن انتقاد از مرام استعماری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، به پیش‌بینی‌هایی دربارهٔ اوضاع آیندهٔ جهان و تضاد ابرقدرتها پرداخت و در پایان نیز اظهار داشت:

راه تخلص این است که طرفین، رجائی عاقل انسان دوست آزاد و آزادهٔ خود را با هم ارتباط دهند و به وسیلهٔ وضع یک قانون اساسی جهانی بر اساس عقل سلیم و امکانات، خودشان و بشریت را از این ورطهٔ هولناک خلاصی بخشند. انتقاد

۱. پروندهٔ لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۳۶، ص ۱ و نیز ج ۱، ۱۰۲۳، صص ۵۴.

۲. شمارهٔ ۱۴.

۳. مصاحبه در ابتدای سالنامهٔ چاپ شده و در آغاز آن به قلم مدیر خاطرنشان شده بود: «امسال توفیق یافتیم با جناب آقای شیخ حسین لنگرانی، که شخصیت بارزشان مورد توجه عموم است و معروف به (مرد دین و سیاست) می‌باشند، مصاحبه‌ای به عمل آوریم که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد».

لنکرانی به سیاست آمریکا، نوعی موضعگیری نسبت به شاه و نخست‌وزیر وی (دکتر علی امینی) بود که آن زمان در تقرب به واشنگتن، می‌کوشیدند بر یکدیگر پیشی بگیرند، چنانکه در آغاز مصاحبه مزبور نیز لنکرانی - با ظرافت خاصی - نخست‌وزیر آمریکوفیل و مدعی اصلاح را مورد طعنی آشکار قرار داده بود که، از قرار مسموع، خشم وی را برانگیخت. لنکرانی در پاسخ به این سؤال که: «راجع به اوضاع ایران و جریانات فعلی نظر جناب عالی چیست؟» اظهار داشته بود که: «از این جواب معاف کنید، و در عین حال برای تمام کسانی که واقعاً قصد اصلاح داشته باشند از خدا عقل و توفیق می‌خواهم.»<sup>۱</sup>

همچنین در همان دوران، لنکرانی مقاله‌ای (با عنوان: زنده بلا، مرده بلا) برای درج در جراید روز نوشت که در آن از کارشکنی موزیانه آمریکاییها در شروع و پیشبرد کار ساختمان سد کرج به شدت انتقاد شده بود.<sup>۲</sup>

در چنین فضا و بستری است که، به گزارش مأموران ساواک، شعبه‌ای فعال از جبهه ملی در کرج سر بر می‌آورد و لنکرانی، که در رأس هیتم آن حضوری جدی داشته، می‌کوشد سران جبهه را با شخصیت امام آشنا سازد.

#### د) لنکرانی و جبهه ملی: همکاری مشروط و جهت‌دار

می‌دانیم که جبهه ملی، در حقیقت، نه یک حزب، بلکه مجموعه‌ای از احزاب و شخصیت‌های مبارز بود که حول اهداف مشترک ملی و میهنی گرد آمده و برای نیل به آن اهداف، با هم همکاری داشتند. رجال پخته و مجرب سیاسی کشورمان (و از آن جمله: لنکرانی) همواره معتقد بوده‌اند که هرگاه احزاب موجود کشورمان دست از اختلافات و چشم و هم‌چشمیها برداشته جبهه‌ای متحد تشکیل دهند و بر مبنای اهداف مشترک ملی و با اتکا به نیروی عظیم ملت عمل کنند پیروز می‌شوند و هرگاه از حالت جبهه‌ای خارج شده به حزب و تفرق بازگردند دچار شکست و نابودی می‌شوند.

آنچه که بعد از انقلاب به عنوان «جبهه ملی» شاهد بودیم (برخلاف وضعیت جبهه مزبور در آغاز تأسیس آن توسط دکتر مصدق در اوایل نهضت ملی کردن صنعت نفت)، به دلیل جدایی و احیاناً تعارض روحانیت با جبهه ملی، بیشتر یک «حزب» بود تا «جبهه». در واقع، آن جبهه ملی که امثال لنکرانی و طالقانی در آن روزگار با آن همکاری داشتند، همان جبهه واقعی بود نه حزبی با عنوان جبهه.

وجه نظر لنکرانی و طالقانی و همفکران آنها درباره نکات یاد شده را می‌توان از

۱. تأکید زیر کلمات از ماست. ۲. دستنویس این مقاله جالب، در اسناد لنکرانی موجود است.



تفسیر مفصلی

چینی کا دعویٰ انکو مسلمانوں کے ساتھ لیکر نہ  
 دلا کر سبھال سر لایم فرماتے ہیں بھارتیوں کو  
 پھر دہشت گرداں کو حرب مانی کشمیر کے لئے بھیجے  
 نہ ہونکہ جہنم کا دار ہے جو صرف بیعتوں کے ساتھ ہی  
 عورتوں کے لئے ہے اور نہ ہی وہ اس کے لئے ہیں  
 نہ جو مسلمانوں کے لئے نہ تو ان کو دہشت گردوں کے  
 کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے لئے  
 ظہور وقت پر کہ تمہیں ان کے لئے ہے اور ان کے  
 ہرگز نہ ہونے اور نہ ہی ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے  
 نہ ہو کہ ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے  
 وہاں رہا ہے اور وہ نہیں ہے ؛ استعمار و مستعمران  
 ہونے کے لئے وہ نہیں ہے بلکہ ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے  
 اور ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے ہے بلکہ ان کے لئے

- ۱- جسٹس قیادیان عرب اور عیسیت کا قیاس نہ ہونا
- ۲- سنا مولانا نے سوال کیا کہ اسلام کی وجہ سے
- ۳- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۴- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۵- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۶- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۷- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۸- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۹- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے
- ۱۰- عیسیت اور مسیحیت کے درمیان کیا فرق ہے

دانشگاه خوارزمی، تهران  
مجله فلسفه و هنر

مجله فلسفه و هنر

تاریخ فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

مجله فلسفه و هنر در ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

پیش‌نویس اعلامیه آیت‌الله لنگرانی و آیت‌الله طالقانی راجع به  
اولین کنگره جبهه ملی به خط آیت‌الله طالقانی

روشنی استنباط کرد. از متن مزبور که ذیلاً می‌خوانید بر می‌آید که اولاً تلقی آنان از مفهوم جبهه، تلقی‌ای کاملاً مغایر با مفهوم حزب به معنای رایج سیاسی آن (که تلاش و تکاپوی یک اقلیت صد در صد همفکر و هم‌سلیقه برای دستیابی به تسلط بر اکثریت می‌باشد) بوده است و ثانیاً اصرار داشته‌اند که جبهه، «در تمام مراحل... اصول عالیة اسلامی و مبانی مقدسه جعفری» را «کاملاً رعایت» کند:

### جبهه مقدس ملی

جمعیتی به نام اولین کنگره جبهه ملی در تهران تشکیل شد و افرادی در مقابل امر انجام یافته وضع خاصی قرار گرفتند. بعضی اکثریت آن را حزب خاصی تشکیل دادند. همه می‌دانند که عنوان جبهه ملی ایران، خود معرف کیفیت آن می‌باشد. قیام تاریخی عمومی ملت ایران برای مبارزه با استعمار و استبداد، پس از شروع، به نام جبهه ملی شناخته شد. زمان گذشت و ملت ایران در مقابل تحولاتی هم قرار گرفت و حسن تشخیص و لیاقت فطری ملت ایران، تصفیه‌هایی را عملاً انجام داد. و افراد شریف میرزی که وفاداری خود را به ملت ایران حفظ کرده باشند مورد احترامند؛ ولی برای اینکه جنبه این عنوان مخدوش نشود و مبارزه ملی از حدود جنگ با استعمار و استبداد تجاوز نکند و وحدتی که بدون اختلاف طبقاتی بحمدالله موجود است بر روی امیال و سلیقه‌های خاصی متزلزل نگردد، اعلام می‌کنیم:

۱. جبهه ملی ایران، حزب و یا جمعیت خاصی نیست و نباید در انحصار یک و یا چند حزب و در اختیار افراد حزبی قرار گیرد.

۲. در تمام مراحل باید اصول عالیة اسلامی و مبانی مقدسه جعفری که ملت ایران مفتخر به تقید به آن‌اند کاملاً رعایت شود.

۳. شرکت دو تن از خانمها در کنگره، برخلاف انتظار بوده و جای تأسف است و علاوه بر جنبه‌های دینی، لازم است از هر اقدامی که لطمه به این وحدت مقدس می‌زند خودداری گردد.

همچنین در تأیید نکات یاد شده بایستی افزود که لنگرانی - اگر فی‌المثل به دکتر سنجابی علاقه‌مند بوده و او را عنصری وطن‌دوست و برخاسته از خاندانی اصیل می‌شناخت و حتی از التزام به نماز و روزه خالی نمی‌دانست - متقابلاً نسبت به امثال شاپور بختیار از روز نخست مشکوک و مخالف بود و حتی قبول پیشنهاد همکاری با جبهه ملی را در سال ۱۳۵۶ متوط به خروج افرادی چون بختیار از آن سازمان کرد.

۱. خانمهای مزبور، ظاهراً، بدون یونش اسلامی لازم در کنگره شرکت جسته بودند. و این امر، همراه با اختلاف دیدگاههای مذهبی - سیاسی بین افراد حاضر در کنگره، مایه تقار و اختلاف بیشتر اهضای جبهه شد و استراصامه فوق در این زمینه توسط لنگرانی و طالقانی و تهیه گردید.

### ه) تلاش لنگرانی برای تعالی دیدگاه نخبگان دین و سیاست

لنگرانی در آن برهه حساس از تاریخ، حرکت اصلاحی خویش را، به طور همزمان، در دو عرصه پیش می‌برد: ۱. احزاب و شخصیت‌های سیاسی ۲. حوزه‌های علمیه. نامه آیت‌الله محمد فاضل موحدی لنگرانی (دوست و هم‌بحث دیرین حاج آقامصطفی، و مرجع تقلید کنونی) در ۲۳ خرداد ۴۳ از قم به لنگرانی، حاکی از نفوذ و مقبولیت آراء اصلاحی لنگرانی در آن زمان بین فضلاء حوزه علمیه قم است: ... مسافرت اخیر حضرت عالی به قم موجب گردید که دوری پس از مراجعت کاملاً مؤثر گردد. امید است، در آتیۀ نزدیک، موفق به درک فیض محضر شریف گردیده و از آن دریای بی‌پایان بهره‌های کافی نصیب گردد. ذکر خیر حضرت عالی در کنیری از محافل، مخصوصاً محافلی که از رفقا و دوستان و آشنایان به روحيات و خصوصیات اخلاقی و علمی و سایر جهات و فضایل دیگر تشکیل می‌شود، غالباً موجود است. ان‌شاءالله در اثر نصایح مشفقانه و راهنمایی‌های خیرخواهانه حضرت عالی، عالم اسلام و روحانیت، خالی از نقائص گشته و پیشرفت کند.

کوشش اصلاحی لنگرانی صرفاً معطوف به حوزه علمیه قم نبود، بلکه حوزه بزرگ نجف را نیز فرامی‌گرفت. دوستان لنگرانی که در آن روزگار از ایران به نجف می‌رفتند حامل پیامها و توصیه‌های اصلاحی مکتوب یا شفاهی او به بزرگان حوزه نجف بودند. حجت‌الاسلام والمسلمین سید جمال‌الدین موسوی ملایری (ظاهراً نواده دختری آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی) در نامه‌ای مورخ حدود سال ۱۳۳۹ شمسی از نجف به لنگرانی می‌نویسد:

... پس از تقدیم عرض اخلاص و سلام، پیوسته سلامتی و دوام سعادت و عزت را برای حضرت عالی خواستارم. غالباً به یاد حضرت عالی و در اغلب مشاهد مشرفه و قبور مطهره اجداد گرامان سلام حضرت عالی را عرض نموده و حوائج سرکار را خواستار شده‌ام. بسیار عذر می‌خواهم با نهایت اشتیاقی که داشتم نتوانستم بیش از یک مرتبه در تهران شما را زیارت کنم و دو مرتبه تلفن نمودم که تشریف نداشتید منزل. از روزی که به نجف اشرف وارد شده‌ام در تماسهایی که با آقایان علما پیدا نموده‌ام در ده‌های دینی و آمالهای |آمال| مذهبی شما را گوشزد نموده‌ام، امید است با نوشتجات مؤثرتان و یک مسافرت به عنوان زیارت، جامه عمل به خود بگیرد...

هدف لنگرانی احیای شکوه و نفوذ روحانیت شیعه همانند سالهای پیش از موج اختناق و سرکوب رضاخانی بود. در تاریخ ۱۷ آذر ۴۲ مأمور ویژه ساواک گزارش داد: «اخیراً حسین لنگرانی به طور خصوصی اظهار نموده که ما مشغول اقداماتی هستیم تا



در باب هفتاد و سه

هر از لغة عرض اخص و معنی پسته در ستر و دوام سعادت و عزت را برابر عرفان  
خانه بید حضرت و در این مقام هر چه وقت نظر اجداد ابراهیم هم حضرت را  
عزل نموده و در آنجا رکع را فراوان کرده ام بسیار غرض از اینست  
در دانش من تمام شده که در آن روزگار آن سران را در آن وقت  
در شرف نباشیده اند. در روزی که بعضی از طرف وارد شده ام در آنهاست  
با کمال علاقه آمده اند. در دربار دین و آمانها را می فهمی که در گذشته رخ داده است  
باز شجاعت نیز تا و یک ساعت بعد از زیارت خانه عمل خود میگردانند که  
میجوت جزو افراد کما از نظر سایر نام و در این وقت دعا و فرموده  
روضه الحف شد خوب و عذر ما علی بسیار است و از راقی و قاضی العاقبات  
با این میزان است بر طرفی باعث تامل طلب عمل بسیار و این است  
چون تاکنون هر چه فکر شده و شده است ساقطه است بر طلب بود آنجا از او  
نشنیده است بهیچیکه و طلب فعل در خانه فاضل و سابقه تحصیل زیاد دارند از نظر  
نزد در زکات نشسته و آنکس فکر را جمع و مانع برهنه در صورتیکه اولیای  
که آیت اله بر وجود و عرف و سعادت و معنی و غیره ممکن بود که در راه  
همه را از منزل بر طرف به رانند و طلق و الطیر به همنه به لکن عمده نیز از این  
صفت اسال بفرموده در زکات افتاده ام مولا صاحب منزل اوله در سنوات قبل  
صه دینار را هاره منزل را به و قط من فرست و اسال قهلا اها در یک در شا هونار  
به و در ۲۳۰ تا آن باره و قط من بدین و بر حق تکه مجرب است که این است که هر وقت  
رفع کرد شرط اربال در تخطی در هم آمد و حق منقول و دیگر میرسد فیض  
تقریب و الله اعلم و رفقه الله و بركة الله و فی جمیع اعماله البرکة العزیز



آقای لنگرانی هنگام تیراندازی

وضع سابق روحانیت را در ایران به وجود آوریم»<sup>۱</sup>

و معرفی امام «به عنوان زعیم ملت» به عناصر مبارز، و آغاز مبارزه مشترک آن دو بارزیم کشانان حوزه‌های علمیه (به ویژه حوزه قم) به میدان مبارزه، و بهره‌جویی از انرژی عظیم آنها در پیشبرد اصلاحات، طبعاً ایجاب می‌کرد که لنگرانی با شخصیت‌های طراز اول دینی تماس گرفته پیرامون مفاسد موجود و دسائیس استعمار و استبداد بر ضد اسلام و ایران گفت‌وگو کند و آنان را به قیام جهت رفع مفاسد و جلوگیری از دسائیس یادشده تحریض نماید. ضمناً نهاد «مرجعیت» می‌توانست در مبارزات اصلاحی و بهبود اوضاع آن روز، نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ایفا کند، و توجه به این امر، مقتضی آن بود که از میان نامزدهای طبیعی مرجعیت (پس از مرحوم آیت‌الله بروجردی)، شخصیتی شجاع، درداشند، دلسوز و اصلاح‌طلب انتخاب و به عنوان زعیم دینی و پرچمدار اصلاحات در جامعه، معرفی و تبلیغ شود. این مرجع شجاع و دلسوز که بهتر از هر کسی می‌توانست پرچم اصلاحات را بر دوش گیرد، از نظر لنگرانی، کسی جز حاج آقا روح‌الله خمینی نبود. لنگرانی ضمناً با شخصیت دوجانبه مذهبی - سیاسی خود و نیز از طریق دوستان

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، کا، ۱۰۳۱، ص ۱۰۴ و نیز ج ۱، کا، ۱۰۳۳، ص ۳۰.

گونگونگی که در دو عرصه دین و سیاست داشت، می‌کوشید برجستگان این دو عرصه را به هم نزدیک و در مبارزات سیاسی - اجتماعی، مرتبط و هماهنگ سازد. اقدام وی به برگزاری ضیافتی متشکل از امام خمینی، معارف کرج و سران جبهه ملی، در ۱۰ شهریور ۴۰ دقیقاً در راستای اجرای همین سیاست بود.

### ز) ضیافت باشکوه باغ کرج، و تیراندازی به تاج شاهانه!

گزارش مأمور ساواک از اجتماع سران جبهه ملی و امام در روز جمعه ۱۰ شهریور ۴۰ در باغ لنکرانی در کرج را قبلاً آوردیم. یکی از شاهدان عینی که در جلسه مزبور حضور داشته، گزارشی خواندنی از آن نشست تاریخی به دست داده است که ذیلاً می‌آوریم. آقای سرهنگ سیدجعفر (نورالدین) پور سجادی، از منسوبان نزدیک آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی (فقیه و فیلسوف مشهور تهران در عصر اخیر) است که با مرحوم لنکرانی ارتباط و آشنایی دیرین داشته و شاهد پذیرایی لنکرانی در باغ کرج از امام و فرزند ایشان (حاج آقامصطفی) بوده است. جناب پور سجادی در سال ۱۳۵۴، که هنوز ۵-۶ سال به پایان خدمت معمول نظامی او مانده بود، از سوی ضد اطلاعات ارتش تحت بازجویی قرار گرفت و نهایتاً مجبور به نوشتن تقاضای بازنشستگی شد. روحیه و احساسات انقلابی دیرین وی را از تلگرافی می‌توان دریافت که در فروردین ۱۳۳۷ از اهواز به لنکرانی زده است:

از اهواز به کرج، ۱۱/۷/ ۱۳۳۷.

حضرت آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی، پیشگاه مقدس یاور جرئت بخش ستمکشان و دشمن ستمکاران، پناه و امید خلق:

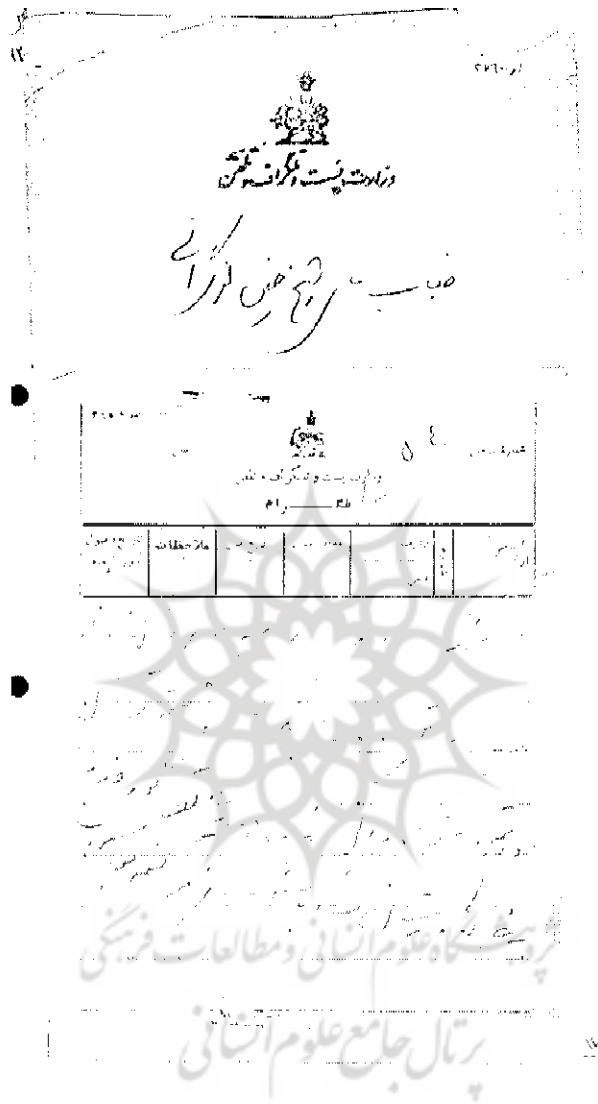
نوروز را به جناب عالی و دوستان شادباش عرض می‌کنم. پورسجادی.

آقای پورسجادی در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۷۹ به حقیر اظهار داشتند:

مرحوم لنکرانی در حصار کرج باغی داشتند که سالها محل رفت و آمد دوستان ایشان و نیز ملجا گرفتاران و نیازمندان بود.<sup>۱</sup> نخستین دیدار من با امام در همان باغ اتفاق افتاد،

۱. به گفته جناب پورسجادی باغ مزبور، حاصل تلاش سخت و سانه روزی آن مرحوم در اواخر دهه ۱۳۲۰ به بعد بود، و نهایتاً نیز بر اثر تنگنای شدید مالی ناچار شدند در اواخر دهه ۲۰ آن را بفروشند و به مصرف قروض خود برسانند. گفتنی است باغ مزبور در اصل تپه‌ای بود که بازحمات زیاد آقای لنکرانی به صورت باغ درآمده بود. «احیاء اراضی موات» که می‌گویند، واقعاً در مورد باغ مرحوم لنکرانی صدق می‌کرد. آقای مظاهر (خدمتکار و نگهبان آقا در باغ مزبور) می‌گفت: «شما نمی‌دانید چقدر ما در اینجا دینامیت مصرف کرده و بیل و کلنگ از بین برده‌ایم تا باغ به این صورت که می‌بینید درآمده است. بروید در انبار نگاه کنید ببینید چقدر





تلگراف سرهنگ پورسجادی به آیت‌الله لنگرانی در ۱۳۳۷

→ بیل و کنگ آنجا هست که دسته‌های آنها شکسته است. کار بسیاری انجام شده تا اینجا مثلاً به صورت سه تا پله در آمده یا آنجا ساختمان شده است. آری، آقای لنگرانی، با زحمت و مشقت زیاد و نیز صرف مخارج بسیار، که بخش قابل توجهی از آن با قرض از این و آن به دست آمده بود، از یک نیمه باغی به وسعت ۵،۴ هزار متر احداث کرده بود، و مآبسمانه ناتوانی آن مرحوم - به علت خسارات ناشی از طغیانهای متعدد رودخانه کرج به باغ مزبور و... - در بازپرداخت بموقع آن قروض، همراه با هزینه سفره گسترده‌ای که ایشان داشت و مجازگی که در خلال مبارزات دهه چهل با دستگاه برای ایشان پیش آمد، باعث شد نتواند آنجا را نگاهدارد و نهایتاً مجبور به فروش آن گردید.

که داستان آن را اکنون برای شما بازگو می‌کنم.

آقای لنکرانی یک روز به من گفتند: می‌خواهم به افتخار حضرت آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی، یک مهمانی بزرگی در باغ کرج بدهم. این مسئله دو سه سال قبل از دستگیری امام بود، بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی (فروردین ۱۳۴۰) و قبل از وقوع کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. آن زمان، آقای خمینی را تنها خواص می‌شناختند و عامه مردم هنوز با ایشان آشنا نشده بودند. من هم با امام آشنایی نداشتم. آقای لنکرانی گفتند: در این مهمانی، کسی را که همشان آیت‌الله خمینی بوده بتواند با ایشان به اصطلاح گپ بزند و صحبت کند جز دایی تو، آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی، نمی‌شناسم. شما آقای آملی را دعوت کنید که در مهمانی شرکت کرده با حاج آقا روح‌الله دیدار و گفت‌وگو کنند. من متأسفانه دعوت آقای لنکرانی را خیلی دیر به گوش آقای آملی رساندم و در نتیجه ایشان - به‌رغم علاقه خود به این دیدار - نتوانست در آن مهمانی حضور یابد. بر سر این موضوع هم مرحوم آملی خیلی از دست من عصبانی شد که، من در این وقت تنگ، وسیله مناسب برای حرکت به کرج ندارم و چرا این قدر دیر به من خبر دادی؟! باری، آقای آملی نتوانستند شرکت کنند ولی خود من در آن مهمانی باشکوه حضور یافتم. سر سفره، روی کنجکاو، تعداد حضار را که شمردم بالغ بر ۹۰ تن می‌شدند. در بین مهمانان، تا آنجا که یادم هست، علاوه بر شخص امام، کسانی از شخصیت‌های قم و تهران و کرج نظیر مرحوم حاج آقا شهاب‌الدین اشراقی (داماد امام) و آقایان زرنندی و حسین شاه‌حسینی حضور داشتند. فرزند امام، حاج آقا مصطفی، آن روز تشریف نداشت. از رؤسای ادارات کرج (من جمله رئیس اوقاف کرج) نیز مخصوصاً دعوت شده و همگی در ضیافت شرکت داشتند. این مهمانی را، چنانکه گفتم، مرحوم لنکرانی به افتخار آیت‌الله خمینی برگزار کرده بود. افراد از پیش از ظهر به منزل لنکرانی آمدند و نهار را هم در همان جا صرف کردند.

پس از صرف نهار، طرفهای عصر بود که صحبت از یکی از کتابهای شیخ محمد عبده (پدر دکتر جلال عبده مشهور، و از رجال مهم دادگستری عصر پهلوی) به میان آمد و بعضی از حضار - در حالی که کتاب عبده دست به دست می‌شد - با آب و تاب شروع به تعریف از کتاب مزبور کردند. امام که ساکت نشسته بود گفت: بدهید ببینم، کتاب را به وی دادند و ایشان مدتی آن را ورق زد و مطالب آن را نگاه کرد و سپس رُست خاصی از خود نشان داد که یعنی این کتاب، مستحق آن همه تمجید و تحسین که شما می‌کنید نیست!

آقای لنکرانی اظهار داشت که: حضرت آقا، این کتاب در حد حضرت عالی نیست؛ این را برای دانشگاه نوشته‌اند و قصد این بوده که دانشجویان برای دوره دکتری آن را



از راست: ۱. سرهنگ پورسجادی ۲. آیت‌الله لنگرانی ۳. دکتر رشاد

فرا بگیرند. آقای خمینی ظاهراً گفتند: خوب، اگر برای این مرحله نوشته شده اشکالی ندارد. بنده که امام را نمی‌شناختم با خود گفتم این آقا کیست که فردی چون شیخ محمد عبده را نیز از حیث فضل و دانش قبول ندارد! و این برای من جالب بود.

باری، در آن مجلس من از لنگرانی شنیدم که، با وجود حاج آقا روح الله، معنی ندارد کسی داعیه مرجعیت داشته باشد. نکته جالب این است که همان روز طرفهای غروب، بین حضار، با تفنگ بادی، یک مسابقه تیراندازی برگزار شد که امام هم نهایتاً در آن شرکت جست. یک قوطی کبریت (یا جعبه سیگار - تردید از من است) گذاشتند و فرار شد از فاصله تقریباً هشت متری به آن شلیک کنند. به نظرم می‌آید روی قوطی کبریت (یا جعبه سیگار)، عکسی از تاج وجود داشت و افراد، همان را نشانه می‌گرفتند! در خلال تیراندازی، امام نیز اظهار تمایل کردند که در تیراندازی شرکت کنند. تفنگ را گرفتند و گفتند بیستم و پنج تیر پشت سر هم شلیک کردند که همگی به هدف (تاج شاهنشاهی) اصابت کرد. نشانه تاج را خوب در یاد دارم، زیرا بعدها با تذکار آن خاطره ما می‌گفتیم: این حاج آقا مثل اینکه از روز اول با تاج دشمن و مخالف بوده است که به خال هدف زد! پس از اصابت تیرها، آقای لنگرانی - فکر می‌کنم به علت اینکه ترسیدند یک موقع

مبادا امام را چشم کند - جلو آمد و گفت: اقا، مرحمت بفرمایید تیرهایمان کم است، دیگران هم استفاده کنند. مشاهده این صحنه از امام، برای دومین بار ما را شگفت‌زده کرد که، عجب، این چه مجتهدی است که تیراندازی هم بلد است! چون من ندیده بودم مجتهد، تیرانداز هم باشد؛ در مورد برخی از امامان نظیر امام باقر علیه السلام حدیثی شنیده بودیم که در حضور خلیفه اموی تیراندازی کرده بودند، اما اینکه در بین نواب آن بزرگواران هم تیراندازان مسلطی یافت شوند برای ما تازگی داشت. بعد گویا صحبت شد که حاج آقا روح الله در فنّ شنا نیز کاملاً استادند ولی موقعیت و مقام و لباسشان اجازه نمی‌دهد در مسابقه شنا هم شرکت کنند.

صحنه دیگری از امام در باغ آقای لنکرانی شاهد بوده‌ام که نقل آن در آشنایی با روحیه مستقل و ضد اجنبی امام بی‌فایده نیست. ماجرا، این بار نیز سر سفره غذا (شام) اتفاق افتاد. آقای خمینی بالای سفره نشسته بود و جز او چند تن دیگر نیز حضور داشتند. شرح مفصل قضیه اینک در پادم نیست. یکی از حضار که شیفته غرب (و به قول معروف: غرب‌زده) تشریف داشت، با آب و تاب از کارهای غربیها به عنوان مظاهر ترقی و پیشرفت تعریف می‌کرد. اقا در حالی که مشغول صرف غذا بود ناگهان سر بر داشت و با غیظ فرمود: پدر ناخوش، مثل این است که جد و آبایش آنجا به دنیا آمده و آنجا زندگی کرده است که این قدر، مرعوب فرهنگ آنجا شده و از آنها تعریف و تمجید می‌کند!

پس از آن تاریخ، به اتفاق مرحوم لنکرانی یک دو بار به دیدار آقای خمینی در قم رفتیم که در محله یخچال قاضی می‌نشستند، و آن گونه که استنباط می‌شد مذاکرات آقای لنکرانی با ایشان حول مسائل سیاسی روز دور می‌زد و لنکرانی امام را به دخالت در امور سیاسی تشویق و تحریض می‌نمود. این است که من - با توجه به این سوابق و نیز نقشی که لنکرانی در طول سالهای مبارزه با شاه در دهه چهل و پنجاه ایفا کرد - جداً معتقدم که آقای لنکرانی در بنیان‌گذاری انقلاب و زمینه سازی برای تأسیس نظام جمهوری اسلامی نقش اساسی داشته‌اند.<sup>۱</sup>

(ح) نامه‌های رد و بدل شده بین امام و لنکرانی (۱۳۴۰ - ۱۳۴۱)

در پایان این بخش، به پنج سند تاریخی، دال بر روابط امام و لنکرانی در آن سالها اشاره می‌کنیم.

۱. نخستین سند، نامه امام به لنکرانی است که در قم نوشته و به دست آقای مرتضی

۱. آقای پورسجادی داستانی نیز از ملاقاتشان با حاج آقا مصطفی خمینی در باغ مزبور ذکر کردند که در فصل آینده خواهد خواند.

مدرسی چهاردهی داده‌اند که آن را به لنگرانی برساند. آقای مدرسی نیز نامه مزبور را در پاکتی گذاشته و با نوشتن نام و آدرس خود در تهران بر روی آن: کرج، حضور محترم حضرت آیت‌الله آقاشیخ حسین مجتهد لنگرانی تقدیم می‌شود، تهران - وزارت کشور - مدرسی چهاردهی.

با پست به کرج فرستاده است. تاریخ نگارش نامه، ۵ ذی‌قعدة (احتمالاً ۵ ذی‌قعدة ۱۳۸۰ قمری برابر اول اردیبهشت ۱۳۴۰ شمسی) است. متن نامه امام چنین است: خدمت ذی‌شرافت حضرت مستطاب عمادالاعلام و حجة الاسلام آقای آقاشیخ حسین لنگرانی دامت برکاته، ۵ ذی‌القعدة، قم، خمینی.

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم.

به عرض عالی می‌رساند: پیوسته سلامت و سعادت جناب عالی را از خداوند تعالی خواستار است. الان جناب آقای مدرسی چهاردهی اینجا تشریف دارند و ذکر خیر جناب عالی در جریان است. ایشان اطلاع دادند که پای سرکار آسیبی دیده است؛ موجب تأثر شد. امید است ان‌شاءالله تعالی تاکنون بهبودی حاصل شده باشد. مثل اینکه گله ای هم فرموده بودید و توجیهی هم نموده بودید؛ لکن گمان می‌کنم اشکال وارد نباشد، بلکه شاید بنده حقاً گله داشته باشم. در هر صورت امید است لدی‌الملاقات حل اشکال شود. مثل اینکه سرکار یک سفر مختصری قم مشرف شده باشید و اظهار لطف فرمودید. البته وقت شریف اجازه نداده است و الگمان بی‌محبتی برده نمی‌شود.

خاتمه، سلامت و وجود محترم و بستگان معظم را خواستار است، والسلام.  
روح‌الله الموسوی.

۲. تلگراف امام خمینی به لنگرانی از تجریش به کرج، مورخ ۷ تیر ۴۱: حضرت حجة الاسلام آقای لنگرانی دامت برکاته. از سلامت خودتان مطلع فرمایید، خمینی.

کرامت  
حضرت در ذات حضرتت علیهم السلام و حججهم و صلواتهم  
در سیاه

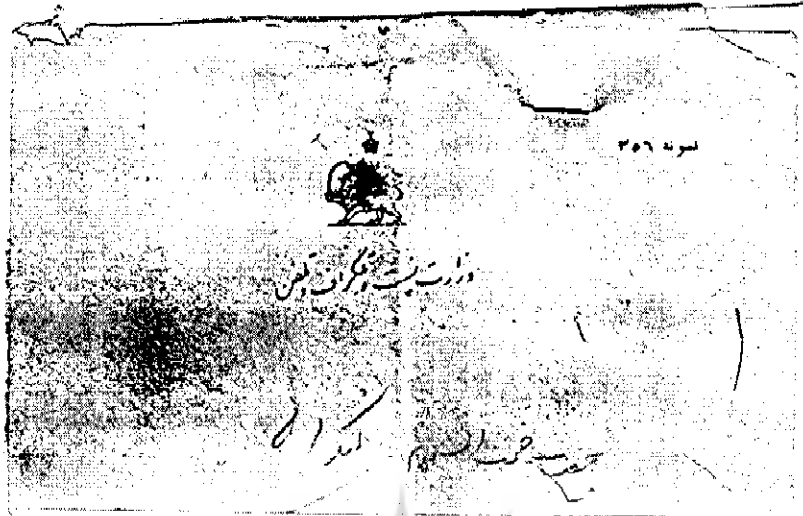
در سیاه

مغیر

بسم الرحمن الرحیم

ببر فریاد پیران نه ... پرست عبادت و عبادت جناب را فرادان  
تعالی خورست دست ... جناب ... سروری چه در این خورشید  
دارند و ذکر غیر جناب را در جوی است پیشانی بهمع داد و ذکر باکی  
سزاوار سپردید است موجب آتش نه هدایت نه مهرتالی  
تکلف بهبود از عاقلان باشد ... کلام فرعون بود  
و در جمیع نون بود مکن لکای کلمه نانی دارد باشد کلمه  
شاید بنده می کند در دست باشم در هر صورت است  
در هدایات صد شال شود ... سزاوار که سفر  
منصرفی از دست تر بشید و اطفال و نوزاد  
باید وقت نیست اجازه نداد است و بد  
کلان با کمتر بر نینود قمار عبادت و بود  
ستم و بیای علم را نوبت است ...  
بسم الرحمن الرحیم

نامه امام از قم به لنگرانی در کرج، ۵ ذی قعدة ۱۲۸۰ قمری برابر اردیبهشت ۱۳۲۰ شمسی



شماره ارسال		وزارت پست و تلگراف و ترابری		شماره ۳۵۶	
سال		تاریخ ارسال		تاریخ وصول	
۱۳۰۲		۷		۷	
ردیف		تعداد کلمات		ملاحظات	
۱		۱۱		۷	
قبض					

حضرت محمد علی السلام در کنگره و در دست مبارکته از  
 رتبه جامع علوم انسانی  
 خدمت محذوران مطعم فرامده همینی

ش ۷۸  
۱۴۰۱۲

شماره ۶۰۰  
اداره تلگراف تاریخ ۱۳۸۸  
از مخاطب نام با تعداد کپی  
گوشه نام کلمه  
اعتبار م  
اجرت پست یا قاصدی  
تعداد کپی  
تحویله دار

با تعداد ریال  
با تعداد ریال  
با تعداد ریال  
با تعداد ریال  
جمع تعداد ریال

تجربہ نامراد، قاسم خلفت امیر اللہ العظمیٰ تاریخ پیدائش ۱۳۰۵ھ نے از تقعر کہ و مورد تشکر  
 بحمد اللہ عالم فیدائت و بہت سبب حسن لکھنے فریبگی  
 پتہ: تعداد علوم انسانی

باسخ آیت اللہ لنگرانی به تلگراف امام خمینی از کرج به تجریش ۱۰ تیر ۴۱



مقدمه  
درستیم از کف در فضا بر آید  
سلام به هر چه عزیز است رفته در آرد  
و سلام به زود در آرد که بر نیفتد  
تیرگی که سده بر سر زینت آید  
۱۳۸۰

نوشته بی تاریخ از امام خمینی به آیت‌الله لنگرانی

تم محضر تفسیر حضرت آیه‌الله العظمی‌ها در ۱۳۰۰ در روح‌القدس علیه‌السلام

که ما در تفسیر او ادامه می‌دهیم که در نظر ما او را در نظر می‌گیریم  
۱۳۸۱

امام شیخ حسن لنگرانی  
رئیس هیأت مدیره علم‌انسانی

حسن لنگرانی

پیش‌نویس تلگراف آیت‌الله لنگرانی به امام خمینی در قم

۳. تلگراف پاسخ لنکرانی به امام از کرج به تجریش، ۱۰ تیر ۴۱.  
تجریش، امامزاده قاسم، حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مدّ ظلّه العالی.  
از تفقّدی که فرمودید متشکرم. بحمدالله خالم خیلی بهتر است. قربانت، شیخ حسین  
لنکرانی، امضا.

۴. نوشته بی تاریخ زیر به خط امام در اوراق مرحوم لنکرانی یافت شد:  
بسمه تعالی

فدایت شوم، از الطاف و زحمات سرکار متشکرم. خالم بحمدالله خوب است. مرقوم  
آقای دکتر را فرستادم نزد دکتر علوی که بفرستند تهیه کنند. سلامت مزاج شریف را  
خواستار است. روح الله الموسوی الخمینی.

۵. نوشته زیر نیز که به خط لنکرانی است، ظاهراً پیش‌نویس تلگراف ایشان به امام در قم  
بوده است:

قم، محضر مقدس حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا روح‌الله خمینی مدّ ظلّه  
الشریف.  
گرما در پیش، ارادتمندان کرج در انتظار اوامر، نظریه مبارک اعلام فرمایید. قربانت،  
شیخ حسین لنکرانی.

### ۵. روابط لنکرانی و بستگان نزدیک امام

پیش از تعقیب روابط و همکاریهای امام و لنکرانی در دوران نهضت اسلامی، باید  
خاطر نشان سازیم که روابط آن دو بزرگمرد به ارتباط شخص آنها محدود نمی‌شد، بلکه  
در سطح منسوبان آن دو نیز گسترش داشت. اسناد مکتوب و گفتار شاهدان عینی، از  
آشنایی دیرین آیت‌الله میرزا محمد ثقفی (پدر زن امام) با لنکرانی، و نیز حضور مکرر  
آقاسید مرتضی پسندیده (برادر امام)، حاج آقا مصطفی و حاج احمد آقا (فرزندان امام) و  
حاج آقا شهاب‌الدین اشراقی (داماد امام) در باغ کرج یا خانه تهران لنکرانی حکایت  
دارد.

الف) آیت‌الله میرزا محمد ثقفی (ابوالزوجه امام): درباره روابط دیرین مرحوم ثقفی با  
لنکرانی - که نخستین دیدار امام و لنکرانی نیز در منزل وی رخ داد - باید به سندی اشاره  
کرد که بر اساس آن آیت‌الله ثقفی در تاریخ ۱۰ رجب ۱۳۴۹ قمری (۱۱ آذر ۱۳۰۹  
شمسی) در محضر شرع پدر لنکرانی در تهران حضور یافته و اجرای صیغه عقد را از

سوی داماد (محمود زند حسام‌زاده) بر عهده گرفته است.<sup>۱</sup>

ب) آیت‌الله پسندیده: حاج هاشم لنکرانی در ۱۲ دی ۱۳۸۰ اظهارداشتند: پس از تبعید امام از ایران، من بارها شاهد حضور مرحوم آیت‌الله پسندیده در منزل آقای لنکرانی و گفت‌وگوی گرم و صمیمانه آن دو با هم بودم. چون آقای لنکرانی اصرار داشت که من صبحها، قبل از رفتن به بازار، ابتدا به منزلشان بروم، من هم هر روز صبح به منزل ایشان می‌رفتم و تا حدود ساعت ۱۰ آنجا می‌ماندم و سپس عازم محل کار می‌شدم. در این رفت و آمدها، بسیاری از اوقات (تقریباً هر هفته یک بار، پیش از ظهرها) می‌دیدم آقای پسندیده به آنجا می‌آیند و با مرحوم لنکرانی درباره مسائل گوناگون علمی و... گفت‌وگو می‌کنند. پس از پیروزی انقلاب نیز بارها، شاید حدود ۱۰-۱۵ بار ایشان را در منزل آقای لنکرانی دیدم. رفتار آن دو با هم بسیار گرم و محترمانه بود و لنکرانی با دیدن ایشان می‌گفت: آقا، شما چرا زحمت کشیدید آمدید؟ من باید خدمتتان می‌رسیدم. و ایشان می‌گفت: نه آقا، من می‌آیم خدمتتان.<sup>۲</sup> پس از پیروزی انقلاب، چون آقای لنکرانی، به علت کهولت سن و بیماری، به استقبال و دیدار امام نرفته بود، برای برخی افراد که سابق دوستی و رفت و آمد مکرر آن دو پیش از تبعید امام به نجف را می‌دانستند، این تصور پیش آمده بود که لابد بین آن دو یقاری پیش آمده یا آقای لنکرانی نسبت به امام کم‌لطف شده‌اند. لذا آقای پسندیده مکرر به منزل آقای لنکرانی می‌آمد و علت این رفت و آمدها هم - چنانکه حاج شیخ حسین می‌گفت - آن بود که آن تصور از اذهان برطرف گردد. آقای پسندیده مخصوصاً دو سه مرتبه گفته بود: اینکه من به اینجا می‌آیم، برای آن است که آقای خمینی به من گفته است محترمانه خدمت حاج شیخ حسین لنکرانی برو و سلام مخصوص مرا به ایشان برسان، و من می‌آیم تا این جوی که درست کرده‌اند بشکنم؛ و آقای لنکرانی می‌گفت: من از آقای پسندیده، که در سنین کهولت هستند، بابت این همه اظهار لطف، خجالت می‌کشم.

آقای حاج محمد آجیلی (فرزند مرحوم حاج میرزا تقی آجیلی) نیز در تاریخ

۱. می‌دانیم که آیت‌الله حاج شیخ علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی) در تهران محکمه و محضر شرعی دایر کرده بود و نفوذ زیادی داشت که طبقات مختلف مردم و رجال مهم سیاسی و اجتماعی به آن مراجعه می‌کردند و محضر شرع یادشده، از حیث نظم و نسق کار و حفظ پرونده معاملات و مراجعات اشخاص (همچون محکمه و محضر شرع حاج امام جمعه خویی)، در بین محاضر شرع پایتخت، ممتاز و ضرب‌العقل بود.

۲. یادم هست یک دو هفته آقای پسندیده به خانه لنکرانی نیامده بود. پس از اینکه آمد، لنکرانی به وی گفت: آقا، الان یک ماه بیشتر است شما را زیارت نکرده‌ام. و ایشان پاسخ داد: نه آقا، الان ۱۵ روز و حد اکثر ۱۶-۱۷ روز بیشتر نیست که خدمتتان نرسیده‌ام.



فوق‌الذکر خاطر نشان ساختند: دو سه سال قبل از فوت مرحوم لنگرانی، شاهد حضور آقای پسندیده در منزل ایشان بوده‌اند. آقای آجیلی گفتند: آن روزها من با آقای لنگرانی کاری داشتم که باید به منزل ایشان می‌رفتم. ایشان به من تلفن زدند و گفتند: امروز ساعت ۲، ۳ بعد از ظهر بیا، ولی کسی با تو نباشد، تنها بیا. زمانی که رفتم، دیدم آقای پسندیده و فرزندشان نزد آقای لنگرانی هستند و گفت‌وگو می‌کنند.

ج) آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی: آقای سرهنگ پورسجادی، که قبلاً به او اشاره شد، دیدار خود با مرحوم حاج آقا مصطفی در باغ مرحوم لنگرانی را چنین شرح می‌دهد:

در زمان رژیم سابق، محل کار من در ستاد نیروی هوایی (نرسیده به میدان انقلاب، خیابان اسکندری، محل فعلی اداره دارایی) قرار داشت. بسیاری از روزها، در پایان ساعت اداری، جهت رفع خستگی و نیز استفاده از محضر مرحوم لنگرانی، از تهران به باغ ایشان در کرج می‌رفتم. یک روز تابستان، زمانی که وارد باغ شده و به سیره معمول، عزم رفتن به اتاق مهمانخانه را داشتم، ناگهان چشمم به سه مرد تنومند و دارای محاسن افتاد که در آن لحظه عمامه بر سر نداشتند (و بعداً فهمیدم معمم هستند). از آنجا که آقای لنگرانی به داشتن افکار سیاسی و انقلابی شهرت داشت و قیافه افراد مزبور هم شبیه کوباییها بود که آن زمان انقلاب کرده بودند، یک لحظه به نظرم رسید اینها از کوبا آمده‌اند! یکی از آنها - که بعد فهمیدم حاج آقا مصطفی خمینی است - گویی سببی بود که با فیدل کاسترو نصف کرده باشند! عکس فیدل کاسترو را دیده‌اید؟! آن زمان من اجمالاً با شخصیت فیدل کاسترو و کارهای انقلابی او و یارانش در کوبا آشنایی داشتم و تصویر او را دیده بودم. خوب، طرز فکر آقای لنگرانی هم که به لحاظ روحیه و مشی انقلابی به آن جماعت می‌خورد، لذا خیال کردم از کوبا برای آقای لنگرانی مهمان رسیده است و چون برای من که در ارتش کار می‌کردم حضور در جمع چنین کسانی، بسیار خطرناک و مایه دردسر بود، وحشت زده شده و با یک اضطرابی، برگشتم تا از باغ بیرون بروم، که چشم لنگرانی به من افتاد و پرسید: جیه، نگران و پریشانی؟! گفتم: آقا، این کوباییها کی اند؟ گفت: کوبایی کدام است دیگر؟! این، آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، آفاضه حاج آقا روح‌الله است. خودش شخصیتی مجتهد و صاحب تألیفات است، کوبایی کیست؟ نترس، برو تو!

من نزد آقایان برگشتم و چند ساعتی را در خدمت ایشان و دو تن همراهشان - که فکر می‌کنم از دوستان روحانی وی در قم بوده و با هم برای تفریح به اطراف تهران آمده بودند - نشستم. بعد آقای لنگرانی به آنها صابون داد و آنها برای شستن

لباسهانشان به کنار رودخانه رفتند و من هم همراهشان رفتم. خوب یادم هست زمانی بود که شاه در یکی از کتابهایش (ظاهراً انقلاب سفید) نوشته بود یا برایش نوشته بودند که، زنهای ایرانی مایل به حجاب نیستند و این چادری هم که می‌پوشند برای آن است که عیب لباسهای زیرشان معلوم نشود (به تعبیر بنده: ستار العیوب است!). هنگام شستن لباسها، این سخن شاه بین آنها مطرح شد و یکی‌شان که نمی‌دانم خود حاج آقا مصطفی بود یا کس دیگر، با لحنی تمسخرآمیز گفت: آقا، مجتهد هم هست و نظریه و فتوا می‌دهد! می‌گوید: زنهای ایرانی حجاب را دوست ندارند و این چادری هم که سر می‌کنند برای پوشاندن عیب‌شان است! همه خندیدند و طنزی هم بین آنها در کنار رودخانه رد و بدل شد.

این، تنها موردی بود که من خدمت حاج آقا مصطفی در باغ مرحوم لنکرانی رسیدم و دیگر توفیق زیارت ایشان را در آنجا نیافتم.

در تأیید سخنان آقای پورسجادی، توجه شما را به دستخطی بی‌تاریخ از حاج آقا مصطفی جلب می‌کنیم که خطاب به مرحوم لنکرانی می‌نویسد: «قربانت گردم، در خدمت بعضی از دوستان خدمت رسیدیم تشریف نداشتید. مصطفی خمینی».

حاج حسین نوری اظهار داشتند: مرحوم لنکرانی، در باب مقام علمی حاج آقا مصطفی (یا شنیده بودند و یا خود به این نظر رسیده بودند که) می‌گفتند: حاج آقا مصطفی آن قدر در دروس حوزوی پیش رفته بود که این شبهه پیش آمده بود که، ایشان از پدر بزرگوارشان نیز جلو زده‌اند! آقای نوری همچنین گفتند: در اوایل دهه ۶۰ شمسی روزی شاهد حضور حجت‌الاسلام حاج سید حسین خمینی فرزند حاج آقا مصطفی در منزل لنکرانی بوده‌اند. از سخنان جناب حاج سید حسین خمینی، در شب ۱۵ دی ۱۳۸۰، راجع به دیدارش با مرحوم لنکرانی پس از انقلاب، و روابط پدر و جدشان با آن مرحوم پیش از تبعید به ترکیه قبلاً بحث کردیم.

د) حجة الاسلام حاج آقا شهاب‌الدین اشراقی: حاج آقا شهاب به مرحوم لنکرانی ارادتی وافر می‌ورزید، و برای نظریات علمی و سیاسی او (خصوصاً در تفسیر آیات قرآن کریم) ارزش بسیار قائل بود. می‌دانیم که مرحوم اشراقی مفسری توانا بود و مجلّدات تفسیر وی (سخن حق) گواه این توانایی است. وی، از قرار مسموع، گفته بود می‌خواهم روش تفسیری آقای لنکرانی را دنبال کنم و به او گفته شده بود که این روش، ویژه لنکرانی است و تو از عهده آن برنخواهی آمد. علاقه و ارادت مرحوم اشراقی به فضایل خلقی و خلقی و علمی لنکرانی را از تلگراف وی به لنکرانی (مورخ ۱۳۵۶/۸/۱۲) می‌توان دریافت که

برکت گرم  
دفترت سفی لذت داران  
خدمت رسیدیم زهره‌ها  
ز داشت مصطفیٰ خمینی

دستخط حاج آقا مصطفیٰ خمینی خطاب به آیت‌الله لنگرانی

از وی به عنوان «حضرت بندگان، استاد معظم، آقای لنگرانی دامت برکاته» یاد کرده<sup>۱</sup> و، مهم‌تر از آن، در نامه‌ای که در تاریخ ۴۰/۷/۲۹ از قم به لنگرانی در کرج مرقوم داشته با بیانی شگفت‌انگیز، شیفتگی و اخلاص خود نسبت به شخصیت آن مرحوم را بازگفته است. متن نامه مزبور را - که اطلاعات ارزشمندی را نیز راجع به موقعیت علمی امام در حوزه قم، و محبت ایشان و فرزندشان حاج آقا مصطفیٰ به لنگرانی، دربردارد - با هم می‌خوانیم:

تهران، کرج، حضور معظم دانشمند بزرگوار حجت‌الاسلام والمسلمین آشیخ حسین لنگرانی دامت برکاته مشرف باد.  
تقدیمی از قم، شهاب‌الدین اشراقی.

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم. به عرض محترم عالی می‌رساند: یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود؛ حقیقتاً<sup>۲</sup> محضر دلشین و پرفیض و برکت آن سرور محترم هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود و آن حنجره آتشین، که حاکی از قلبی آکنده به ایمان است، هنوز در گوش من مخلص طنین انداز است. امیدوارم باز توفیق زیارت و درک محضر شریف

۱. متن ننگراف مزبور، در فصل مربوط به درگذشت حاج آقا مصطفیٰ خواهد آمد.

۲. همه جا: حقیقة.



امام خمینی و حاج آقا شهاب اشراقی

نصیبم گردد و مرجو آنکه در قم، در کلبه حقیر این سعادت پیش آمد کند. قم، خیر تازه‌ای که فایده عرض باشد ندارم. حضرت آیت‌الله خمینی، سالم و سلام خالصانه ابلاغ می‌دارند. در اثر تقاضای آیت‌الله زاده بروجردی مجلس درس ایشان به مسجد اعظم منتقل گشت. هجوم فضلا به درس معظم له به قدری است که حقیقتاً شعاعیت دارد. خوب بود از نزدیک مشاهده می‌فرمودید و راستی همان مجلس درس آیت‌الله بروجردی از نو پدید آمده است. چند روز قبل جناب آقای مهندس وفایی را که از رفقا و دوستان است و مردی است حقیقتاً سرشار از ادب و وفا و صفا زیارت کردم. ایشان فرمودند در کرج هستم. گفتم به محضر جناب لنگرانی مشرف می‌شوید؟ فرمودند هنوز توفیق، رفیق نگشته. گفتم نصف عمر تو شد بر فنا...<sup>۱</sup> از تصدیع معذرت می‌خواهد. آیت‌الله زاده عزیز، آقای آقامصطفی، به ابلاغ

۱. چند کلمه مطلب شخصی.



۱۷۵  
۱۰۸۱۲

تاریخ ...  
 حضرت آیت الله العظمیٰ الشیرازی مد ظله العالی  
 در روز ...  
 در شهر ...

بعضی از ما می‌دانیم که ...  
 حقیقتاً حضرت زین العابدین در حضور و در ...  
 آتشین و ...  
 ایستاد ...  
 در کعبه ...  
 حضرت آیت الله العظمیٰ ...  
 در روز ...  
 که حقیقتاً ...  
 و ...  
 در ...  
 در ...  
 حضرت ...

در وقت ...  
 ...  
 ۱۰۸۱۲

سند ۲۵

شاه شهاب اشراقی

بگو که آستان در قدرت هر نفس زام  
در رهض اشراقی ز فایب ره بگو که  
تألیف با نوزدهم اسرار الهی در حق  
نویسنده آقا شهاب اشراقی

نوشته دیگری از حاج آقا شهاب اشراقی بر روی کارت برای آیت الله لنگرانی

سلام مقتخرند. سلام خالصانه حقیر را خدمت فرد آقایان ابلاغ فرمایید. قربانت ارادتمند، شهاب‌الدین اشراقی. امضا، ۴۰/۷/۲۹<sup>۱</sup>

مرحوم لنگرانی نیز به حاج آقا شهاب علاقه‌ای خاص داشت و فوت وی را دردمندانه - به رهبر فقید انقلاب تسلیت گفت. نیز گفتنی است که، مرحوم حاج آقا شهاب، در ماجرای کتاب شهید جاوید، با لنگرانی وحدت نظر داشت و با کمک آیت‌الله محمد فاضل کتاب پاسداران وحی را در نقد آن کتاب تألیف نمود. مرحوم لنگرانی، نگارش این کتاب را به اشاره مرحوم امام خمینی و با کمک و تأیید مادی و معنوی ایشان می‌دانست و حقیر در گفت‌وگویی که شب ۱۵ دی ۸۰ با حجت‌الاسلام حاج سید حسین آقا خمینی (فرزند حاج آقا مصطفی) درباره روابط امام و آقا مصطفی با لنگرانی داشتم، از حاج سید حسین آقا پرسیدم: «آقای لنگرانی می‌گفتند حاج آقا شهاب اشراقی و آیت‌الله فاضل موحدی لنگرانی در کتابی که در نقد شهید جاوید نوشتند، مستظهر به حمایت و پشتیبانی امام خمینی بودند. در این زمینه شما چه اطلاعی دارید؟». ایشان ضمن تأکید بر گرمی روابط میان امام و پدرشان (حاج آقا مصطفی) با لنگرانی، اظهار داشتند:

مادر نجف که بودیم، می‌شنیدیم که حاج شیخ حسین لنگرانی پخش و انتشار کتاب (جنجالی و بحث‌انگیز) شهید جاوید را در آن موقعیت به مصلحت ندانسته و با آن به شدت مخالف‌اند. من از دستور یا کمک امام به حاج آقا شهاب و آقای فاضل اطلاعی ندارم. ولی خود حاج آقا شهاب به من گفت: آقای حاج آقا مصطفی به ما گفت شما چنین کتابی را بنویسید (و شاید فکر می‌کرده‌اند که پدرم، بدون مشورت و هماهنگی با امام، چنین حرفی را به آنها نمی‌زنند).

از خاطرات آیت‌الله منتظری که اخیراً منتشر شده بر می‌آید در قضایای شهید جاوید، امام و حاج آقا شهاب اشراقی نامه‌ای به آقای منتظری نوشته‌اند که چون خوشایند وی نبوده آن را کتمان کرده است.<sup>۲</sup>

۱. در کارتی نیز که همان زمانها در منزل آقای لنگرانی برای ایشان گذاشته، و تصویر آن را در صفحه بعد می‌بینید، نوشته است: «باکمال اشتیاق در خدمت آقای فقیه زاده و آقای حسین اشراقی شریفاب، و باکمال تأسف به آرزو نرسیدم. امیدوارم در قم زیارتتان کنم. شهاب‌الدین اشراقی».

۲. آیت‌الله منتظری در خاطرات خویش (صص ۳۸۳-۳۸۴) می‌گوید: زمانی که در بازداشت آخری در زندان اولین بودم «مسئله کتاب شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان تقریباً متهم بودیم به طرفداری از وهابیت و این‌گونه مسائل. من الآن تفصیل نامه امام یادم نیست، متها در آن شرایط به نظر

۶. روابط امام و لنکرانی از آغاز نهضت اسلامی تا تبعید امام به عراق (پاییز ۴۱ - مهر ۴۴)

### الف) نهضت انجمنهای ایالتی و ولایتی (پاییز ۴۱)

نخستین حرکتی که رژیم پهلوی پس از درگذشت مرحوم بروجردی (به اشاره قدرتهای خارجی) برای تضعیف اسلام و روحانیت در کشورمان آغاز کرد، تهیه لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که در آن، باشیپتتهایی، موزیانها، راه برورود عناصر بهائی و... باز کرده بود.

آیت الله لنکرانی با مظالم رژیم پهلوی شدیداً مخالف بود و از آنجا که بر اثر رویدادهایی چون کودتای ۲۸ مرداد، انعقاد پیمان بغداد، قرارداد کنسرسیوم و حبس و اعدام مبارزان، رژیم پهلوی فاقد هرگونه مشروعیت شمرده می شد، از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به آن رژیم دریغ نمی کرد. با این اندیشه و انگیزه، طبعاً نهضت امام و مراجع تقلید قم و مشهد بر ضد لایحه (ضد اسلامی) دولت عظم، از نظر وی بستر مساعدی بود که می شد از طریق آن، مبارزه با رژیم را سامان داد و از آن به مثابه سکوی برای دستیابی به اهداف اصلاحی اسلامی بهره جست.

۱۵ مهر ۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در دولت اسدالله علم تصویب شد. در لایحه مزبور، قید اسلام و نیز سوگند به قرآن از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف شده بود، و این عمل، از نظر علما و متدینین (گذشته از آنکه خلاف مصدحات قانون اساسی بود) نقطه آغازی برای حرکتهای استعماری و ضد اسلامی رژیم تلقی شد و در نتیجه، قیام سراسری مراجع و علما را بر ضد آن تصویبنامه برانگیخت. چند روز بعد از تصویب لایحه، علما در تلگراف به شاه، تصویبنامه دولت را آماج اعتراض قرار دادند ولی با پاسخ سربالای شاه روبه رو شده و مجدداً دست به تلگراف اعتراض زدند.

در بحبوحه نهضت مزبور، مراجع مبارز قم برای رساندن انتقادات و اعتراضهای متین

→ من چیز خوبی نبود. آقای اشراقی (داماد امام) هم زیر آن چیزهایی حاشیه زده بود» [با توجه به اینکه مرحوم اشراقی کتابی مستدل در پاسخ به شهید جاوید نوشته و در جرگه مخالفان آن کتاب قرار داشت، طبعاً نوشته وی در حاشیه نوشته امام، متناسب با موضع منفی او نسبت به شهید جاوید بوده و قاعدتاً آیت الله منتظری را از پشتیبانی این کتاب برحذر می داشته است - ع. منذر]. آقای منتظری سپس توضیح می دهد که آقای سید عبدالرضا حجازی روزی همراه ازغندی در زندان به ملاقات من آمد و گفت: «شنیدی که اخیراً آقای خمینی نامه ای نوشته راجع به مسائل و مسائلی؟» بعد آن را از جیبش درآورده و پس از گرفتن اجازه از ازغندی، نامه امام را «به من داد و من آن را بردم داخل بند. گویا هدف آنها این بود که این نامه توسط من در زندان پخش بشود. بالاخره بوی فتنه و تفرقه از آن می آمد، من هم جریان را به هیچ کس نگفتم، نامه را گذاشتم زیر تشک و آن را به هیچ کس بروز ندادم و تعجب کردم که ابوالقاسم خمینی چگونه در این شرایط این نامه را نوشته اند!»

و مستدل خود به گوش شاه، متوسل به آیت‌الله لنگرانی شدند و از وی خواستند که با استفاده از روابط و سوابقی که با اولیای امور داشته (و به ویژه در اوایل سلطنت محمدرضا، با وی کراراً دیدار کرده) است اجرا این مهم را بر عهده گیرد. لنگرانی نیز مأموریت فوق را پذیرفت و برای ملاقات با شاه و سناطی برانگیخت، ولی شاه، که از مواضع حاد لنگرانی نسبت به خود اطلاع داشت، تلاش وی برای تماس و گفت‌وگو با خود را ناکام گذاشت.

مرحوم لنگرانی، خود، به مناسبت ذکر این جریان می‌فرمود:

سالها پیش از درخواست علما و مراجع، یعنی چندی پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد، بعضی از سیاسیون بدون اطلاع من یا دربار تماس گرفته و گفته بودند فلانی (یعنی لنگرانی) خواهان ملاقات با شاه می‌باشد. آقای لنگرانی توضیح دادند که، افراد مزبور با من ارتباط و صمیمیت داشته و خود نیز خواهان تعدیل اوضاع بودند و بدشان نمی‌آمد که در آن اوضاع و احوال، مصدر بعضی از اصلاحات سیاسی - اجتماعی گردند. باری، آنها بدون اطلاع این جانب، با دربار تماس گرفته و قرار ملاقاتی میان من و او را گذاشتند. زمان مقرر که نزدیک شد از سوی دفتر شاه به من زنگ زدند که: «حضرت آیت‌الله، فراموش نفرمایید که فلان ساعت با اعلی حضرت برنامه ملاقات دارید و ایشان به این امر عنایت داشته و در موعد مقرر مستظرتان هستند». تذکرها و تأکیدهای تلفنی هر چند وقت یک بار تکرار می‌شد و هرچه لحظه موعود نزدیک‌تر می‌شد آب و تاب بیشتری می‌یافت. ولی چون اشخاص یادشده، به اصطلاح سر خود، بین من و شاه قرار ملاقات گذاشته و من نیز ضرورت و لزومی برای این امر احساس نمی‌کردم، به قضیه بی‌اعتنا ماندم و به رغم آن همه تماس و تأکید، که به وضوح نشان‌دهنده تمایل زیاد شاه به این ملاقات بود، ملاقات از سوی من انجام نگرفت.

اما این بار، در خانواده انجمنهای ابالتی و ولایتی، به لحاظ درخواست جمعی از مراجع بزرگوار (مبنی بر گفت‌وگوی من با شاه) و امیدی که به تأثیر مثبت این دیدار در پیشگیری از مظالم فزاینده پسر رضاخان و اصلاح رویه جاری می‌رفت، در صدد تماس با شاه برآمدم ولی با درهای کاملاً بسته روبه‌رو شدم!

در بین اسناد به‌جامانده از مرحوم لنگرانی، نامه‌ای از سردار فاخر حکمت (رئیس مکرر مجلس شورا در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، و از آن جمله رئیس مجلس شورای بیستم) وجود دارد که در ۷ آبان ۴۱، در پاسخ به درخواست لنگرانی (مبنی بر وساطت بین او و اولیای امور) نوشته و در آن، اعلام ناتوانی کرده است: «...امروز بنده را دسترسی به

اولیای امور نیست، مع‌هذا برای آقای اعدلیان توصیه نوشتم»<sup>۱</sup>. روز ۸ آبان ۴۱، بالاخره رژیم در برابر علما و مردم عقب‌نشینی کرد و تصویب‌نامه را لغو نمود. اقدامات بعدی رژیم نشان داد که لغو تصویب‌نامه یک عقب‌نشینی تاکتیکی برای شروع حملات بعدی بوده است. به گفته آقای اسحاق تقویان اشکوری، از روحانیان مبارز دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، در ۱۵ آبان ۴۱: در جریان عائله انجمنهای ایالتی و ولایتی، آقای کیاعلی کیا (دوست و هم‌رزم دیرین لنگرانی) رابط و واسطه بین بیت آقای خمینی و دیگر مراجع قم با تهران و خانه لنگرانی بود و مطالبی را می‌آورد و می‌برد.

### ب) انقلاب سفید و رفراندوم شاهانه (زمستان ۴۱)

۴ دی ۴۱ کنگره جبهه ملی سوم به ریاست اللهیار صالح تشکیل یافت و شخصیت‌های دینی و سیاسی‌ای نظیر طالقانی، حاج سیدجوادی، انگجی، جلالی موسوی، باقر کاظمی، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی در کنگره مزبور که در منزل حاج حسن قاسمیه برگزار شد حضور یافتند. چنانکه گفتیم، اختلاف دیدگاه‌های مذهبی - سیاسی بین افراد حاضر در کنگره، به تشدید اختلاف بین اعضای جبهه منجر شد و از سوی لنگرانی و طالقانی و... اعتراض‌نامه‌ای تهیه شد حاکی از این‌که جبهه ملی اولاً باید از تیول یک یا چند حزب خاص بیرون بیاید و دربرگیرنده عموم ملت ایران باشد؛ و ثانیاً «در تمام مراحل... اصول عالیة اسلامی و مبانی مقدسه جعفری» را «کاملاً رعایت» کند. متن اعتراض‌نامه قبلاً گذشت.

زمانه آستان حوادث تلخ و ناگوار بود و ۱۹ دی ۴۱، در اجتماع فرمایشی دهقانان و... از سوی شاه اصول فریبنده «انقلاب سفید» (اصلاحات ارضی، حق رأی بانوان و...) اعلام شد و ۶ بهمن همان سال نیز کشورمان شاهد برگزاری رفراندوم شاهانه درباره اصول ششگانه انقلاب سفید بود که، به رغم جنجال‌های تبلیغاتی وسیع دستگاه، با عدم استقبال مردم (به ویژه اندیشمندان و فرهیختگان جامعه) روبه‌رو گردید. چه، آنان می‌دیدند دست‌های بنیادگذار، به اصطلاح، انقلاب سفید، به حبس و زجر و کشتار

۱. مجلس بیستم، در زمان زمامداری دکتر علی امینی و به فرمان شاه در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۰ منحل شد و انتخابات مجلس ۲۱ نیز تا شهریور ۴۲ به تعویق افتاد. نامه لنگرانی در ۷ آبان ۴۱ یعنی در دوره فترت بین مجالس ۲۰ و ۲۱ نوشته شده که سردار فاخر حکمت (رضا حکمت) ریاست اداری مجلس را بر عهده داشت. سردار فاخر در ادوار ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ عهده دار ریاست مجلس شورا بود و پس از انتخابات دوره ۲۱ که بدون رعایت انتخابات، به صورت مصوبات کنگره‌ای انجام شد سردار فاخر به کلی از سیاست و امور پارلمانی کناره‌گیری کرد و مدتی عازم اروپا شده (سردار فاخر حکمت، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۱). از نوشته سردار به لنگرانی نیز به وضوح برمی‌آید که وی در فترت بین مجالس ۲۰ و ۲۱ به رغم عنوان ریاست اداری مجلس، مورد بی‌اعتنایی اولیای امور قرار داشته است.

۹۳ ص  
۱۵ x ۱۲

۳۲۱ ۱۱ ۷

رضا حکمت

پروفیسر

ہائے تعلیم - وزارت تعلیم و کمال برائے  
پاکستان اسلام آباد - پاکستان

صدر جامعہ اسلامیہ اسلامیہ اسلامیہ

صدر جامعہ اسلامیہ اسلامیہ اسلامیہ

۳۲۱

پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

حرفہ ہمدردی ۱۱ حاج شیخ حسین لکڑانی

آزادیخواهان و هواداران آزادی و نجات کشور آلوده است. برای نمونه، سه روز پیش از نمایش فرماندم، رژیم آیت‌الله طالقانی را به اتفاق سران جبهه ملی و نهضت آزادی، دستگیر کرده و به زندان افکنده بود. در کشوری که مردان - در واقع - از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند و فهرست نامهای وکلا از سوی دولت و دربار تعیین می‌شد، چگونه می‌شد وعده رژیم مبنی بر آزادی زنان را باور کرد و از آزادی ادعایی، جز رواج فساد و بر باد رفتن نوامیس، تفسیر دیگری داشت (چنانکه در ۱۵ سال پس از انقلاب سفید، آزادی، عملاً، مفهوم دیگری جز این نداشت!).

در آن ایام، لنگرانی بیکار نبود و در گزارشی که یکی از مفتشان دستگاه، موسوم به عبدالمنذوب سید علی رودی، در منزل لنگرانی سال بعد (در ۳۰ تیر ۴۲) به رئیس ساواک، سرلشکر پاکروان، نوشت بر لزوم مراقبت از منزل لنگرانی و جلوگیری از دسیسه‌های او بر ضد رژیم و شدت عمل نسبت به وی تأکید کرد و با اشاره به سوابق فعالیت‌های سیاسی لنگرانی و اجتماع مردم در میتینگها و منزل وی، چنین آورد:

اخیراً چند ماه بود واردین جلسه | منزل وی | با گفتن حرف رمز داخل می‌شدند و به همه کس اجازه نمی‌دادند. معلوم است که نقشه سرنگون کردن رژیم در خانه روحانی نمای پیر طرح می‌شد.

۴ بهمن ۴۱ شاه وارد قم شد و خشمگین از عدم شرکت مردم در مراسم استقبال از وی، به ایراد سخنرانی تند و توهین آمیزی در صحن حضرت معصومه علیها السلام پرداخت و در آن از علما و مراجع با عنوان زشت «ارتجاع سیاه» یاد کرد:

همیشه یک عده نفهم و قشری که مغز آنها تکان نخورده. همیشه سنگ در راه ما می‌انداختند؛ زیرا مغز آنها تکان نخورده و قابل تکان خوردن نبوده... ارتجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد و از هزار سال پیش تاکنون فکرس تکان نخورده، او فکر می‌کند که زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و یا به بطالت و یا از این قبیل به دست آورد و غذایی بخورد و سر به بالین بگذارد... ولی مفت‌خوری دیگر از بین رفته است، در لوايح شش گانه برای همه فکر مناسبی شده است...!

فروردین ۴۲ (برابر با سالروز شهادت رئیس مذهب جعفری امام جعفر صادق علیه السلام) عمال رژیم به گونه‌ای وحشیانه به مدرسه فیضیه یورش بردند و در برابر چشم آیت‌الله گلپایگانی به ضرب و شتم طلاب و فضلا پرداختند. این اقدام ددمنشانه، مورد اعتراض شدید مراجع ایران و عراق قرار گرفت و لنگرانی نیز اعلامیه‌ای در حمایت از



مواضع علما و اعتراض به اعمال رژیم صادر کرد.<sup>۱</sup>

### ج) قیام ۱۵ خرداد ۴۲

شاه، در اسفند ۱۳۴۱، طرح آمریکایی «انقلاب سفید» را در افکند که، برخلاف تصور او، با مخالفت گسترده و سرسختانه علما و آزادیخواهان و به تبع آنها مردم، روبه‌رو شد و توالی عملها و عکس‌العملها، به تشدید مبارزه قهرآمیز مردم تحت رهبری امام و مراجع تقلید با اساس رژیم انجامید.

چنانکه گفتیم، لنگرانی مترصد فرصت بود که گامی قاطع در جهت اصلاح اوضاع برداشته شود و موقعیت مناسب برای اجرای احکام نورانی قرآن (بر پایه روش فقاقت) فراهم گردد. شخص برگزیده او برای اجرای این امر نیز شخصیت مصمم، شجاع، جذّاب و هوشمند آیت‌الله خمینی بود که بانفوذ معنوی عمیق خود در بین فضلاء حوزه علمیه قم، و جلادتی که در مخالفت با لایحه نهضت انجمنهای ایالتی و ولایتی و حوادث متعاقب آن نشان داده بود، مناسب‌ترین فرد برای زعامت مردم در پیشبرد اصلاحات شمرده می‌شد. لنگرانی خیلی زود مخالفت اصولی و استوار امام با رژیم پهلوی، و استعداد شگرف وی را برای پرچمداری قیام در این راه، دریافت و همه توانش را در انتقال تجربیات مبارزاتی ۵۰ ساله خویش به امام، و حمایت جدی از وی به کار بست. آقای محمد باقری لنگرانی - از آموزگاران متدین، وارسته و انقلابی تهران<sup>۲</sup> - به خواهش این جانب، مشاهدات خود از روابط مرحوم لنگرانی و امام را در آن سالها به طور مکتوب شرح داده‌اند. نوشته ایشان را که در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۶۸ مرقوم داشته‌اند با هم می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم.

حضرت آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی، از برکات نیم قرن تلاش و فعالیت در جهت تحقق اهداف اسلامی و مبارزه با استکبار جهانی، ایکاً چهره مصمم در مقابل رضاخان بود و هیچ‌گاه تسلیم اقبال و خواسته‌های این جُرثومه فساد نشد و در این طریق، رنج زندان و تبعید و دیگر مشقّات تابعه را پذیرا شد.

به یاد دارم در دوران کودکی، اولین بار در معیت پدرم، که از افاضل حوزه علمیه

۱. اظهارات حجت‌الاسلام عقیقی بحشایشی، ۱۰ دی ۱۳۸۰. متن اظهارات ایشان در فصل بعد خواهد آمد.  
 ۲. در گزارش ساواک تهران مورخ ۲۵/۱۱/۴۵ به بخش ۳۱۲ (موجود در: پرونده آقای لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۳:۳، ص ۱۰۷) گزارش مأمور مخفی ساواک، تحت عنوان «اظهارات محمد باقری لنگرانی در زمینه تأسیس دبیرستان دخترانه» چنین آمده است: «محمد باقری لنگرانی اظهار علاقه به تأسیس یک دبیرستان دخترانه نموده است. نامبرده سپس هنگامی که از ترخیص دکتر پدالله سبحانی از زندان مطلع گردید اظهار داشت که به ملاقات او خواهیم رفت. وی افزود که من عموزاده شیخ حسین لنگرانی هستم».

قم در دوران مرحوم حاج شیخ عبدالکریم خانری یزدی] بودند، در خانه سنگلج ایشان روبه‌روی روزنامه اطلاعات شرفیاب شدم. زمانی که نماینده مجلس بودند، به مناسبت فرارسیدن عید نوروز، این توفیق خدمت، نقطه عطفی بود که پس از گذراندن دوران صباوت، به خصوص در زمان اشتغال به تحصیل علوم دینی، در محضرشان سراپا گوش باشم و تلمذ کنم. معظم‌له نیم قرن تاریخ متحرک بود و افکارش رهنمونِ مقابله با طریق ستمشاهی. به یاد دارم خطابه او در مجلس، که به صورت جزوه کوچکی چاپ شده بود، مورد توجه خوانندگان و مراجعین به خانه ایشان بود.

آیت‌الله لنگرانی مقاوم و شکست‌ناپذیر، به خصوص، در مقابل وهابیت و صهیونیسم [صهیونیسم] اغماض نمی‌نمود. واژه صلیب صهیون، که حاکی از پیوند کثیف آن دو است، از انشانات ایشان است. یادم است که بر تأیید تفکر همپوندی صهیونیسم و صلیبها، مطلبی را در رابطه با تقسیم لبنان از سخنرانی امام موسی صدر برایشان نقل کردم (تقسیم لبنان یعنی سیاست تشکیل دولت مسیحی در کنار اسرائیل در جهت اهداف این دو، اما بنا دنباله میلیاردی در جهان). لب‌خندی رضایتبخش بر لبانشان نقش بست و اشک در چشمانش حلقه بست. آیت‌الله لنگرانی مخلص اهل بیت علیهم‌السلام [بود] و با هر کس در هر شرایطی که طریق تعللی در این زمینه دنبال می‌نمود و توجیه سیاسی داشت به تقابل و معارضه بر می‌خاست. از این مطلب به اجمال بگذریم.

به جو سیاسی قبل از ۴۲/۳/۱۵ می‌پردازم: در این زمان، منزل آقا توی کوچه پشت تسلیحات بود، باز هم در محله سنگلج سابق. زمینه‌های سیاسی آشفته‌ای پیش آمده بود. من قسمتی از مطلب امام را در ۱۳ خرداد ۴۲ (عاشورا) نقل می‌کنم تا جو مورد نظر آشکار شود: «اینها با اساس اسلام مخالفند، اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، علما باشند، احکام اسلام باشد». وزیر دادگستری (دکتر باهری) گفته بود اینها با انقلاب شاه مخالفند. با آنچه نقل کردم مردم در مقابل دولت به قیام فکر می‌کردند. تبلیغات آمریکایی در جهت محبوبیت کیدی و شاه نیز مفید نیفتاده بود.

به هر حال، من از جانب ایشان حدود یک هفته قبل از قیام ۱۵ خرداد به قم رفتم. به خاطر سوابق مألوفی که با شهید آیت‌الله مصطفی خمینی داشتم قرار شد پس از نماز مغرب و عشاء توفیق دستبوسی امام نصیب گردد، که توفیق حاصل شد و امام به عمل به وظیفه شرعی و اینکه حرکت یک تکلیف است، اشاره فرمودند. زمان گذشت. شاه با اعلامیه‌های امام نظیر (اعلامیه ۴۲/۲/۱۱) و مطالب [ایشان] در ۴۲/۳/۱۳ به وحشت افتاده بود و دستور دستگیری امام داده شد. تهران به پاخواست

و قیام خونین مردم، روحانیت را به رهبری مردم و مقاومت در مقابل دژخیم امپدوار نمود. در این میان، آیت‌الله لنگرانی نیز دستگیر و راهی زندان شد. حکومت شاه در مقابل این قیام به ناتوانی کشیده شد. امام آزاد شد.

یادم است یک روز بعد از اذان صبح به اتفاق ایشان به قم رفتیم. آیت‌الله لنگرانی با سادگی خاص، که سفره مانندی نیز در دست داشتند. آن روز را در حیاطی بزرگ در نزدیکی منزل محقر امام، شاهد رفت و آمد مردم بودیم. امام در پنجره‌ای نشسته بودند و مردم به افتخار دستیوسی لَن اُسوة فضیلت، تقوی، شجاعت، که زبان از بیان [آن] قاصر و قلم از تحریر [آن] عاجز است، نایل می‌آمدند. ظهر شد. یک بار دیگر شاهین اقبال این جانب نیز یار شد که در کنار سفره ساده‌ای در منزل امام بنشینیم این خاطره دیگر مربوط به امام است.

آن روزها فرزند آقامصطفی (حسین آقا) کوچک بود. او در کنار امام سرسفره بود و امام غذا در دهان او می‌گذاشت. آیت‌الله لنگرانی هنوز که غذا شروع نشده بود از آقا اجازت خواستند که مبلغی را اجازه فرمایند که به شخص مورد نظرشان از سهم امام بدهند. امام اجازه فرمودند. دقایقی گذشت. امام به صرف غذا مشغول شدند. من با تمام وجودم از فرصت استفاده می‌کردم. ناگاه متوجه شدم امام با آرامش خاص خود، آهسته و متین فرمودند:

— آنچه گفتم فعلاً عمل نشود!

حاج آقا لنگرانی با شگفتی خواستند که چیزی بگویند، امام فرمودند: همین! طنین صدا آن قدر آمرانه بود که در آن اتاق کوچک، گویی دیگر قاشق و چنگال هم از حرکت باز ایستاده بودند. در میان راه با اصرار از آقا پرسیدم: برای که اجازه می‌خواستید؟ استکفاف فرمودند. ولی با اصرار من با ناراحتی فرمودند: آقامصطفی بدهکار است!

از این مرحله بگذردم. محفل آیت‌الله لنگرانی محفل دوستان و ارباب فضل بود. مدتها گذشت. روزی در باغ کرج ایشان رفتیم. جمعه بود که به زیارت آقامصطفی نایل شدم و در دوران کنسالت امام که دقیقاً زمان آن یادم نیست در باغ کرج متعلق به ایشان،<sup>۱</sup> به استراحت و مداوا مشغول بودند.

زمان گذشت، انقلاب اسلامی در طریق تحقق گام گذاشت. امام به پاریس تشریف بردند. در زمستان ۵۷ توفیق تشریف به خدمت امام در نوفل لوشاتورا یافتیم و حامل یادداشتی از آقای لنگرانی نیز برای ایشان شدم. حیث است که این خاطره را از امام نقل نکنم. در اتاق محفّری که مخصوص پذیرایی امام از واردین بود توفیق

۱. یعنی، آقای لنگرانی.

دستبوسی و ایصال نامه یافتیم. فردی که بعدها متوجه شدم از معاندین و طرفداران حکومت شاه بود اصرار بر ملاقات خصوصی با امام داشت، و امام مُصیّر بر مخالفت، که: ما اینجا مطلب پنهانی نداریم. شما می‌توانید مثل این آقا (اشاره به این جانب که در کنار امام نشسته بودم) مطلبتان را بگویید. او هر چه سعی بر آشفتنگی خاطر امام می‌کرد مؤثر نمی‌افتاد. امام، صابر و مقاوم، او را ناامید کردند.

بگذرم. خاطره دیگر دارم. شبها مادر چادر، افتخار نماز گذاشتن به امامت امام ارا دارا بودیم و بیشتر امام بعد از نماز به سؤالات حاضرین گوش می‌دادند و بیاناتی می‌فرمودند. آن شب وسط دو نماز بود که مهاجرانی، روحانی طرفدار شاه، وارد شد. مکبر از شاگردان سابق من بود، به من اشاره کرد: کیست؟ فاصله زیاد بود نتوانستم بفهمانم. ولی امام به محض اینکه نماز عشا را تمام کردند حتی برای لحظه‌ای هم تأمل نکردند و راهی ساختمان محل اقامتشان شدند و بعد هم مهاجرانی را نپذیرفتند.

در پایان، مطلب دیگر غیر از نامه آیت‌الله لنکرانی به یادم آمد، و آن، پیام ایشان بود که: «اگر جسارت به حضور آن سلاله پیغمبر نباشد، توجه شود<sup>۱</sup> که قضیه مثل مشروطه نشود». امام فرمودند: «حواسم جمع است».

به گفته شاهدان عینی (که تفصیل کلامشان خواهد آمد): لنکرانی نزدیک به یک هفته پیش از ۱۵ خرداد با امام در قم دیدار داشت و راجع به ضرورت و کیفیت مبارزه با رژیم تبادل نظر کرد. خانه وی نیز در تهران محل رفت و آمد مبارزان، و مرکز پخش اخبار و دستورهای مربوط به نهضت بود. شب ۱۵ خرداد، لنکرانی تصویر امام را در تیراژی بسیار وسیع در تهران چاپ کرد و روز بعد در میان صفوف تظاهرکنندگانی که از میدان شاه (قیام فعلی) به سمت دانشگاه می‌رفتند پخش نمود، چندانکه کثرت آن تصاویر، مایهٔ اعجاب و شگفتی همگان شد. بستگان لنکرانی نیز همچون مسعود لنکرانی (خواهرزادهٔ ایشان) در مبارزه فعال بودند، به گونه‌ای که مسعود مقدار زیادی اعلامیهٔ جبهه ملی (در حمایت از امام) را صبح ۱۵ خرداد در خانهٔ لنکرانی پنهان ساخت و چند روز بعد آنها را به دست نیروهای مبارز رساند.

پیرو این اقدامات، که رژیم از آن بو برده بود، لنکرانی بالاخره در روز دوشنبه ۲۰ خرداد ۴۲ توسط فرمانداری نظامی تهران دستگیر شد و به زندان موقت شهربانی انتقال یافت.<sup>۲</sup> هنگامی که مأموران به سراغ لنکرانی آمدند قصد داشتند چند تن از دوستان وی

۱. در اصل: باشد.

۲. اسناد ساوای، پروندهٔ تظاهرات ۱۵ خرداد (۲۲ تا ۳۱ خرداد)، کد. ۷۰۴۰۹۸، صص ۵۵-۵۸، صورت

شماره ۱۵ خرداد ۱۳۸۱

### سیرت الهمزالمع

ع

منتهی آیت <sup>بیشتر</sup> از برات <sup>بیشتر</sup> شهرت <sup>بیشتر</sup> اندر <sup>بیشتر</sup> و ...

در عقب <sup>بیشتر</sup> آیت <sup>بیشتر</sup> در <sup>بیشتر</sup> ...

در <sup>بیشتر</sup> ...

● <sup>بیشتر</sup> ...

بیشتر ...

در <sup>بیشتر</sup> ...

بیشتر ...

بیشتر ...

● <sup>بیشتر</sup> ...

بیشتر ...

بیشتر ...

بیشتر ...

بسم الله الرحمن الرحيم  
 این مطلب در روزنامه «سپهر» امروز به شماره ۸۱۲۲  
 در شماره ۱۲۱۲۱ به شماره ۱۲۱۲۱  
 در شماره ۱۲۱۲۱ به شماره ۱۲۱۲۱  
 هر یک جمع

صفحه آخر نوشته آقای محمد باقری لنگرانی

را نیز که آنجا حاضر بودند دستگیر کنند و با خود ببرند ولی لنگرانی سرسختی و خشونت نشان داد و مانع دستگیری آنها شد. لنگرانی را، در پوشش امنیتی شدید، به زندان بردند. ورود او به جمع دهها زندانی روحانی (نظیر استاد شهید مطهری و فلسفی و...) مایه قوت قلب آنان گردید (و به همین علت، دیری نگذشت که او را از آنها جدا کرده و به جای دیگری منتقل ساختند).  
 در ۲۹ خرداد ۴۲ آیت الله حاج سیداحمد خوانساری (مرجع بزرگ پایتخت، و دوست دیرین لنگرانی) با جمع انبوه روحانیان زندانی دیدار کرد و اعتراضات آنها را شنید. همان روز سرلشکر پاکروان (رئیس سازمان امنیت) به تیمسار فرمانداری نظامی نوشت: «خواهشمند است دستور فرمایید» شیخ حسین لنگرانی «را که برابر ماده ۵ بازداشت می باشد جهت پاره ای تحقیقات به زندان قزل قلعه تحویل نمایند».<sup>۱</sup>  
 شب ۳۰ خرداد لنگرانی به محل جدید منتقل شد و روز بعد تحت درمان قرار گرفت. ۳۰ خرداد، شخصی با عنوان عبدالمنذب سید علی رودی، که زمانی مفتش دستگاه در منزل لنگرانی بود - چنانکه قبلاً گذشت - نامه ای به سرلشکر پاکروان (رئیس ساواک)

۱. اسناد ساواک، پرونده تظاهرات ۱۵ خرداد، ج ۲-۱۲۹۳۱۶، کد ۱۲۰۲۴۰۲، ص ۸۶

نوشت و ضمن اشاره به سوابق فعالیت‌های سیاسی لنگرانی و اجتماع مردم در میتینگها و منزل وی، مدعی طرح اجرای «نقشه سرنگون کردن رژیم در خانه روحانی‌نمای پیر» گردید. سپس تأکید کرد که باید از منزل لنگرانی مراقبت به عمل آید و از دسیسه‌های او بر ضد رژیم، با شدت جلوگیری شود.<sup>۱</sup>

در این زمان لنگرانی، از حیث روحی و اخلاقی، در وضعی بسیار بد و دشوار قرار داشت؛ زیرا باغ کرج و نیز خانه او در تهران، در گرو بانک و طلبکاران بود و باخطارهای مکرر بانک و فشار برخی از طلبکاران، آن دو در معرض خطر مصادره قرار داشت. ۲۷ خرداد، ۱۰ و ۲۱ تیر از طرف بانک کشاورزی کرج اختطاریه شدید اللحنی به دست لنگرانی رسید که تهدید می‌کرد در صورت عدم پرداخت مطالبات بانک مزبور، بی‌درنگ اقدامات قانونی به عمل خواهد آمد. لنگرانی فردای آن روز نامه‌ای به رئیس بانک نوشت و در آن، ضمن اشاره به زحمات جانکاه ۲۰ ساله روی باغ خود در کرج و تأکید بر اینکه باغ را برای پرداخت دیون خود به بانک و قروض دیگر، به مبلغی «کمتر از قیمت عادلانه» آن در معرض فروش گذارده ولی بر اثر «رکود بختی»<sup>۲</sup> معاملات «ملکی» به فروش نرفته است، خواستار حل معقول مشکل شد.<sup>۳</sup> (پیش از آن نیز، بانک، به طور متناوب در ۱۳ اردیبهشت و ۱۲ مهر و ۱۱ و ۱۴ و ۲۰ آبان و ۵ آذر و ۸ و ۲۱ بهمن سال ۴۰ و ۱۲ اردیبهشت سال ۴۱، با تهدید به صدور اجرائیه بر ضد لنگرانی، خواستار پرداخت سریع دیون همراه با بهره دیرکرد آن شده بود و لنگرانی با نامه نگاریهای متعدد و گرفتن مهلت، به زحمت بسیار، مصادره اموال خویش را تا آن زمان به تأخیر انداخته بود).

مشکل حاد دیگر در آن برهه، عقب افتادن سفته‌های لنگرانی بود که توسط مردم امضا شده و صاحبان امضا در فشار و تنگنای سخت بودند. لذا در ۱۸ و ۲۲ تیر ۴۲ مجبور شد نامه‌ای محترمانه به سرلشکر پاکروان نوشته و از وی خواستار اقدام سریع برای حل مشکل مزبور گردد.

لنگرانی نهایتاً در اواخر تیر آزاد شد و به خانه رفت. ۱۰ مرداد رئیس ساواک تهران به رئیس ساواک کرج دستور داد، سابقه لنگرانی را تهیه و به تهران ارسال دارند و چنانچه

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، کد ۱۰۳۰۱، صص ۹۷-۹۵.

۲. ناگهان.

۳. پیشنویس نامه لنگرانی به «بانک محترم کشاورزی مرکز»، ۲۲ تیر ۴۲: «حالا منم و شما و این باغ کرج که حدود بیست سال است [روی] آن جان کنده‌ام و قروض و گرفتاریهای دیگر هم باید از قیمت فروش همین باغ تأمین شود. مقصود از تأسیس بانک کشاورزی کمک به کشاورز است. حالا ببینید مرا یک کشاورز عادی مثلاً به نام عمو حسین خطاب کنید و آنچه مصلحت واقعی اقتضا دارد با من کشاورز سالخورده رفتار نمایید. خواهش می‌کنم برای این کار راه حلی از طریق تجدید معامله به شکل وام کشاورزی با فرصت و کیفیت مناسب مفتضی و یا هر طریقی که خود آقایان بهتر می‌دانند اتخاذ فرمایند که رفع اشکال شده باشد...»

بانک کهنه‌روزی ایران  
 شماره حساب: ۲۸۷۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰  
 شماره کارت: ۶۰۳۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰۰۰  
 شماره حساب: ۴۹۵۵۳۶

شماره:

جناب آقای شیخ حسین لنگرانی

کلیه مدارک منزل شخصیت

در نامه به شماره و در این نامه در مورد اختتامیه خودتان بابت اعتبار در حساب جاری که تا پایان

سال ۱۱ بالغ بر مبلغ ۱۹۹۶۳۲ ریال میباشد و تا روز سه شنبه ۱۳ بهر وجه دیگری به آن تعلق  
 خواهد گرفت اقدام نفرمائید بلادرنگ اقدامات قانونی خواهد شد.

با اکتفا به اعتبارات شما و اعتبارات دیگران در این زمینه

شماره حساب

شماره کارت

اخطار به بانک به آیت الله لنگرانی

سابقه‌ای موجود نیست، برای گردآوری اطلاعات لازم، یک مأمور نفوذی در خانه او بگمارند.<sup>۱</sup> پس از آزادی لنگرانی از زندان، مرحوم آیت الله شریعت‌مداری که ظاهراً از وضعیت سخت مالی و اقتصادی لنگرانی باخبر شده بود پولی را در پاکت نهاده و برای او ارسال کرد. اما لنگرانی، که به مواضع آن مرحوم در جریان نهضت خوشبین نبود و حتی وی را به نحوی با رژیم همراه می‌انگاشت، این شعر را روی پاکت نوشته و (به رغم نیاز بسیار شدید به پول مؤبور) پاکت را به صاحبش برگرداند:

به حسن خلق، توان کرد صید اهل نظر / به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را<sup>۲</sup>

در ۱۲ مرداد ۴۲، امام خمینی از زندان آزاد شد و به خانه شخصی موسوم به حاج آقا روغنی در قیطریه انتقال یافت. حجت‌الاسلام حاج شیخ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی از سوی لنگرانی مأمور شد که سلام وی را به امام، خمینی ابلاغ کند و امام پس از شنیدن

۱. پرونده لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۲۶، ص ۲۷ و نیز رک، ص ۳۵.

۲. آقای حسین نوری که این داستان را از لنگرانی شنیده و برای ما نقل کردند، گفتند: این شعر در دیوان حافظ چنین ضبط شده: به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر / به بند و دام نگیرند مرغ دانا را، و افزودند: من گمان می‌کنم آقای لنگرانی در متن شعری که روی پاکت نوشته‌اند، عمداً و به تناسب موقع و موضع، تغییراتی داده‌اند که با مقایسه آن با ضبط دیوان معلوم می‌گردد.



سلام لنگرانی، به عقیقی گفت: آقای لنگرانی کجا هستید؛ بگوئید هرچه زودتر پیش من بیایند. پیرو درخواست امام، لنگرانی، آقای مسعود لنگرانی را همراه با نوشته‌ای به حضور امام فرستاد تا هنگام دستبوسی، بی‌سر و صدا و حتی بدون معرفی خود، آن نوشته را به ایشان دهد و این کار انجام شد.

امام چند روز بعد به قم بازگشت و لنگرانی نیز همراه برخی دوستان خویش به دیدار امام در قم رفت که شرح آن را پیش از این در گزارش آقای باقری لنگرانی خواندیم. لنگرانی در اقدامات خود، همه جا اصول استوار و پنهانکاری را رعایت می‌کرد و لذا زمانی که آقای مسعود لنگرانی و دوستانش در قم به حضور امام رسیدند و با لنگرانی که در کنار ایشان نشسته بود خوش و بش کردند، ایشان (برای آنکه آنها لو نروند) حتی از اظهار آشنایی با خواهر زاده خویش دریغ کرد!

آنچه گفتیم چکیده سخنان شاهدان عینی بود که اینک به تفصیل اظهارات آنها می‌پردازیم:

۱. آقای مسعود لنگرانی، در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳، اظهار داشتند: به خاطر من هست روز ۱۵ خرداد حدود ساعت ۱۱ صبح، وارد منزل مرحوم لنگرانی در کوچه جنب قورخانه شدم. آن زمان من در دبیرستان شاهپور تجریش درس می‌خواندم و در پی تظاهراتی که در مخالفت با شاه جریان داشت به تهران آمده بودم. چنانکه می‌دانید، مرکز تظاهرات در بازار تهران و سبزه میدان بود. من آن موقع، با برخی از دوستان دبیرستانی، در فعالیتهای سیاسی شرکت داشتم و با جبهه ملی مرتبط بودم. جبهه ملی فعالیت جدیدش را در زمان امینی با میتینگ میدان جلالیه آغاز کرد و بعد تدریجاً آن را گسترش داد. قیام امام خمینی که آغاز و اوج گرفت در اعلامیه‌های جبهه از مبارزات ایشان حمایت می‌شد. روز ۱۵ خرداد مقدار زیادی از اعلامیه‌های جبهه ملی را - که در آن از آیت‌الله خمینی نام برده شده بود - در پیراهن گذاشتم و از شمیران به تهران آمدم تا، طبق قرار، آنها را به دست بچه‌ها برسانم تا در سطح شهر پخش کنند. اما ناگهان شهر شلوغ شد و اوضاع شدت درهم ریخت و بگیر و ببند شروع شد. و مشاهده این صحنه، برای جوان کم‌تجربه‌ای، چون من، سنگین و غیرمنتظر بود. وجود اعلامیه‌ها نزد من در آن اوضاع تیره و نامناسب، مرا هراسان و مضطرب ساخت و من، به حالت فرار، خود را به منزل مرحوم لنگرانی رساندم. منزل لنگرانی آن زمان در کوچه جنب قورخانه قرار داشت و در آن، طبق معمول، از صبح تا شام به روی همگان باز بود. وارد منزل شدم و آقا که دیدند من آشفته و هراسانم نزد من آمدند و گفتند: چه شده؟ گفتم: اوضاع این‌گونه هست و من هم حامل مقدار زیادی اعلامیه هستم. نه این امکان پیش آمد که در خیابان بیندازم و نه توانستم به کسانی که باید برسانم بدهم. همین‌طور اعلامیه‌ها نزد من مانده و

حالا هم به اینجا آمده‌ام. فرمودند: بپر در همین منزل، جایی که من هم ندانم، پنهان کن! گفتم: چرا شما ندانید؟! گفت: حالا بپر. منزل آقا محل رفت و آمد بود و شلوغ بود، و من رفتم پایین و اعلامیه‌ها را پنهان کردم و اتفاقاً چند روز بعد، آقای لنگرانی را هم گرفتند و به زندان بردند. و بعد من رفتم و اعلامیه‌ها را درآوردم و به کسانی که باید می‌دادم رساندم. چون فکر می‌کردم اگر یکیش هم به دست کسی که باید رسانده شود داده نشود غفلتی نابخشودنی صورت گرفته است.

۲. حاج هاشم لنگرانی در ۱۲ دی ۱۳۸۰ اظهار داشتند: در ماجرای قیام ۱۵ خرداد، روزی که مأموران به اتفاق یک افسر به منزل لنگرانی آمدند تا او را به زندان ببرند، من و جمعی از دوستان آقای لنگرانی نظیر محمدحسین افصح لنگرودی آنجا بودیم. در خانه باز بود و آنان بدون اینکه زنگی بزنند وارد شدند. حکم جلب آقا دستشان بود. آن را به او نشان داده و گفتند: شما باید با ما بیایید! لنگرانی گفت: خیلی خوب، صبر کنید تا من آماده شوم و یا شما بیایم. بعد رو به حضار مجلس کرده و گفت: آقای افصح، شما بفرمایید بروید! آقای... شما بفرمایید و یکی یکی را مرخص کرد که بروند. فقط به من گفت: هاشم جان، تو بمان. اما، مهمانها که برخاستند بروند، افسر مزبور به آنها گفت: آقا، نمی‌شود، با اجازه شما اینها هم باید همراه ما تشریف بیاورند. لنگرانی ناراحت شد و گفت:

— آقا، در حکم شما فقط نوشته شیخ حسین لنگرانی را بیاورید و نام کس دیگر در آن ذکر نشده است. اگر بخواهید غیر از من، فرد دیگری از این آقایان را همراه خود ببرید، همه‌تان در اینجا، به اضافه من، کشته خواهید شد و هیچ کس نمی‌تواند از این خانه راحت و سلامت بیرون رود! یعنی چه؟ اینها مهمانهای من‌اند و اگر قرار باشد آنها را ببرید، باید حکمشان هم باشد. شما، نه اینها را می‌شناسید و نه می‌دانید برای چه به اینجا آمده‌اند؟ ایشان — آقای افصح — قاضی محترم دادگستری هستند و برای احوالپرسی با من به اینجا آمده‌اند. این هم هاشم جان، پسرعموی عزیز من است که در بازار تجارت می‌کند. و این... و این...

من دیدم یکی از حضار — که پس از آن واقعه، سالها پیش را به خانه لنگرانی نگذاشت — ناراحت شده و دستش به رعشه افتاده است! گفتم: عجیب است، آقای لنگرانی آن طور جلو مأموران ایستاده و آن وقت، این آقا این گونه به هراس افتاده‌اند! افسر مزبور که سرسختی لنگرانی را دید جا زد و گفت: پس آقا، اجازه بدهید کسب تکلیف کنم. لنگرانی تلفن را جلو او انداخت و گفت: زنگ بزن و پیرس، او پشت تلفن، ماجرا را برای مافوق خود — که نفهمیدیم که بود — شرح داد و حرفهای لنگرانی را واگو

کرد. از پشت سیم به او گفتند: نه، فقط آقای لنگرانی را بیاورید. تلفن که تمام شد، لنگرانی به افسر تشر زد که: مردکه، تو خجالت نمی‌کشی؟! تو رفته‌ای امام حسین را بکشی، زن و بچه‌اش را هم می‌خواهی بکشی؟! به تو گفته‌اند شیخ حسین را بیاور، آن وقت تو...! و خیلی به وی تویید و توهین کرد، تا اینکه او را بردند.

۳. مهندس سیدمصطفی هاشمی، از دوستان و هم‌زمان دیرین مرحوم لنگرانی هستند که در جریان حوادث ۱۵ خرداد و پس از آن فعالیت داشته و مدتی را در زندان شاه، همبند شهید آیت‌الله غفاری بوده‌اند و اینک نیز مدیریت مجلهٔ وزین معمار را برعهده دارند. جناب هاشمی در ۱۸ بهمن ۱۳۸۰ از مرحوم لنگرانی نقل کردند که: مأموران رژیم، هنگام‌بردن ایشان (همراه جمعی دیگر) به زندان، آنها را شدیداً تحت مراقبت قرار داده بودند که مبادا ردّ پایی از آنان برجای بماند. فی‌المثل اجازه نمی‌دادند هیچ یک، ته سیگار خود را از پنجره به بیرون پرتاب کنند...

۴. آیت‌الله حاج سید عزالدین حسینی مجتهدی، از علمای مبارز زنجان و مشهد در عصر پهلوی، که چند روزی را با مرحوم لنگرانی در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲ هم‌بند بوده است در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۷۹ نقل کردند: به علت سخنرانی بر ضد رژیم ستمشاهی، ما و قریب ۷۰ تن از علما و خطبای تهران و شهرستانها نظیر مرحومان فلسفی، شهید مطهری، شهید هاشمی نژاد را در خرداد ۱۳۴۲ به زندان افکندند. زندان مزبور محوطه‌ای سالن مانند بود که سقفهای بلندی داشت و از آنجا که جلو پنجره‌های آن را میله‌های آهنی کشیده بودند فضای آن تاریک بود به طوری که در روز روشن هم نیاز به چراغ داشت و وسیلهٔ روشنایی هم جز یک لامپ ضعیف در وسط آن وجود نداشت. در بین زندانیان کسانی یافت می‌شدند که جوان بودند و تازه ازدواج کرده بودند. مجموع این امور - تاریکی سالن، فشار و ارباب دستگاه، نگرانی از آیندهٔ اسلام و کشور، و به ویژه اخباری که زندانیان تازه از کشت و کشتار فرایندهٔ رژیم با خود می‌آوردند - فضای غم‌انگیزی بر جمع مزبور تحمیل کرده بود که در همان اولین نگاه، تشخیص داده می‌شد.

چاره‌ای که مرحوم فلسفی اندیشیدند آن بود که گفتند: آقایان. چرا ما و قتمان را بیجا تلف کنیم؟ هرچند کتابی به همراه نداریم اما کاغذ و قلم که در اختیار داریم. دربارهٔ برخی از موضوعات فکر کنید و حاصل فکرتان را روی کاغذ بیاورید یا در ذهنتان تنظیم کنید و آنگاه یک به یک به نوبت بیایید و نطق کنید. من هم گوش می‌دهم و اصلاح می‌کنم. این پیشنهاد از سوی جمع پذیرفته شد و هر روز عصر یک نفر تعیین می‌شد که روز بعد نطق کند. یادم هست که روزی نوبت آقای هاشمی نژاد شد که جته‌ای کوچک داشت و آن موقع سنش از حدود ۱۸ سال افزون نبود. با محوّل شدن صحبت روز بعد به او، همهٔ

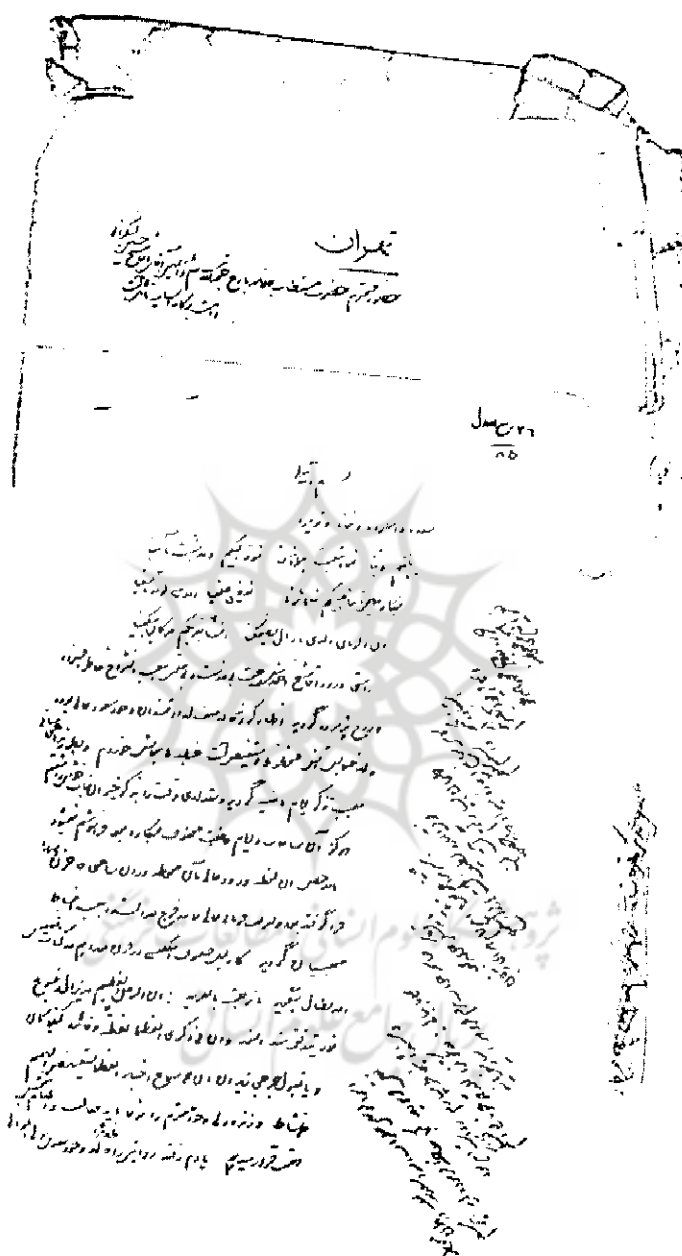
چشمها خیره شد که در چنین مجمع مهمی از وعاظ و خطبا که امثال مطهری و فلسفی در آن حضور دارند، این جوان خُرد جثه چه می خواهد بگوید و چگونه می تواند منبر را به خوبی اداره کند؟! برخی حتی به دیده تحقیر به او می نگریستند و کلام یا نوع نگاهشان حاکی از ناتوانی وی برای این کار بود. آنجا برای اولین بار، این ضربالمثل را از مرحوم فلسفی شنیدم که گفت: این طور به او نگاه نکنید؛ فلعل بین چه ریزه، بشکن بین چه تیزه؟! و همین طور هم شد، مرحوم هاشمی نژاد در آن جمع، از عهده خطابه به خوبی برآمد و اعجاب و تحسین همگان را برانگیخت.

به هر روی، فضای زندان بسیار غم‌انگیز و گرفته بود، تا اینکه ناگهان روزی دیدیم شیخی قد بلند و رشید وارد شد که مثل ما قبا و اینها بر تن نداشت و یک لباده مانندی بر تن داشت که آن هم تا پایین زانویش را بیشتر نمی پوشانید، به طوری که من - که کنار مرحومان فلسفی و مطهری نشسته بودم - پنداشتم او قاضی عسکر است! یواشکی به آقای فلسفی گفتم: آقا، این شخص که به اینجا آورده‌اند کیست؟! و فلسفی بالحن خاصی پاسخ داد: این، آقای لُنکرانی است. دیدم که همه به احترامش بلند شدند و او آمد و خیلی با متانت و وقار، نشست. پس از نشستن، نخست سیگاری درآورد و کشید و سپس نگاهی به دور و بر انداخت و حضار را نگریست و دید که قیافه‌ها گرفته است، ناگهان با لحنی خاص گفت:

— آقایان را ملول می بینم! فرمایش مولی را داشته باشید: لا تَكُونُوا لِلدَّهْرِ عَمُونَا عَلین  
 اُنْسُکُمْ: به روزگار، علیه خودتان کمک نکنید. چیزهایی پیش آمد، اوقاتتان را تلخ  
 نکنید. طلبه و سکوت؟!!

و ادامه داد: من یک فرعی دارم (یعنی یک فرع فقهی). این را گفتم و دست برد کتابی را که همراه خود آورده بود و ظاهراً کتاب مشهور فقهی «الخلافة» نوشته شیخ طوسی بود باز کرد و یک فرع فقهی را از خلال آن بیرون کشید و به بحث گذاشت و به زودی، با داغ شدن بحث طلبگی میان حضار، چنان فضای گرفته زندان عوض شد که انگار همه فراموش کردند در زندان هستند! گویی آنجا یک مدرسه قدیمی است که طلبه‌ها - فارغ از هر چیز - به بحث و مذاکره علمی مشغول‌اند! این گونه روحیه زندانیها را تغییر داد. این برنامه هر روز تکرار می شد و ایشان خیلی به افراد دلداری می دادند و اصلاً پهلوان این مقامات بود. چندی بعد هم پیشنهاد کردند که چرا ما اینجا نماز جماعت نخوانیم؟ حیف است این همه افراد اینجا هستند و از نماز جماعت محروم باشند. و این پیشنهاد نیز مورد قبول همه قرار گرفت و انجام آن نیز، به اصرار مرحوم فلسفی و دیگران، بر دوش این جانب گذاشته شد...

۱۰۷۵  
۱۸۳۱۲



۲۰

نامه آیت الله حاج سید عزالدین حسینی به آیت الله لنگرانی

احاطه آقای لنکرانی به مباحث فقهی که مطرح می‌شد خیلی خوب بود و ایشان در عین سیاستمداری، خطیبی بزرگ بود و اصلاً آنجا همه با او، به عنوان یک مرجع، رفتار می‌کردند. به هر حال، در زندان، ما با ایشان خیلی مانوس شدیم و آن آغاز آشنایی و ارتباط ما با او بود که تا پایان عمر وی ادامه یافت...

جناب آیت‌الله حاج سیدعزالدین در نامه‌ای نیز که در تاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۸۵ قمری (برابر ۲ مرداد ۴۴) به مرحوم لنکرانی نوشته‌اند به ماجرای فوق اشاره دارند:

تهران، حضور محترم حضرت مستطاب علامه بارع، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ حسین لنکرانی دامت برکاته السامیه نائل است.

\*\*\*

۲۶ ربیع الاول ۸۵ قمری برابر ۴ مرداد ۴۴ ش ۱

بسم الله تعالی

سلاماً و احتراماً و توقیراً...

راستی ورود آقا شیخ احمد مثل رحمت، بی‌خدمت و بی‌علتی، سبب انشراح خاطر افسرده و روح پژمرده گردید. اظهار کردند که در صف ازادتمندان وجود مسعود عالی بوده و از مجالس آنس، محظوظ و مستفیض است. غبطه‌ها به حالش خوردم و به طور تداعی معانی، سبب تذکر ایام ماضیه گردید و مقداری وقت را به ذکر خیر آن جناب خوش داشتیم. هرگز آن ساعات و ایام که جنت محفوظ به تکرار<sup>۱</sup> بود فراموش نمی‌شود. بالاخص آن لحظه ورود عالی به آن محوطه در آن ساعتی که حزن همه را فراگرفته بود و تشریف فرمایی عالی به مانند فرج بعد الشدة، سبب انبساط مجلسیان گردید.

کارلایل اتامس کارلایل، فیلسوف انگلیسی در قرن نوزدهم، در کتاب نفیس الأبطال اقه‌ماتان و قهرمان پرستی<sup>۲</sup> می‌گوید ما ترجمته با العربیة: *إِنَّ الرَّجُلَ الْعَظِيمَ لَا يَزَالُ يَنْبُوعُ نُورٍ يَتَدَفَّقُ مِنْهُ النُّورُ* و *إِنَّ فِي ذِكْرِ الْعُظَمَاءِ لِعِظَةٌ وَ فَائِدَةٌ كَيْفَمَا كَانَ*.<sup>۳</sup> و یا به قول جرجی زیدان: *إِنَّ سِمَاعَ أَخْبَارِ الْعُظَمَاءِ يَسْتَنْهَضُ الْهَمَمَ*.<sup>۴</sup> و نشاط و زنده دلی وجود محترم را نوعاً مایه فعالیت و الهام بخش همت قرار می‌دهم. یادم رفته روایتی را که ظاهراً از وجود مقدس مولی الموالی امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در همان محوطه نقل فرمودید کجا ملاحظه فرموده‌اید ببرسم و مُسنداً

۱. بهشت پیچیده به سختیها و ناملايمتهاست (اشاره به ایام مصاحبت با مرحوم لنکرانی و فلسفی و مطهری در زندان در خرداد ۴۲).

۲. در کلامی که ترجمه آن به زبان عربی چنین می‌شود.

۳. مرد بزرگ، پیوسته چشمه جوشان نور است و یاد و خاطره بزرگان، هرگونه که باشد، پندآموز و سودمند است.

۴. شنیدن اخبار بزرگان، همتها را برای انجام کارهای خیر و بزرگ، برمی‌انگیزاند.

به خاطر سپارم. روایت این بود (علی ما پبالی):<sup>۱</sup> لا تکتونوا للذهر عوناً علی انفسکم. چنانچه جواب مرقوم فرمودید... مایه تشکر خواهد بود...

۵. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود (ص ۲۳۱) می‌نویسد: «آقای مطهری می‌گفت... یکی از برکات این زندان [= زندان ۱۵ خرداد] این بود که ما آقای حاج شیخ حسین لنگرانی را شناختیم. اول فکر می‌کردیم او آدم بی‌دینی است، بعد دیدیم خیلی آدم متعبد و فهمیده‌ای است؛ و خلاصه مرید حاج شیخ حسین لنگرانی شده بود». نیز (در صص ۳۰۵-۳۰۶) می‌نویسد: «ایشان یک زمان از طرفداران آقای خمینی بود، در یک زمان که آیت‌الله خمینی در تابستان رفته بودند منزل آقای حاج آقا حسین رسولی در امام‌زاده قاسم، در آنجا آشیخ حسین لنگرانی رفته بود پیش آقای خمینی و با هم رفیق شده بودند. بعد از اینکه آقای خمینی را گرفتند، در تهران پنجاه شصت نفر را گرفتند که آقای مطهری، آقای فلسفی، آقای خلخالی و آقای آشیخ حسین لنگرانی هم جزو آنها بودند. حدود دو ماهی این جمع در بازداشت بودند. وقتی آقای مطهری از زندان آزاد شد می‌گفت: «یکی از برکات زندان این بود که ما با آقای آشیخ حسین لنگرانی آشنا شدیم. ما اول خیال می‌کردیم او کمونیست است - چون قبلاً کاندیدای حزب توده بود - ولی در زندان فهمیدیم که او آدم متدین و خوبی است». در اثر تعریف مرحوم مطهری، من با ایشان رفیق شده بودم و در مسائل مربوط به انقلاب و امام با یکدیگر صحبت می‌کردیم و در جلسات راجع به این مسائل با هم شرکت می‌کردیم».<sup>۲</sup>

۶. حجت‌الاسلام حاج شیخ ابراهیم وحید دامغانی در ۶ بهمن ۱۳۸۰ اظهار داشتند: مدتی قبل از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، من در ساری دستگیر شدم و به زندان افتادم. علت دستگیری این بود که یک چمدان پر از اعلامیه‌های امام را از تهران همراه برده و بین راه در قطار میان مردم پخش کرده بودم. پس از بیرون آمدن از زندان، رئیس سازمان امنیت مرا خواست و گفت: «فعلاً حق نداری به تهران بروی، و تا زمانی که ما به تو اجازه خروج ندادهایم، باید اینجا بمانی. روزی یک بار هم با ما تماس می‌گیری که بفهمیم جایی نرفته‌ای!» چندی بعد از ۱۵ خرداد نیز که به ما اجازه رفتن به تهران را دادند، احتیاط کردند: «لباس سیاه نبوش و در خیابانها ظاهر نشو که تو را می‌کشند!» ابتدا فکر می‌کردم شوخی می‌کنند، اما زمانی که به تهران آمدم یک روز که حکومت

۱. بنا بر آنچه که در خاطر من مانده.

۲. سپس از اختلاف بعدی خود با مرحوم لنگرانی بر سر کتاب شهید جاوید سخن می‌گوید که به قطع روابط وی با ایشان منجر شد.



استاد مطهری

نظامی بود. در محله جوادیه تهران ناگهان متوجه دو سه تن از نظامیها شدم که قصد تیراندازی به سوی من را داشتند، که ناگزیر به یک مغازه پناه بردم و فهمیدم که نه، گویا جداً دستور دارند اگر روحانی را دیدند ترور کنند!

جالب این است زمانی که در ساری بازداشت بودم یک روز رئیس سازمان امنیت در حضور چند تن از تیمسارها نظیر تیمسار سجادی و سرلشکر جاهد (اهل دامغان و فرمانده پادگان) با اشاره به من گفت: اینها جوانانند؛ گول می‌خورند. شیخ حسین لنگرانی می‌نشیند و بر ضد رژیم صحبت می‌کند، و اینها می‌روند در جلساتش شرکت می‌کنند و فریب حرفهای او را می‌خورند و دست به این کارها می‌زنند.

آقای وحید دامغانی افزود: نمی‌دانم رئیس ساواک آنجا، رابطه من با لنگرانی را از کجا و چگونه کشف کرده بود؟ آیا تحقیقاتی از ساواک تهران کرده بود یا مثلاً در اثنای سفر من



یادداشتی از لنگرانی یا حاوی مطالب او یافته بود، که چنین می‌گفت.

۷. حاج هاشم لنگرانی در ۱۲ دی ۱۳۸۰ اظهار داشتند: چند روز پس از دستگیری مرحوم لنگرانی، ایشان از زندان (واقع در نزدیکی حسینیه ارشاد، محل کاخ جوانان سابق) تلفن کرد و گفت شما به اینجا بیایید و بگویید با فلانی کار دارم. من رفتم تو دیدم انواع و اقسام دوربینها را آنجا کار گذاشته‌اند و رفت و آمد افراد را منعکس می‌کند. کمی معطلمان کردند تا اینکه به اتاق ایشان راهنمایی شدیم. علت اینکه مرا پیش از دیگران خواسته بود آن بود که بدهکاریهایی که ایشان در کرج داشت و قتش گذشته بود و باید می‌رفتم سفته‌ها را عوض می‌کردیم. به من گفت: از کجا پول می‌آوری، من نمی‌دانم. باید به کرج بروی و پول سفته‌ها را پردازی و سفته‌ها را بگیری و باطل کنی و سفته‌های جدید بخری و بیاوری من امضا کنم...

از لنگرانی پرسیدم: چند روز است به اینجا آمده‌اید؟ گفت نمی‌دانم و افزود: قوم و خویشمان آقای آیت‌الله حاج آقا حسن قمی تا دیروز در این اتاق بودند. این هم سجاده و مهر ایشان است که روی آن نماز می‌خواندند و برای من باقی گذاشته‌اند تا رویش نماز بخوانم. گفتم: ایشان کجا رفتند؟ گفت: نمی‌دانم، و انگشت خود را روی بینی نهاد و تخت در اتاق را نشان داد، که یعنی ممکن است ضبط صوت گذاشته باشند و صداها ضبط شود، حواست را جمع کن و درباره امور سیاسی روز حرفی نزن! اما من از آمدن آقای شریعتمداری به حضرت عبدالعظیم برای آزادی آقای خمینی و ازدحام جمعیت در محل اقامت ایشان و رفتن خودم به آنجا سخن گفتم و سپس از نزد او بیرون آمدم و دنبال کار سفته‌ها و... رفتم. چندی بعد که آزاد شدند، به من گفتند: «اینها چه بود که آمده بودی زندان به من می‌گفتی؟! هی من به تو با اشاره می‌گفتم این حرفها را نزن، صدايت ضبط می‌شود، و تو باز ادامه می‌دادی و از آمدن آقای شریعتمداری برای آزادی آقا می‌گفتی!». مرحوم لنگرانی آن زمان نسبت به مرحوم شریعتمداری نظر مثبتی نداشت و اقدامات او را به سود امام و نهضت ارزیابی نمی‌کرد.

۸. حجت‌الاسلام حاج شیخ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، از فضلا و نویسندگان مشهور حوزه علمیه قم، در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۸۰ شمسی اظهار داشتند:  
واسطه آشنایی من با مرحوم لنگرانی، آقای حاج شیخ علی‌اکبر صحت شدند که از دوستان دیرین من بودند و گاه که از دست مأموران رژیم فراری بودند و در جنگ و گریز با آنها، به حجره من در مدرسه حجتیه قم پناهنده می‌شدند.<sup>۱</sup> چند روزی که با

۱. در نامه بدیعی به رئیس ساواک تهران، مورخ ۲۷-۱۲-۴۲، می‌خوانیم: «شیخ علی‌اکبر صحت که در منزل شیخ حسین لنگرانی در تهران رفت و آمد دارد قصد دارد ایام عید نوروز، تر اکتهاهی برای بخش در قم بیاورد. مقرر

هم بودیم از خصال و خدمات و مبارزات آن مرحوم تعریف می‌کردند. سخنان آقای صحت، غیباً مرا به آقای لنکرانی علاقه‌مند ساخت و سبب شد در رفت و آمدهایی که برای درج بعضی مقالات در جراید، به ساختمان روزنامه اطلاعات در تهران (خیابان خیام) داشتیم به منزل ایشان هم که روبه‌روی ساختمان مزبور قرار داشت سر بزنم و از وی استفاده علمی و تاریخی ببرم.

آقای لنکرانی همواره از مرحوم امام تعریف و تجلیل می‌کردند و می‌گفتند: ایشان از معدود کسانی هستند که به جنبه‌های اجتماعی اسلام و مسائل سیاسی روز کاملاً توجه دارند، برای اجرای احکام نورانی اسلام در جامعه کوشش می‌کنند و امید آینده اسلام‌اند.

یادم هست قبل از جریان ۱۵ خرداد ۴۲، آقای لنکرانی اعلامیه‌ای به امضای خود منتشر کرده و در آن، ضمن انتقاد از فشارها و تضییقاتی که رژیم برای مردم و روحانیت ایجاد کرده بود، به جانبداری از مواضع علمای مبارز پرداخته بود.<sup>۱</sup>

پس از قضایای ۱۵ خرداد، زمانی که امام از زندان آزاد شده و چند روزی در منزل حاج آقای روغنی در قیطریه اقامت گزیدند، من هم در خیل مشتاقان امام به زیارت ایشان شتافتم. جمعیت انبوهی به دیدار امام آمده بود و در صفی طولانی از برابر ایشان عبور می‌کرد و عرض ارادت می‌نمود. من خدمت امام رسیدم و ضمن دستبوسی، گفتم: آقای شیخ حسین لنکرانی هم جوایب احوال شما هستند و سلام می‌رسانند. امام تا اسم آقای لنکرانی را شنیدند فرمودند:

— آقای لنکرانی کجا هستند؟ بگویید زود، هر چه زودتر، نزد من بیایند من ایشان را ببینم.<sup>۲</sup>

- فرمایید اقدام مقتضی معمول، و از حرکت وی جلوگیری نمایند» (فعالیت روحانیون، ج ۳، کد ۱۲۱۸۰۳، ص ۲۵۳). گزارش ساوای مورخ ۲۳ بهمن ۴۵ نیز حاکی است: «طبق اطلاع واصله، نامبرده بالا از جمله افراد ناراحت و مرموزی است که... به‌طور پنهانی با عناصر افراطی تهران از جمله شیخ حسین لنکرانی در تماس بوده و فعالیت‌های در زمینه دادن آموزش سیراندازی به افراد و تربیت نیرویست می‌نماید. ملاحظات: خواهشمند است دستور فرمایید با توجه به سوابق حسین لنکرانی در اجرای اوامر صادره تیمسار ریاست ساواک در مورد مراقبت از این شخص نتیجه اقدامات معموله را اعلام دارند. ضمناً نسبت به تعیین منظور از تماس علی‌اکبر صحت با لنکرانی و سایر عناصر افراطی در تهران و همچنین میزان صحت و سقم موضوع، به‌طور غیرمحموس تحقیق و نتیجه را سریعاً منعکس نمایند» (پرونده لنکرانی، ج ۱، ۱۰۲/۲، ص ۱۰۸).
۱. احتمال دارد لنکرانی اعلامیه مزبور را پس از بورس وحشیانه عمال رژیم در عصر ۲ فروردین ۱۳۴۲ (برابر با ۲۵ شوال ۱۳۸۲، سالروز شهادت امام صادق علیه‌السلام) به مدرسه فیضیه و ضرب و شتم و جرح طلاب (در برابر چشم مرحوم آیت‌الله گلپایگانی) صادر کرده باشد، فاجعه ننگینی که با اعتراض شدید مراجع ایران و عراق رویرو گردید و امام اعلامیه مشهور «شاه دوستی یعنی غارتگری» را در آن محکومیت رژیم صادر کرد.
  ۲. داستان فوق از زبان آقای عقیقی بخشایشی در کتاب خاطرات ۱۵ خرداد، ج ۳، تیریز - قسمت دوم، ص ۱۰۸.

من، از مراتب علاقه و احترام آقای لنگرانی نسبت به امام مطلع بودم، ولی تا آن زمان نمی‌دانستم ایشان این قدر به امام نزدیک بوده و امام آن گونه به وی توجه و التفات داشته باشند.

#### ۹. مسعود لنگرانی در تاریخ یادشده اظهار داشتند:

زمانی که امام از زندان ۱۵ خرداد رهایی یافته بودند و به طور موقت در قیصریه، منزل حاج آقای روغنی، به سر می‌بردند از سوی مرحوم لنگرانی مأمور شدم که با امام ملاقات کنم. ایشان پاکتی را که کارت کوچک خود را در آن گذاشته و حاوی مطلبی برای امام بود به من داد و گفت: به قیصریه می‌روی و خدمت آیت‌الله خمینی می‌رسی. هنگامی که خم شدی دست ایشان را ببوسی، این پاکت را به ایشان می‌دهی و می‌گویی فلانی داده است. خودت را هم لازم نیست معرفی کنی (چون اصولاً وقت هم برای این کار نبود). کارت آن مرحوم، مقوایی نازک و غیر براق بود که با رنگ آبی، کلمه «ش. لنگرانی» روی یک طرف آن مهر شده بود و پیام خود را قاعدتاً روی طرف دیگر آن نوشته بود. من به قیصریه رفتم. امام در اتاقی نزدیک پنجره نشسته بودند و جمعیت زیادی که طالب زیارت ایشان بودند، در صفی طولانی، از یک سو داخل اتاق شده دست وی را می‌بوسیدند و از در دیگر که به ایوان باز می‌شد خارج می‌شدند. من داخل صف شدم و نزدیکهای امام که رسیدم پاکت را از جیب بیرون آورده در دست گرفتم و به مجرد آنکه مقابل ایشان رسیده و برای بوسیدن خم شدم، پاکت را به وی داده و گفتم: این را آقای شیخ حسین لنگرانی داده‌اند. امام، با شنیدن این سخن، یک لحظه توجهی به من کرد و پاکت را گرفت و زیر تشک یا پتویی که بر روی آن نشسته بود گذاشت و من - که با فشار جمعیت از پشت سر، فرصتی برای درنگ بیشتر نداشتم - با بوسیدن دست ایشان از اتاق خارج شدم.

راقم سطور از آقای مسعود لنگرانی پرسیدم: آیا از مفاد پیام لنگرانی (توسط مادران در نجف یا خودتان در تهران و جاهای دیگر) به امام یا دیگر شخصیت‌های مبارز اطلاعی دارید؟ ایشان گفتند:

در بین خانواده ما اصولاً این رسم جالب و پسندیده معمول بود که افراد، هیچ‌گاه از چگونگی مأموریت دیگران و محتوای پیام‌های رد و بدل شده توسط آنها

→ ذکر شده و در آنجا عبارت امام به ایشان چنین ضبط شده است: «شما هر چه زودتر ایشان [لنگرانی] را پیدا کنید و فرستید اینجا و بگویید که شما را می‌خواهند. ایشان هر کجا باشند وقتی دسترسی پیدا کردید به او بگویید بیاید پیش من».

نمی‌پرسیدند و راجع به آن کنجکاوی نمی‌کردند. خود فرد نیز هیچ‌گاه راز مأموریت و محتوای پیامش به این و آن را - جز برای کسانی که ضرورت داشت - فاش نمی‌ساخت و این قانون، حتی نسبت به نزدیکترین محارم شخص نیز رعایت می‌شد. مثلاً در مورد ملاقات و گفت‌وگوی مادرم با امام در نجف، فکر نمی‌کنم ایشان پیامهای رد و بدل شده را حتی با همسر خود (یعنی پدرم) در میان گذاشته باشد. لذا مطالب، پوشیده و پنهان می‌ماند و در موقعتهای حساس لو نمی‌رفت. از این رو، من هیچ اطلاعی از مفاد آن پیامها ندارم.

جناب مسعود لنکرانی افزودند: در همین زمینه خاطره جالبی دارم که شنیدنی است. آیت‌الله خمینی، پس از چندی اقامت در قیطریه، به قم رفتند و آن سخنرانی مشهورشان را ایراد کردند. پس از رفتن ایشان، من و جمعی از دوستان دبیرستانی از تهران حرکت کردیم و به قصد زیارت ایشان به قم رفتیم. حالا، در راه چه کشیدیم و در قم شب جایی را پیدا نکردیم و مجبور شدیم چند نفری روی یک تخت بخوابیم تا صبح در بار عامی که آیت‌الله داده بودند شرکت کنیم، بماند! به هر حال، صبح به سراغ امام رفتیم. یادم هست ایشان در اتاق یا سالن بزرگی - که نمی‌دانم مسجد یا حسینیه بود - نشسته بودند و جمعیتی انبوه، به حالت صف، یک به یک از برابر ایشان رد شده و اظهار ارادت می‌کردند. ما نیز وارد صف شدیم و در این اثنا ناگهان چشم من و دوستانم به آقای لنکرانی افتاد که کنار آیت‌الله خمینی نشسته بود. مخصوصاً من خیلی خوشحال شدم و با خود گفتم که الحمدلله، در این شلوغی، یک پارتی پیدا کردیم که سفارش ما را به آیت‌الله خمینی بکند! آقا، اینجا هست و مرا به آیت‌الله خمینی معرفی خواهد کرد و ایشان به من و دوستانم توجه و عنایت خاصی مبذول خواهد داشت و تلافی مهمانی‌ای که مادرم در تهران به افتخار ایشان داده بود و نمازی که پشت سرشان خوانده بودیم و زحماتی که دیشب برای دیدار وی کشیده‌ایم در می‌آید! دوستانم نیز که آقا را می‌شناختند گفتند: مسعود، آئی... آقا، چه خوب شد که آقای لنکرانی اینجا است و...

باری از لحظه‌ای که ما در صف، آقای لنکرانی را دیدیم تا به جلو امام رسیدیم نزدیک به ۲۰ دقیقه، نیم ساعتی طول کشید و در این مدت، من هی سزک می‌کشیدم و گاه از صف بیرون می‌رفتم، تا به جلو امام رسیدیم. حالا من تمام حواسم متوجه دایی جان عزیز (آقای لنکرانی) است، که ایشان متوجه من شود، و سلام و احوالپرسی گرمی و، سپس معرفی من و دوستانم به امام و تفقد خاص امام و باقی قضایا! اما چشمم که از نزدیک به مرحوم لنکرانی افتاد دیدم هیچ به روی خود نیاورد که من را می‌شناسد و ناسلامتی خواهرزاده او هستم، و انگار نه انگار که سابقه‌اشناسایی بین ما وجود دارد! در آن لحظات اصلاً از فکر امام بیرون آمده بودم و همه

هم و هم‌تم متوجه ساختن لنگرانی به سوی خود بود، اما دریغ از یک توجه و نگاه! برخلاف انتظار، هر چه به آقا ابراز احساسات کردم به روی مبارکشان! نیاوردند که نیاوردند! دوستانم نیز همه هاج و واج مانده بودند که این چه رفتاری است؟!

به هر حال دست آیت‌الله خمینی را بوسیدیم و آقای لنگرانی هم که اصلاً ما را تحویل نگرفت و بیرون آمدیم و به تهران بازگشتیم. من خیلی افسرده شده بودم که این چه کاری بود آقا با ما کرد؟!

چندی بعد، در تهران خدمت آقای لنگرانی رسیدم و اعتراض کردم که، آقا، شما چطور آنجا آن جور با ما برخورد کردید؟ مگر ما را ندیدید؟ گفتند: چرا، دیدم. گفتم: پس چطور...؟! گفتند:

— پسر جان! تو عقلت نمی‌رسد؛ اگر من به تو اظهار آشنایی می‌کردم و از تو و دوستان نزد آیت‌الله خمینی تعریف می‌کردم طبعاً آقای خمینی توجه و عنایت خاصی نسبت به شماها ابراز می‌داشت. آن وقت، با آن همه مأموری که از سوی سازمان امنیت در آنجا حضور داشت و افراد به ویژه جوانها را می‌پایید، فکر نمی‌کنی که تو و دوستان را نشان می‌کردند و سپس تعقیب می‌نمودند و حتی دبیرستانی را که آنجا درس می‌خوانید پیدا می‌کردند و تمام روابطشان را کشف می‌کردند و نهایتاً هزار جور مزاحمت برایشان فراهم می‌ساختند؟ اینها با من که کاری نمی‌توانند بکنند، اما برای شما هزار مشکل ممکن بود فراهم بیاورند.

که دیدم آقا درست می‌گوید و با همان بی‌اعتنایی حساب شده خود نسبت به من و دوستانم چه بلاهایی را از ما دفع کرده است.

این خاطره را نیز بد نیست از ایام زندان ۱۵ خرداد ایشان برایتان بگویم. چنانکه گفتم، آقای لنگرانی را روز ۱۶ خرداد دستگیر کردند و به زندان شهربانی (محل کمیته مشترک «ضد خرابکاری»، واقع در پشت آگاهی سابق تهران) بردند. اولین چیزی که آقا از ما خواستند رختخواب بود، که مرحوم کیاعلی کیا برای ایشان برد. بعد از چند روز، آقا را به باشگاه سازمان امنیت در سه راه ضرابخانه (پشت کاخ جوانان سابق) منتقل ساختند و نزدیک دو ماه و نیم آنجا بازداشت بودند تا آزاد شدند. در این مدت، تنها کسی که می‌توانست به دیدار ایشان برود من و مادرم بودیم. هر نوبت که خدمتشان می‌رسیدیم، در خلال احوالپرسی و صحبت‌های متفرقه معمولی، به طور درگوشی، اخبار روز را از ما می‌گرفتند. یادم می‌آید از همان نخستین دیدار، در حالی که با ما با صدای بلند احوالپرسی می‌کردند اشاره به زیر میز و جاهای دیگر کردند و با حرکت سر و دست

رسانند که اینجاها ممکن است میکروفون کار گذاشته باشند و صداها ضبط شود؛ شما حرفهای معمولی را با صدای بلند بگویید ولی اخبار و مسائل سیاسی را بی سروصدا و در گوشی مطرح کنید؛ و با قضیه قم و زندان، به ما آموختند که شرط پیروزی در مبارزه، حفظ اسرار و استتار در رفتار است.

۱۰. آقای حسین شاه حسینی، در مصاحبه پیش گفته، با اشاره به تقلیل سطح فعالیتهای سیاسی لنکرانی در دهه ۳۰ و تشدید آن در دهه ۴۰، و روابط لنکرانی و امام با یکدیگر در جریان نهضت اسلامی روحانیت، اظهار داشتند:

از مدتی قبل از ۱۵ خرداد ۴۲، آشیخ حسین لنکرانی بر مبنای ارتباطی که با روحانیت داشت شروع به فعالیت سیاسی مجدد کرد، و من در زمانی که حضرت آیت الله خمینی از تبعید اول (بعد از پانزدهم خرداد) به قم برگشته بود شخصاً شاهد مبارزات لنکرانی بودم. آن زمان، همه از نقاط مختلف مملکت برای دیدن حضرت آیت الله خمینی به قم می آمدند، ما نیز با گروه جنبه ملی به دیدن ایشان رفتیم. در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام به آقای حاج شیخ حسین لنکرانی برخوردیم. پس از سلام و علیک و احوالپرسی گفت: برای چه به قم آمده اید؟ گفتم: آمده ام خدمت آقا برسم. گفت: با چه کسانی هستی؟ گفتم با علی اشرف خان منوچهری و نصرت الله امینی و برویجه های جنبه ملی هستیم؛ می خواهیم خدمت آقا برای عرض خیرمقدم و تبریک برویم. من پرسیدم: شما کجا هستید؟ گفت: من شبها جلو مقبره حاج شیخ فضل الله نوری می نشیتم.<sup>۱</sup>

۱۱. مرحوم حاج ابوالحسن ابراهیمی، از فعالان سیاسی دهه ۴۰ و مسئولان مسجد ترکهای بازار تهران، و نیز از خصیصین مرحوم علامه امینی، صاحب الغدیر، هستند که از ۱۳۲۸ با آیت الله لنکرانی نیز ارتباط وثیق داشته و زمانی وصی و مباشر امور ایشان بوده اند. ایشان نیز در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۷۳، به چاپ تعداد انبوهی از تصاویر امام توسط لنکرانی در شب ۱۵ خرداد اشاره داشتند که تفصیل اظهارات ایشان در این زمینه را - همراه با نکته های اضافه - در فصل مربوط به کاپیتولاسیون خواهیم آورد.

۱۲. عطف به همین سابقه ارتباط و همکاری لنکرانی و امام در پیشبرد نهضت اسلامی و ضد استبدادی ۱۵ خرداد بود که یکی از ارادتمندان مشترک لنکرانی از قزوین (هاشم حرمعلی؟) در بهار ۴۳ طی نامه ای به وی، آزادی و بازگشت امام خمینی به قم را تبریک گفته از حق عظیم لنکرانی بر خویش و دیگران (به خاطر تشریح حقایق و ارائه

۱. مصاحبه با آقای حسین شاه حسینی راجع به مرحوم آیت الله حسین لنکرانی، مندرج در: مجله تاریخ معاصر ایران، همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

آیة الله  
الشیخ محمد صالح المنجد  
۱۴۲۶

مکتبہ  
الامام ابراہیم ابراہیمی  
العراق  
آیة الله الشرفی العرفی



حضرت علامہ امینی خطاب بہ مرحوم حاج ابوالحسن ابراہیمی

سید

بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام  
بجزوہ کلمہ شریفہ امینی علیہ السلام

عبدالحق

امینی

دستخط علامہ امینی خطاب بہ مرحوم حاج ابوالحسن ابراہیمی



آیت‌الله لنگرانی هنگام بیان خاطرات خویش

از راست: آقای میرزا صادق آقا، حاج ابوالحسن ابراهیمی، رامیان، آیت‌الله لنگرانی، کیاعلی کیا

طریق روشن در این مواقع حساس) سپاسگزاری کرد:

۲۳/۱/۲۲

به دل ملولم از دوری و مفارقت

ولی خلاصه جان، خاک آستانه توست

حضور محترم حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای شیخ حسین لنگرانی ضمن تجدید مراتب اخلاص، رجعت یرممنت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی را به قم، که به سلامت نزول اجلال فرموده‌اند، به محضر عالی تبریکات فائقه معروض می‌دارم و از درگاه خداوند قادر متعال مسئلت می‌نمایم که ظل مبارک حضرت آیت‌الله خمینی را که امروزه مرجع منحصر به فرد عالم تشیع می‌باشند و همچنین حضرت مستطاب عالی را، بر رؤس شیعیان مستدام و پاینده بدارد.

بدیهی است که بر حسب سنت لایتغیر الهی، هرگز جمال عظیم‌المثال حق و حقیقت در پس پرده‌های تیره جاه‌طلبی‌ها و تردیدها و اغراض آلوده همواره مستور و محجوب نمی‌ماند و بالاخره به مصداق (جاء الحق و زهق الباطل...) حقیقت و واقعیت، آن طوری که بود، روشن و مبرهن گردید؛ ولی باید اذعان کنم و همه هم باید التفات داشته باشند که حضرت مستطاب عالی همواره و مخصوصاً در این





مواقع حسّاس، با تشریح حقایق و ارائه طریق و روشن کردن اذهان که منتهی به شاهره سعادت دارین و توفیق نامتناهی بود حق بزرگی بر ذمه برادران دینی داشته و عموم چاکران و ارادتمندان و علاقه‌مندان و جویندگان حقیقت و واقعیت را مرهون مبنی خود قرار داده‌اید.

سلامت و عمر طولانی و عزت مستدام و بیش از پیش جهت حضرت آیت‌الله خمینی و حضرت اشرف امجد عالی از درگاه باری تعالی از صمیم قلب آرزو مندم و امیدوارم که در مواقع مقتضی، از ذکر دعای خیر که خیلی خود را محتاج آن می‌بینم فراموشم نخواهید فرمود.

با تقدیم احترامات، امضا.<sup>۱</sup>

#### د) کوشش برای «رفع اختلافها» و «اتحاد نیروها» (پاییز ۴۲ - تابستان ۴۳)

در تاریخ ۱۹ آذر ۴۲، مأمور ویژه ساواک در گزارش «خیلی محرمانه» خود نوشت: «اخیراً حسین لنگرانی به‌طور خصوصی اظهار نموده که ما مشغول اقداماتی هستیم تا وضع سابق روحانیت را در ایران به وجود آوریم».<sup>۲</sup>

حاج هاشم لنگرانی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۳ اظهار داشتند:

چندی پس از آزادی امام از زندان ۱۵ خرداد و بازگشتشان به قم، روزی به اتفاق آقای لنگرانی و کیاعلی کیا به قم رفتیم. آن زمان، مشکلاتی در روابط میان امام و آیت‌الله شریعتمداری بروز کرده بود که در آن شرایط به انسجام و اتحاد صفوف نهضت لطمه می‌زد و آقای لنگرانی به التیام می‌کوشید. امام اصرار زیادی داشت که آقای لنگرانی ناهار را در منزل ایشان صرف کند و فرمود من با شما کار دارم، ولی لنگرانی - به منظور زحمت ندادن به امام - دعوت منزل آیت‌الله فاضل را بهانه کرد و گفت عصر به خدمتتان برمی‌گردم. ظهر به منزل آقای فاضل رفتیم و ناهار را در خانه او که سخت فقیرانه می‌نمود صرف کردیم. پس از آن نیز در مدت چند روزی که در قم ماندیم، آقای لنگرانی معمولاً در همان خانه اقامت داشت. به هر روی، طی این مدت، آقای لنگرانی صبح و عصر (به‌طور خصوصی و بدون حضور ما) به کرات با امام و آقای شریعتمداری مذاکرات پیاپی چند ساعته داشت. یادم هست یک روز که خدمت امام بودیم، صحبت آقای فاضل و تنگدستی ایشان پیش آمد و امام فرمودند در نظر دارم چیزی به ایشان بدهم. مرحوم لنگرانی، برای تشویق و تحریک امام به

۱. هویت نویسنده نام، و نیز اسم دقیق او، مناسبانه بر این جانب معلوم نشد و اگر کسی در این زمینه ما را راهنمایی کند ممنون خواهیم شد.

۲. پرونده لنگرانی در ساواک، ج ۱، کد ۱۰۳۰۱، ص ۱۰۴ و نیز ج ۱، کد ۱۰۳۰۳، ص ۳۰.

این امر، گفت: بله آقا، در این چند روزی که من در قم بودم و دائماً با شما و آقای شریعتمداری صحبت می‌کردم، آقای فاضل از روابطشان با آقای شریعتمداری بهره گرفتند و خیلی کمک دادند. مصلحت در این است که به ایشان کمکی شود. امام ناگهان حرف خود را پس گرفتند و با لحنی قاطع گفتند: آقا، من روی «مصلحت» عمل نمی‌کنم. چیزی به ایشان نمی‌دهم!

تصور امام ظاهراً از کلام لنگرانی این بود که کمک امام به آقای فاضل وی را به طرفداری بیشتر از امام سوق خواهد داد و این امر - با توجه به موقعیت حوزوی آقای فاضل - به نفع مرجعیت امام خواهد بود. لذا با جدیت حرف خود را پس گرفتند و گفتند: من کمکی به ایشان نمی‌کنم! چون این کمک، به ملاحظه سود و زیان شخصی خواهد بود نه وظیفه و تکلیف شرعی. و هرچه پس از آن آقای لنگرانی اصرار کرد که: آقا، من نظری نداشتم؛ آقا، من اشتباه کردم، امام نپذیرفت.

نکته جالب دیگری که در آن سفر از امام شاهد بودیم این بود که یک روز، در جلسه عمومی، فردی آمد و با آب و تاب، شعری را خواند که سرشار از مدح و تعریف امام بود. هنوز اشعار وی به پایان نرسیده بود که یکی از حضار گفت: آقا، برای این گونه اشعار، صله نمی‌دهد، ها! و خود امام نیز به سراینده اشعار گفت: خیلی خوب، آقا، بس است دیگر! و با این برخورد، نشان داد که از مدیحه سرایی اشخاص در مورد خود، خوشش نمی‌آید.

سفر مزبور ظاهراً همان سفر چند روزه‌ای است که مرحوم لنگرانی در فاصله ۲-۸ اردیبهشت ۱۳۴۳ برای ایجاد حسن تفاهم میان امام و آیت‌الله شریعتمداری به قم کرده و گزارش آن در پرونده مرحوم لنگرانی در ساواک منعکس می‌باشد. مدیرکل اداره سوم ساواک (مقدم) در نامه خیلی محرمانه مورخ ۱۲ اردیبهشت ۴۳ به رئیس ساواک تهران (مولوی) نوشت: «طبق اطلاع، شیخ حسین لنگرانی اخیراً یک هفته به قم رفته و در منزل خمینی سکنی داشته است. خواهشمند است دستور فرمایید چگونگی را اعلام نمایند».<sup>۱</sup> مولوی از ساواک قم ماجرا را استفسار کرد و در ۱۴ همان ماه به مقدم نوشت: «ساواک قم تلگرافی اطلاع می‌دهد: شیخ حسین لنگرانی به قم آمده و مشغول فعالیت است که بین آقایان خمینی و شریعتمداری حسن تفاهم ایجاد کند. آقای شیرازی این فعالیت را مناسب نمی‌داند و تقاضا دارد تذکرات لازم در تهران به آقای شیخ حسین لنگرانی داده شود».<sup>۲</sup> در سند دیگر باز به امضای مولوی، با اشاره به اینکه «آقای شیخ حسین لنگرانی فعلاً در قم نیست»، خاطرنشان شده است: «در حال حاضر نبایستی

۲. همان: ص ۱۲۶.

۱. همان: ج ۱، کد ۱۰۳۰۱، ص ۱۲۲.

سازش بین خمینی و شریعتمداری به وجود آید، بلکه هرچه ممکن است باید اختلافات آنان را دامن زد. بنابراین فعالیتهای آقای لنکرانی برای نزدیک کردن آنها به یکدیگر مناسب نیست»<sup>۱</sup>.

آیت‌الله شریعتمداری در جریان قیام و کشتار ۱۵ خرداد، از قم به تهران رفت و مدت چهار ماه در آنجا اقامت نمود و پس از آن، با زور و فشار دستگاه به قم برگشت داده شد. وی در ۱۷ مهر ۴۲ (۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۸۳) به مناسبت شروع درس خارج، بیاناتی درباره مهاجرت خود و علمای کشور به قم و اقدامات آنها برای حفظ جان امام خمینی و... ایراد کرد و سخنان خود را با لزوم اصلاح در حوزه علمیه قم، وعده پیگیری امر تا آزادی امام خمینی، و بالاخره خبر بازگشت اجباری خود و آقای میلانی به قم و مشهد، به پایان برد:

البته راجع به حضرت آقای خمینی، همان طور که عرض کردم، اقدامات زیادی شد و زمینه داشت مساعد و نتیجه نزدیک می‌شد؛ ولی بعد سوء تفاهمی به وسیله یکی از مأمورین پیش آمد کرد که آن رشته را موقتاً قطع کرد! ولی امیدواریم که ایشان هم عن‌قرب آزاد شوند و مراجعت کنند و ما هم همان‌طور که در تهران در خصوص ایشان اقدامات می‌کردیم اینجا هم ادامه خواهد داشت... و تا پایان نتیجه، وظیفه شرعی را دنبال می‌کنیم.

یک شب با حضرت آقای میلانی در این فکر بودیم که از مقامات بالا به ما گفته شد که فردا صبح باید بروید، و ما یا ایشان مشاوره کردیم که آیا این اخطار را قبول کنیم یا امتناع نماییم. در شور، به نظر رسید که باید قبول کرد و طور دیگر هم صلاح نیست.

صبح عده‌ای از مأمورین رفتند سراغ آقای میلانی و عده‌ای هم به منزل ما آمدند و همان طور که اطلاع دارید ایشان را اجباراً به مشهد و ما را مجبوراً به قم آوردند!

مرحوم شریعتمداری در خلال صحبت نیز، گریزی به اعلامیه «هیئت مصلحین حوزه علمیه قم» زده و آن را جزئی از تمهیدات رژیم برای مبارزه با علما و حوزه علمیه شمرد.<sup>۲</sup> همچنین در بهمن ۴۲ (عید فطر ۱۳۸۳) به برگزاری نماز عید در مدرسه حجتیه قم پرداخت و در خطبه عید، ضمن انتقاد از اوضاع کشور، از برنامه فرهنگ، حملات

۱. همان، ص ۱۳۰ و نیز صص ۱۳۲-۱۳۴.

۲. به نوشته استاد علی دوانی: هیئت مزبور «عده‌ای بودند که بعدها شناخته شدند. ساوای به آنها ماهانه کمک می‌کرد و هر از چندی اعلامیه‌ای بر ضد امام و آقایان دیگر صادر می‌کردند» (زندگانی زعیم بزرگ عالم شیخ آیت‌الله بروجردی، دوانی، همان، ص ۳۱۹).

مطبوعات به احکام اسلام، و حبس و بازداشت و عاظ و گویندگان دینی در کشور به شدت انتقاد کرد. در پی سخنان وی، «هیئت مصلحین حوزه علمیه قم»، کتابچه‌ای در پاسخ به وی منتشر کرد و او را شخصی «روحانی نما»، «خان»، «مفسد»، صاحب «دست کثیف و آلوده»، وابسته به «جبهه منفور ملی» شمرد و انتقادات وی به برنامه فرهنگ دولت را رد کرد. مناقشات لفظی بین آن مرحوم و به اصطلاح «هیئت مصلحین حوزه علمیه قم» (که به تصریح آقای شریعتمداری وابسته به دستگاه پهلوی بود)، نشان از درگیری رژیم با وی در آن مقطع داشت.

در چنین اوضاع و احوالی بود که لنگرانی یک هفته به قم آمد و (به رغم ناخوشی‌های سیاسی کلی که به مرحوم شریعتمداری داشت) کوشید نقرها و اختلافات موجود میان امام و او را برطرف سازد. از جمله موارد اختلاف میان امام و آقای شریعتمداری، مسئله تأسیس دارالتبلیغ، و طرح اصلاح و تصفیه حوزه علمیه قم، بود که «اصالت» و «مصلحت» پرداختن به این کار در آن مقطع حساس و فتنه‌بار، شدیداً مورد تردید امام و لنگرانی قرار داشت.<sup>۱</sup>

در خرداد ۴۳، لنگرانی سفری به قم کرد. آن روزها وی طرح تشکیل «کنگره اسلامی» را در افکنده بود، که با مخالفت ساواک روبرو شد و بی‌ثمر ماند. به عنوان سابقه امر، باید خاطر نشان ساخت که به گزارش ساواک: حدود ۲۸ شهریور ۴۱، عمادالدین شهیدی (از روحانیان کرج) با آقای سیدکاظم عصار (از دوستان لنگرانی، و استاد مشهور دانشکده معقول و منقول تهران) به گفت‌وگو پرداخت و از تغییر قانون مدنی (که مواد آن، به کوشش امثال شهید مدرس، کاملاً بر مبنای فقه اسلامی تنظیم شده بود) توسط دادگستری اظهار نگرانی کرد. آقای عصار در پاسخ اظهار داشت احتمال می‌رود یک کنگره اسلامی از سوی روحانیت در کشور برای بحث درباره قوانین ضداسلامی موجود و پیشنهاد اصلاح آنها به دولت تشکیل شود. وی سپس از شهیدی خواست دو روحانی بانفوذ کرج (لنگرانی و سیدحسین مدرس یزدی) را برای شرکت در کنگره مزبور به جامعه روحانیت معرفی کند.<sup>۲</sup>

مسبق به این امر بود که لنگرانی در سفر خردادماه خود به قم، پیشنهاد مزبور را با علما در میان گذاشت. ساواک تهران در تاریخ ۱۹ خرداد ۴۳، به مدیر کل اداره سوم خاطر نشان کرد: ساواک قم گزارش می‌دهد... تصور نمی‌رود نیت باطنی شیخ حسین لنگرانی،

۱. گفتنی است که مرحوم شریعتمداری در ۱۱ اردیبهشت ۴۳ (عید غدیر ۱۳۸۳) کلنگ بنای ساختمان دارالتبلیغ را در حضور عده‌ای از مردم و طلاب و فضلاء حوزه بر زمین زد و، با این کار، حرف و حدیث‌های بسیاری را بر ضد خود در بین انقلابیون هوادار امام برانگیخت، که باید در فرصتی دیگر بدان پرداخت.

۲. پرونده لنگرانی در ساواک، کد ۱۰۳۶، ص ۲۳.

قصد التیام بین روحانیون و دولت، و حفظ آرامش باشد؛ زیرا پیشنهاد نموده کنگره اسلامی تشکیل شود. چنانچه فرض شود قصد او از تشکیل این کنگره اجرای منویات دولتها در کنگره اسلامی باشد باز هم تشکیل چنین کنگره‌ای اشکالات جدیدی برای دولتها به وجود خواهد آورد که به شرح زیر خلاصه می‌شود:

۱. ایجاد هماهنگی بین روحانیون کشور و اجرای سریع‌تر نظریات آنها که از کنگره اعلام خواهد شد.
۲. معلوم نیست گردانندگان کنگره پس از تشکیل بتوانند یا بخواهند نظریات دولت را عمل نمایند.
۳. ممکن است با تکیه به قانون اساسی و سایر قوانین، کنگره اسلامی تقاضا نمایند عده‌ای از علما در مجلس شورا برونند که ناظر قوانین باشند.
۴. اگر کنگره اسلامی مدتی معاشات کند و وجود خود را تثبیت نماید و سپس تغییر رویه دهد انحلال آن مشکل است.
۵. اصولاً جمعیت متفرقی را متشکل کردن، شاید به مصلحت نباشد...<sup>۱</sup>

نامه آیت‌الله فاضل لنکرانی (دوست و هم‌بحث حاج آقامصطفی) در ۲۳ خرداد ۴۳ از قم به لنکرانی، که متن آن قبلاً گذشت (رک، سند شماره ۱۵) نشان‌دهنده نفوذ و مقبولیت آراء و نظریات اصلاحی لنکرانی در آن زمان در بین فضلاء حوزه علمیه قم بود؛ و این امر، طبعاً، حساسیت ساواک نسبت به لنکرانی را دو چندان می‌ساخت.

در ۲۱ تیر ۴۳، مقدم (مدیر کل اداره سوم ساواک) به رئیس ساواک تهران نوشت:  
 ۱. به ساواک تهران ابلاغ شود که مراقبت کامل از اعمال و رفتار شیخ حسین لنکرانی بنمایند. ضمناً به نحو مقتضی از پیشرفت کار وی جلوگیری به عمل آید ۲. بخش ۳۲۱ بیوگرافی کامل شیخ حسین لنکرانی را تهیه و ارائه دهد.<sup>۲</sup>

در تاریخ ۸ مرداد ۴۳، دستور مقدم به رؤسای ساواک تهران و قم (مبنی بر مراقبت از کلیه اعمال و رفتار لنکرانی و جلوگیری از پیشرفت کار او به نحو مقتضی) تکرار شد و ۱۳ آن ماه رئیس بخش امور اجتماعی ساواک طی نامه‌ای محرمانه به رئیس ساواک کرج، همین دستور را عیناً ابلاغ کرد.<sup>۳</sup>

در تابستان سال ۱۳۴۳، لنکرانی بیمار شد و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شد. در تهران آن روز، مسلماً، بیمارستانهای بهتر و مجهزتری یافت می‌شد که لنکرانی در آنها

۱. همان‌ج ۱، کد ۱۰۳/۱، ص ۱۳۱ (ظاهراً سند ناقص است).

۲. همان: کد ۱۰۳/۱، ص ۱۳۳ و نیز ۱۳۴.

۳. همان: کد ۱۰۳/۶، ص ۳۶.

بستری شود. علت انتخاب بیمارستان فیروزآبادی، تعلق خاطر شدیدی بود که لنگرانی به مؤسس عالیقدر آن (مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی، یار و هم‌مرزم دیرین لنگرانی) داشت.

لنگرانی پس از بهبود، کسانی را نزد مراجع مبارز وقت فرستاد و آنها را به پایداری و مقاومت در برابر دستگاه فرا خواند. آنان نیز، ضمن دعا برای سلامت وی، بر ادامه مبارزه تأکید کردند. آقای مسعود لنگرانی - که در حدود نیمه مهر ۴۳، حامل پیام لنگرانی برای مراجع مبارز مشهد (آقایان میلانی و قمی و...) بوده است - ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

مرحوم آقا در حدود سال ۱۳۲۳ بیمار و در بیمارستان فیروزآبادی بستری گردیدند. علت انتخاب بیمارستان یادشده، علاقه خاص آن مرحوم به یار و هم‌مرزم دیرینشان شخص آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی بود، وگرنه چنانکه امام نیز در یکی از نامه‌های خود به لنگرانی در همان ایام تذکر داده بود، بیمارستان مجهزتر و بهتری نیز در تهران یافت می‌شد که در آنجا تحت مداوا قرار گیرند. باری، ایشان پس از مرخص شدن از بیمارستان، به من مأموریت دادند که نزد آیات عظام میلانی و قمی و شیرازی در مشهد بروم و پیام ایشان را که بر روی کارت نوشته و در پاکتی سر بسته گذاشته بودند به آنها برسانم. من به مشهد رفتم و وارد منزل آیت‌الله میلانی شدم. مجلس ایشان مملو از آقایان علما و روحانیان بود و مباحث علمی دینی رواج داشت. ابهت آن مجلس که، به اصطلاح، علمایی بود مرا، که جوان بودم و با این گونه مجالس چندان آشنایی و انس نداشتم، گرفت. علاوه بر این شخص آیت‌الله را دقیقاً در میان جمع تشخیص نمی‌دادم. دقایقی چند در گوشه‌ای نشستم و سپس از بغل دستی سؤال کردم من حامل نامه‌ای برای آیت‌الله میلانی هستم؛ چه باید بکنم؟ گفت: هیچ، می‌روی و به دستشان می‌دهی، و با این سخن من برخاسته و در حالی که خجالت می‌کشیدم نزد ایشان رفتم و سلام کردم و پاکت را به دست ایشان داده نشستم و گفتم: من خواهرزاده آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی هستم و این پاکت مربوط به ایشان است. آیت‌الله میلانی، با شنیدن نام مرحوم لنگرانی، مرا مورد تعقد خاص قرار دادند و خیلی گرم از من احوالپرسی کردند و ضمن تعریف زیاد از مرحوم لنگرانی، حال و سلامت وی را جووا شدند. به طوری که رُعب و هیبت مجلس به کلی از قلب من زایل شد و احساس آرامش و عزت کردم. سپس پرسیدند: شما تا کی در مشهد تشریف دارید؟ گفتم: فعلاً هستم. فرمودند: فردا همین موقع تشریف بیاورید و پاسخ نامه ایشان را بگیرید. روز بعد رفتم و گرفتم. این صحنه، در منزل دو مرجع دیگر - آقای قمی و شیرازی - نیز تکرار شد و همگی با شنیدن نام آقای

لنکرانی، نهایت احترام و تکریم را نسبت به وی معمول داشتند.<sup>۱</sup>

علاوه بر مراجع یادشده، آیات عظام خمینی و مرعشی نجفی نیز با نوشتن نامه به لنکرانی در همان ایام، جویای سلامتی وی شده و شفای عاجل او را از درگاه الهی خواستار شدند. امام خمینی در نامه به لنکرانی مرقوم داشت:

بسم الله الرحمن الرحيم.

به عرض عالی می‌رساند: پیوسته جویای حال جناب عالی بوده‌ام و از دعا غفلت نداشته‌ام و ندارم. امید است ان‌شاءالله تعالی خداوند شفاء عاجل عنایت فرماید.

نمی‌دانم محذور رفتن به بیمارستان چیست؟ گمان می‌کنم در یک بیمارستان مجهزی بهتر بشود رسیدگی نمود. در هر صورت از سلامت خودتان مستحضرم فرمایید، و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. روح الله الموسوی الخمينی.

#### ه) لنکرانی، امام، و کاپیتولاسیون (مهر و آبان ۴۳)

در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۴۳ لایحه کاپیتولاسیون (قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیتها و معافیتهای قراردادی بین المللی وین) که توسط دولت منصور به مجلس سنا تقدیم شده بود، در سنا به تصویب رسید. در ۲۱ مهر همان سال، اکثریت مرعوب و مجذوب مجلس شورا نیز بر لایحه مزبور مُهر تأیید زد. آن روزها، چنانکه گفتیم، خانه لنکرانی در تهران و کرج پایگاه مبارزه با رژیم محسوب می‌شد و محل تردد مبارزان (از هر گروه و دسته) بود، به طوری که - چنانکه دیدیم - در تیر و مرداد ۴۳، به طور مکرر به رؤسای ساواک تهران و قم و کرج دستور داده شد که تمامی اعمال لنکرانی را زیر نظر داشته باشند و، به نحو مقتضی، جلوی پیشرفت کار او را بگیرند.

به گفته شاهدان عینی: پس از تصویب کاپیتولاسیون در مجلسین، آیت‌الله مجتهدی

۱. آیت‌الله قمی در نامه به لنکرانی از مشهد نوشتند: «ان‌شاءالله به کلی رفع کسالت شده... و، با کمال استقامت مزاج، در ترویج دین و ایفاء به وظائف مذهبی در راه نیل به اهداف مقدسه، مؤید و مسدد باشید». آیت‌الله میلانی از کسالت لنکرانی اظهار تأسف نموده و بهبود و عافیت کامل وی را از درگاه الهی خواستار شدند و از لنکرانی در خواست کردند که برای عافیت امور دنیا و آخرت ایشان دعا کنند. در نامه دیگر آوردند: «بدیهی است در نگهداری شهادت روحی امت اسلامی و در تشکیل اجتماعات متعدد اهل ایمان و با احساس گرم اسلامی که دور هم باشند، وحدت کلمه داشته باشند و با هم مأنوس باشند و در مواقع احتیاج و گرفتاری به همدیگر کمک کنند، اهتمام خواهید فرمود؛ ولی باید رعایت شود که افراد هر اجتماعی به عدد جمع قلّه باشند و سابقه احوالشان معلوم باشد».



خطبہ مطاب علم الامام حجۃ الاسلام آغا حاج شیخ حسین لکرائی دہشتہ

بسم اللہ تعالیٰ

سیدم و کتب وافر تقدیم ہونے در این آستان قدر با فروع دعوات یار آور و امید و ازم  
 پیوستہ در کمال صحت و عافیت و قرین موجبات آسائش و حر و صبر علیہ مورد توجہ  
 شاد و کجاہ علیہ اینسانی و مطابقت ہر وقت  
 بعد سے حضرت بقیۃ اللہ را در افاضانہ ہمیشہ دلگاہت برینہ و عاطفہ  
 برسیدہ جناب آقا رسو دانا پر جب نندیر و شکر گوئی کردید و اظہار از  
 جہان عالم برتر تراز و نامتف و دعا کنیم خداوند متعال بزود بر وجود و عافیت  
 عنایت فرمید و نعمت و جوع عالم را مستدام بدارد۔ نیز لکم سلامم صدارہ  
 مستدیم برابر عافیت اور دنیا و آخرت دعا فرماید کہ ہمیشہ در کمال صحت و ازم  
 غفرہ

نامه آیت اللہ میلانی بہ آیت اللہ لکرائی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 در روزی غفلت نموده ام هنگام برپایی این مجلس  
 در اردیبهشت ماه جاریت زودتر نیوانم نمیدانستم  
 بر مارت رحمت گلایه کنی بابتی که  
 بفرستید رسید که خوف من در مارت رسید  
 ستمش از من رسیده و در مارت رسید  
 بسم الله الرحمن الرحيم

نامه امام به آیت الله لنگرانی

تبریزی که توسط عموزاده هایش در مجلس از تصویب لایحه کاپیتولاسیون مطلع شده بود در باغ کرج لنگرانی امام را در جریان امر قرار داد و امام، با اندوه شدید از این رویداد تلخ، به قم رفت و منتظر ماند تا صورت مذاکرات مجلس و متن مصوبه از تهران به دستش برسد. متن مذاکرات از سوی لنگرانی تهیه و (ظاهراً توسط شهید عراقی) به حضور امام تقدیم شد و ایشان در ۴ آبان ۴۳ نطق کوبنده و مشهور خویش بر ضد کاپیتولاسیون، شاه و رئیس جمهور آمریکا را در مسجد اعظم قم ایراد کرد. سخنان امام توسط آقای حسین بنکدار (از یاران و همزمان لنگرانی) بر روی نوار کاتریج ضبط و به دست لنگرانی رسانیده شد و لنگرانی پس از استماع، دستور داد افراد مختلف مردم، گروه گروه، توسط مبارزان به خانه‌ها دعوت شوند و به سخنان امام گوش دهند و از مفاد آن مطلع گردند. پیرو آن سخنرانی، رژیم در نیمه شب ۱۳ آبان ۴۳، به منزل امام در قم

یورش برد و او را دستگیر و به ترکیه تبعید کرد.

ذیلاً به اظهارات چند تن از مبارزان که شاهد همکاری امام و لنگرانی بر ضد کاپیتولاسیون بوده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱. مرحوم حاج ابوالحسن ابراهیمی، که به سوابق مبارزات سیاسی و روابط دیرین وی با علامه امینی (صاحب‌الغدیر) و آیت‌الله لنگرانی قبلاً اشاره کردیم، در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۷۳، از سابقه دیرین آشنایی و ارادت خود با مرحوم لنگرانی سخن گفتند: آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی، آن گونه که دیدیم و شنیدیم، به هر کس که در اثر بهره‌مندی از مکتب امام صادق علیه‌السلام و تأسی به حضرت مولی‌الکونین اباعبدالله الحسین علیه‌السلام رایحه‌ای از آزادمردی و آزادزیستی استشمام کرده بود علاقه داشت. این گونه کسان، همواره گرد شیخ پرسه زده، به خانه‌اش می‌آمدند و از وجودش نور می‌گرفتند. برای نمونه می‌توان از شهید نواب صفوی و یاران فداکارش یاد کرد که منزل لنگرانی ملجأ و پایگاه آنها بود و می‌توان گفت اکثر کسانی که در راه پیشبرد آزادی و استقلال قدم بر می‌داشتند، به نحوی، از این مرد بزرگ الهام می‌گرفتند...

در سالی که مجلس شورا و سنا قانون ننگین کاپیتولاسیون و مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی را تصویب کرد مرحوم امام در کرج مهمان آقای لنگرانی بودند و ما هم در خدمتشان بودیم و می‌دیدیم که امام چه محبت‌هایی به این مرد بزرگ اظهار می‌کنند و متقابلاً ایشان نیز چه ارادت‌هایی به امام می‌ورزند. در سال ۴۲ زمانی که امام از حصر ۱۵ خرداد آزاد شده به قم رفتند ما به اتفاق شهید قاضی طباطبایی و چند تن دیگر به زیارتشان در آن شهر رفتیم<sup>۱</sup> و پس از بازگشت ما، آقای لنگرانی برای دیدار با امام به قم مشرف شدند و حتی امام رحمة الله علیه در اتاق خواب خودشان از وی

۱. در ایام حبس و حصر امام در تهران، آقای شیخ حسن نوری همدانی (برادر آقای حسین نوری همدانی) بین آقایان قم و امام، رابط بود. نامه‌هایی را که از خارج کشور برای امام می‌آمد، و حنبه سیاسی نداشت، می‌آورد در زندان و به امام می‌داد و پاسخ آنها را دریافت می‌کرد و به صاحبان آنها می‌رساند. و این عمل هر هفته تکرار می‌شد. روزی که امام آزاد شده بود، آقای نوری نزد ما آمد و گفت: من نامه‌ها را به زندان بردم ولی از من نگرفتند. من خیال کردم که مأمور، بدجنسی می‌کند، ولی بعداً به مدرسه مروی که رفتم طلبه‌هایی که از قم آمده بودند گفتند امام را دینسب بایک ماشین سواری سیاه و دو تا جیب به قم بازگردانده‌اند. این بود که ساعت ۱۱ آن روز همراه شیخ حسن آقا از تهران به سمت قم حرکت کردیم و به خدمت امام رسیدیم. آقای نوری که در قم ساکن بودند ماندند و من شب به تهران بازگشتم. آقای آقا سید محمدعلی قاضی طباطبایی، که آن زمان در تهران تحت نظر بودند، به من لطف خاصی داشتند و من هم خدمتشان ارادت داشتم. پس از بازگشت من به تهران، ایشان همان شبانه به من تلفن زده و گله کردند که چرا آزادی آقا را به من اطلاع ندادید و تنها به قم رفتید؟ گفتم: والله، آزادی آقا مرا هول زده کرد، به طوری که همه چیز از یادم رفت و عذر می‌خواهم. فرمودند فردا برویم قم، گفتم به چشم. فردا به قم رفتیم و ما را سه روز آنجا نگهداشتند.

پذیرایی می‌کردند، و این نشان می‌داد که امام چقدر به این مرد علاقه دارند. در عشقِ وافر مرحوم لنکرانی به امام و حمایت از مبارزه انقلابی وی بر ضد رژیم جانی پهلوی، همین بس که، در جریان قیام ۱۵ خرداد، شبی که فردای آن قرار بود دسته‌ها از مدرسه حاج ابوالفتح تهران (واقع در میدان قیام کنونی) به سمت دانشگاه بروند و بر ضد دولت تظاهرات کنند، این مرد تا صبح فعالیت نمود و تصویر امام را در چند چاپخانه با تیراژی بسیار وسیع به چاپ رساند و توسط دوستانش به فرد فرد تظاهرکنندگان داد به طوری که کثرت تعداد تصاویر در دست مردم، مورد تعجب همگان شد. در واقع، هیچ کس باور نمی‌کرد چاپ و نشر این همه تصویر از رهبر انقلاب میان تظاهرکنندگان، کار یک نفر - آن هم لنکرانی پیر - باشد و برخی حتی می‌پنداشتند چنین کاری، با این دامنه و وسعت، باید کار خود دستگاه باشد! در حالی که ما می‌دانستیم کار شیخ است و این مرد، با وجود کهولت سن، بگفته کار صد پهلوان را می‌کند.

حقیر از جناب ابراهیمی پرسیدم: در ماجرای سخنرانی امام بر ضد کاپیتولاسیون، معروف است که متن مذاکرات مجلس راجع به لایحه مزبور توسط مرحوم لنکرانی تهیه و به قم ارسال شده است، آیا درست است؟ آقای ابراهیمی صحت مطلب را تصدیق کرده و توضیح دادند:

مرحوم آیت‌الله آقامیرزا عبدالله آقا مجتهدی، از علمای بزرگ تبریز بود که با امام و آقای لنکرانی مراد داشت. دو تن از پسر عموهای آقای مجتهدی در مجلس حضور داشتند و به ایشان خبر دادند که یک چنین چیزی در مجلس تصویب شده است. آقای مجتهدی از تبریز به قم رفتند، سپس به دیدار امام در باغ کرج آقای لنکرانی آمدند. در باغ مزبور، هفت هشت ده تا اتاق کنار هم ساخته شده بود که آخرین آنها مخصوص استراحت امام بود و ایشان، گاه به تنهایی و گاه در جمع و با ما، غذا صرف می‌کردند و دیدارهای خصوصی با ایشان نیز در همان اتاق انجام می‌گرفت. مرحوم مجتهدی نزد امام رفتند و، به طور خصوصی، مدتی با ایشان صحبت کردند و آن روز را هم ماندند. سپس خداحافظی کرده از طریق تهران روانه تبریز شدند.<sup>۱</sup>

۱. در تأیید اظهارات فوق، می‌توان به این بخش از خاطرات آیت‌الله مستظری (ص ۲۴۸) اشاره کرد که می‌نویسد: «یک شب من و آقای خزعلی، دوتایی، رفتیم پیش امام، راجع به مسائل انقلاب صحبت بود و کارهایی که رژیم می‌کند. یکدفعه دیدم آیت‌الله خمینی گفتند: مسئله تازه‌ای که هست این است که اینها و امی می‌خواهند بگیرند دویست میلیون دلار، و آمریکاییها شرط کرده‌اند که مستشاران نظامی آمریکا در ایران باید ←

امام آن ایام کسالت داشتند و تحت نظارت پزشک به سر می‌بردند. کسالت وی شدت گرفت و دکتر به بالین او آمد و داروهایی تجویز کرد. پس از بیرون آمدن، ما حال امام را از دکتر جوینا شدیم و او گفت: نمی‌دانم، گویا خبر ناگواری به آفاده‌اند که امروز خیلی ناراحت‌اند و حالشان عادی نیست. بعداً فهمیدیم که آقای مجتهدی، امام را در جریان تصویب کاپیتولاسیون قرار داده بودند و ناراحتی شدید ایشان از همان جاست.<sup>۱</sup>

ماجرای فوق، ضمناً یادآور ماجرای دیگری است که در زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی رخ داده بود و به نقش دلسوزانه و اصلاحگرانه «مثلث» لنگرانی، مجتهدی و امام مربوط می‌شود و پیش از این، از آن یاد کردیم.

۲. آقای حاج احمد شهاب، از فعالان سیاسی دهه ۵۰-۳۰ و از اعضای دیرین جمعیت فداییان اسلام و هیئت مؤتلفه،<sup>۲</sup> در تاریخ ۶ اردیبهشت ۱۳۷۳ اظهار داشتند: ما با آقای لنگرانی در زمانی که ایشان در خانه جنب کوچه قورخانه (روبه‌روی مؤسسه اطلاعات، در خیابان خیام) ساکن بودند رفت و آمد داشتیم. بعداً شنیدیم که حضرت آیت‌الله العظمی خمینی چند ماه دچار کسالت شده و در منزل آقای لنگرانی در کرج اقامت داشته‌اند. در جریان قیام بر ضد لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی (که به انگیزه‌های ضد اسلامی، از سوی دولت غلام به مجلس داده شده بود) ما به دستور حضرت امام به منزل آقای لنگرانی رفتیم، چون ایشان از نظر سن و مبارزه، بر دیگران مقدم بود و با تمام وکلا و وزرا و شخصیت‌های سیاسی ارتباط

→ مصونیت سیاسی داشته باشند و این خیلی چیز بدی است. بعد ایشان گفتند معمولاً همیشه قوانین، اول در مجلس (شورا) تصویب می‌شد بعد می‌رفت به مجلس سنا. ولی این دفعه برعکس کرده‌اند. آمده‌اند شب در مجلس، حدود شصت سناتور را حاضر کرده‌اند و گفته‌اند اعلی حضرت امر کرده این لایحه تصویب بشود. و این پول را گرفته‌اند که بیشتر صرف مخارج نظامی بکنند و قرض گذاشته‌اند که ظرف ده سال به تدریج سیصد میلیون دلار پس بدهند. آقای خمینی گفتند یکی از سناتورها مثل لایحه را که قرار شده موضوع را ملحق کند به «قرارداد وین» یا جزوه قرارداد وین برای من فرستاده و این خیلی مسئله مهم و تازه‌ای است و ممکن است دشمنان را بند کنند...».

۱. امام، خود، نطق کوبنده‌شان بر ضد کاپیتولاسیون (۴ آبان ۴۳) را با این جملات آغاز کردند: اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا اِلَيْهِ راجعون. من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزی که مسائل اخیر ایران را شنیدم خوابم کم شده است (گریه حضار)، ناراحت هستم، قلبم در فشار است. من با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم چه وقت مرگ پیش بیاید (گریه شدید حضار). ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند... (بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ص ۷۱۶).

۲. وی در ترویر حسنعلی منصور (نخست وزیر عاقد کاپیتولاسیون) نقش داشت و به همین علت نیز از سوی دادگاه نظامی به ۱۰ سال زندان محکوم شد. رک: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی،

داشت و از اخبار گوناگون مطلع بود. امام می فرمودند: خبر، پیش ایشان، زیاد است. شما به خانه ایشان بروید و تا می توانید از ایشان خبر بگیرید. لذا ما به منزل ایشان می رفتیم و اخبار روز را به دست می آوردیم و به امام منتقل می کردیم. آقای لنگرانی کمک زیادی به لغو لایحه علم دادند. این ارتباط، در زمان تصویب لایحه کاپیتولاسیون نیز تکرار شد. با شهید حاج مهدی عراقی و بعضی افراد دیگر به منزل لنگرانی می رفتیم و از عصر تا پاسی از شب در آنجا می ماندیم تا اگر خبری هست بگیریم و برای امام ببریم.

۳. آقای حسین بنکدار، از هواداران شهید نواب صفوی (در دهه ۳۰) و از انقلابیون فعال دهه های ۴۰-۶۰، و مربوطین با امام و لنگرانی است که در زمان ستمشاهی بارها به زندان افتاد<sup>۱</sup> و پس از پیروزی انقلاب نیز، با قبول مسئولیتهایی چون تصدی شهرداری تهران، مدیریت مسئول روزنامه اطلاعات و غیره خدمات خویش به اسلام و ایران را ادامه داد. ایشان که اکنون - همچون چریکی پیر - با کمال سادگی و وارستگی زندگی می کند، در دوم خرداد ۱۳۷۳ شمسی به این جانب اظهار داشت که، پیش از تبعید امام به ترکیه، از سوی لنگرانی به مشهد رفته، با مرحوم آیت الله میلانی دیدار کرده و نامه ای از مرحوم میلانی به دست امام رسانده است.

آقای بنکدار افزودند:

من با بیشتر آقایان علما و مراجعی که در صحنه مبارزه حضور داشتند (نظیر آیت الله میلانی و آیت الله حاج آقا حسن قمی در مشهد، شهید قاضی طباطبایی در تبریز، مرحوم امام و ربانی شیروازی و منتظری در قم، و حاج شیخ مجتبی و حاج شیخ مرتضی تهرانی و... در تهران) در ارتباط بودم و نقش رابط میان آنان را ایفا می کردم و نامه های آنها را به یکدیگر می رساندم؛ فی المثل، نامه معروف آیت الله میلانی به امام را که قبل از تبعید امام به ترکیه، نوشتند، من به دستور لنگرانی به مشهد رفتم، از

۱. آقای بنکدار در زندان قصر با کسانی چون محمد منتظری و علی عدالت منش همبند بود. در گزارشهای ساواک (مندرج در: پرونده آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی در ساواک، ج ۱، کد ۱۰۳:۱، ص ۳۱۴) می خوانیم که در تاریخ ۴۷:۱۰:۲۶ آقایان لنگرانی، محمدحسین طاهری، حسین کاشانی و شجونی واعظ، به مناسبت آزادی محمد منتظری از زندان، در منزل شهید آیت الله سعیدی با وی دیدار کردند. «در این جلسه شیخ محمد منتظری اظهار داشت آقای بنکدار جوان بسیار خوبی است. این شخص که به تاریخ تسلط دارد در زندان سر ما را گرم می کرد. در این میان، شیخ حسین لنگرانی گفت: مقام آقای لنگرانی [کذا، ظاهر:] بنکدار] و جوانانی که امروز مبارزه می کنند کمتر از کسانی که در صدر اسلام مبارزه کردند و در راه خدا شهید شدند نیست». در مورد آقای بنکدار، همچنین ر.ک: بررسی نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ۳۲۶-۳۲۸؛ هاشمی رفسنجانی - دوران مبارزه، زیر نظر مهندس محسن هاشمی، ص ۶۲۷ و ۷۸۹.

ایشان گرفتیم و به امام رساندم.

در قم با آقایان ربانی شیرازی و منتظری و مطهری و جمعی دیگر ارتباط داشتیم و اعلامیه‌هایی را که تحت عناوین مختلف (مثل «جامعه مدرسین» یا «فضلا» و امثال آن) نوشته می‌شد می‌گرفتم و با بودجه‌ای که تهیه می‌شد به چاپ می‌رساندم. آقای لنگرانی افراد مختلف را تشویق می‌کردند که رهبری امام را بپذیرند. یادم می‌آید یک وقتی نزد آیت‌الله میلانی رفتیم و از ایشان تقاضای رساله کردیم - و قصدمان، ضمناً آزمون تقوا و اخلاص ایشان بود - و آن مرحوم رساله امام را به ما دادند. آقای لنگرانی، علما را به آموختن فن تیراندازی تشویق می‌کردند و در مورد امام می‌گفتند ایشان در تیراندازی خیلی واردند و می‌افزودند که من هم در تیراندازی واردم و سوار بر اسب، زمانی که در حال تاختن بود، هدف را می‌زدم.

در جریان نهضت اسلامی روحانیت، بارها می‌شد که یکی از مراجع اطلاعیه‌ای صادر می‌کردند و آن را برای چاپ به ما می‌سپردند و ما نیز پیش از چاپ و انتشار آن اطلاعیه، آن را نزد لنگرانی می‌بردیم و ایشان اصلاحاتی در آن انجام می‌دادند، مثلاً می‌فرمودند: این مطلب الآن مصلحت نیست چاپ بشود، یا بهتر است این تعبیر را عوض کنید. بعد ما نظر ایشان را به مرجع مزبور اطلاع می‌دادیم و او هم قبول می‌کرد و نهایتاً متن اصلاح شده را چاپ و منتشر می‌کردیم. مراجع مبارز نظیر امام، آیت‌الله نجفی، آیت‌الله قاضی طباطبایی، آیت‌الله قمی و دیگران، با لنگرانی ارتباط داشتند و زمانی که به تهران می‌آمدند با ایشان در تهران یا کرج دیدار می‌کردند و مسائل روز را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌دادند.

در ماجرای کاپیتولاسیون، یادم هست که روز قبل از سخنرانی امام درباره کاپیتولاسیون، ما به قم رفتیم و نزدیک ظهر خدمت امام رسیدیم و ناهار را منزل آقای حاج شیخ علی اصغر مروارید صرف کردیم. شب در قم ماندیم و فردای آن روز، یکی از ضبط‌های گرد خیلی بزرگ (کاتریج) را کرایه کرده و سخنان کوبنده امام بر ضد آمریکا و کاپیتولاسیون را در مسجد اعظم ضبط کردیم. بعد به تهران برگشتیم و نوار را به آقای لنگرانی دادیم. ایشان گوش دادند. آنگاه ما را تشویق کردند که بروید جلسات متعدد تشکیل بدهید و مردم را دعوت کنید بیایند بنشینند و سخنرانی امام را گوش کنند، و ما نیز همین کار را انجام دادیم. سپس نیز متن نوار را پیاده و در تهران چاپ و منتشر کردیم. آن موقع، ما با جمعیت مؤتلفه همکاری می‌کردیم و ضمناً خودمان هم گروهی به نام پان‌اسلامیست داشتیم که نشریه‌ای هم مخفیانه منتشر می‌کرد و اعلامیه امام و مراجع مبارز را در آن درج می‌نمود. اساساً گروه را به نظر امام و آیت‌الله نجفی و لنگرانی رساندیم و از رهنمودها و نظریات آنها بهره بردیم. آقای لنگرانی در جریان مسائل گروه قرار داشتند: من مسائل کلی گروه را خدمت

آقای لنگرانی مطرح می‌کردم و ایشان رهنمود می‌دادند. آقایان حاج آقامهدی عراقی، عسکر اولادی، شهید محمدجواد باهنر، لاجوردی و دیگران نیز کمابیش با لنگرانی ارتباط داشتند و از ارشادات ایشان بهره می‌گرفتند.

لنگرانی با گروه‌های مبارز دیگر هم ارتباط داشت و نسبت به آنها نقش هدایتی و ارشادی ایفا می‌کرد. خود، شاهد بودم که اعضای آن گروه‌ها به منزل ایشان می‌آمدند و از نظریات سیاسی وی بهره می‌جستند... آقای لنگرانی در تمام صحنه‌های مبارزه حضور داشتند و ایجاد حرکت می‌کردند. ایشان معتقد بودند: کسی که زنده است باید در سیاست دخالت کند؛ و آدم دور از سیاست، فردی مرده و فاقد آثار حیات است. وی، همزمان، با التقاطیون و متحجرین می‌جنگید و در حقیقت، آن اسلام ناب محمدی (ص) که حضرت امام می‌گفتند ایشان یکی از پرچمداران بزرگش بود...

سخنان آقای بنکدار، ضمناً دورنمایی از موقعیت و فعالیت مرحوم لنگرانی را در سالهای پس از تبعید امام به ترکیه و عراق ترسیم می‌کند، که در بخشهای بعدی این مقال، به آن می‌پردازیم.

#### اظهارات مریم فیروز راجع به بانو (خواهر آیت‌الله لنگرانی)

پیش از این، از مهمانی امام و آیت‌الله لنگرانی در منزل بانو (یگانه خواهر لنگرانی) یاد کردیم و به این مناسبت، اشاره‌ای به پناهندگی برخی از مخالفان سرسخت رژیم پهلوی (نظیر مریم فیروز و خسرو روزبه) در روزهای سخت و خطرناک پس از ۲۸ مرداد و... داشتیم که بانو، با وجود خطراتی که حضور طولانی آنها در خانه او داشت، و با وجود انتقاداتی که به شیوه و مواضع سیاسی آنان داشت، مقدمشان را در خانه خود پذیرفت و مدتی مدید به گرمی از ایشان پذیرایی کرد.

چنانکه گفتیم، مریم فیروز در کتاب چهره‌های درخشان، که زمان شاه در خارج از کشور منتشر کرد، فصلی موسوم به «بانو» - که شهرت مادر ما بود - گشوده و در آن، اقامت چندساله خود در خانه خواهر مرحوم لنگرانی، و محبت‌ها و پذیرایی‌های گرم و بی‌شائبه بانو و مادر وی را شرح داده است. ذیلاً گزیده کلام فیروز را درباره بانو می‌خوانیم:

چند هفته‌ای بود که حزب توده، غیرقانونی اعلام شده بود... شب است. من در چادر سیاه خود، در خیابانها می‌روم و مردی که لباس او با چادر من خوب می‌خورد مرا رهنمایی می‌کند... پس از اینکه از چند خیابان گذشتیم به در خانه‌ای رسیدیم. او خیلی آشنا در خانه را کوید و از کسی که در را گشود پرسید: بانوی خانه کجاست؟



من در چادر خود پیچیده ایستاده بودم و تماشا می‌کردم. چشم به راهرو دوخته بودم تا کدبانویی را که مرا خواهد پذیرفت ببینم. زن جوان بلند بالایی، چادر نماز بر سر، که کمی هم روی خود را پوشانده بود، از در اتاق بیرون آمد و با صدای گرمی ما را به درون خواند. چشمان سیاه و درخشان او مرا باشگفتی ورننداز<sup>۱</sup> می‌کرد. همراه من، به او آهسته چند کلمه‌ای گفت. گل از گل او شکفت. گرم‌تر و مهربان‌تر صدای او بلند شد:

– بفرمایید تو، چرا ایستاده‌اید؟ خانه خودتان است. به‌به، چه خوب کردید که به دیدن پسر عمویان آمده‌اید. خوش آمدید.

... راهنمای من... رفت و بانو مرا به درون اتاق راهنمایی کرد. در آنجا سه بچه نشسته بودند که بدون کوچک‌ترین شگفتی، مهمان تازه وارد و ناآشنا را تماشا می‌کردند. آنها گویا آموخته بودند که شب و روز، سرزده مهمانهای جوراجور برایشان برسد. بانو... با گرمی جایی را به من نشان داد و رو به دختر بزرگش کرد و دستور داد که برای من چای بیاورد و خود پهلوی من نشست و جویای حال من شد. در این چهره، بیش از هر چیز چشمان درشت سیاه او انسان را می‌کشید... خنده نمکینی، همیشه این چهره را شاد نشان می‌داد... هرگاه بخواهیم از برازندگی و بزرگواری زنی بگوییم، از هر دسته و طبقه‌ای که باشد، می‌گوییم: به راستی، خانم است. بانو هم، به راستی، خانم بود و این نام بانو، برای او ساخته شده بود.

من او را تماشا می‌کردم و می‌خواستم از پس این چهره نمکین و این خنده شیرین و این چشمان درخشان، دل او را ببینم. رنجی بیخود می‌کشیدم؛ زیرا دل او در کف دستش بود و همان آن، با همه زیبایی و بزرگواریش در برابر من پدیدار شد. با خنده‌ای گفت:

– اینجا خانه خودتان است. گویا نام شما خانم اکرمی باشد. بچه‌ها شما را خاله جان خواهند نامید.

... به صدای گرم او گوش می‌دادم. او افزود: دختر بزرگم، گرچه سالی ندارد، برای خود زنی است و من همه چیز را به او می‌گویم و برای او احترام زیاد دارم. رازدار و دلدار است. او تنها خواهد دانست که مهمان ما کیست. اما دست کسی در اینجا به شما نخواهد رسید. این خانه را دستگاه و شهربانی خوب می‌شناسد و گاه بی‌گاه سری اینجا می‌زند و به بازرسی می‌پردازد. ما آنها را و آنها ما را می‌شناسند، اما شما زیر همین کرسی با ما خواهید بود. نگاه زیبایش را به روی من انداخت، خنده‌ای کرد و افزود: میان بچه‌ها و خود ما بُر خواهید خورد و کسی شما را نخواهد شناخت و

۱. در اصل: برانداز.

گذشته از این، مگر نه این است که ما چند سال پیش هفته‌ها با هم در خراسان گذرانیدیم؟

زن سالخورده‌ای با موهای سپید که از زیر چارقدِ دوبر چهره‌اش را گرفته بود از در درآمد. به احترام او برخاستم. مادر بانو بود. او هم آگاه شده بود که چه کسی به خانه آنها شبیخون زده، خونسرد و مهربان، مهمان نواز و گرم، رو به من آمد و خوش آمد گفت.

سالها تازوی که در تهران بودم خانه بانو، خانه من بود. گاه پیش می‌آمد که مدتی به آنجا نمی‌رفتم و گاه هر روز در زیر کرسی او، و همان طور که خود او می‌گفت در میان آنها بر خورده بودم.

دل‌بستگی من روز به روز به بانو زیادتر می‌شد. زنی بزرگوار و فهمیده، زنی باشخصیت و جوانمرد، زنی که اگر زندگی و اجتماع اجازه می‌داد می‌توانست در هر محیط و هر جا شخصیت بارزی بشود، اما زندگی آن روز، او را وادار کرده بود که تنها به کار خانه و بچه داری بپردازد و این را هم تا آنجایی که می‌توانست می‌کوشید که خوب انجام دهد.

به اندازه‌ای به هم نزدیک شده بودیم که هزاران درد دل برای یکدیگر می‌کردیم و گاه بی‌اختیار به سراغ او می‌رفتم که از دیدار او جان تازه بگیرم. زندگی کوچکی داشت و اما چه دل بزرگی و چه نظر بلندی. هرگز از او نشنیدم که ناله‌ای بکند و یا از فشار زندگی بنالد. او می‌کوشید که با همان چیزی که دارد بسازد و زندگی را آن جور که هست ببیند. اما در او تسلیم هم ندیدم. گرچه خود او مستقیماً در جریان مبارزات نبود، اما از نبرد، از جنگ زندگی، هراسی نداشت و آن را جزء زندگی می‌دانست. بستگان او برای او احترام زیادی داشتند و این را خود او با روش انسانی و با بلند همتی به دست آورده بود. هرگز خود را کوچک نمی‌کرد و هرگز از کسی چشم‌داشتی نداشت... او به سیاست وارد بود و از آن هم روگردان نبود. زندگی خانوادگی آنها، با سیاست آمیخته بود.

گاه‌گاه خنده‌ای می‌کرد و از گوشه چشم مرا نگاه می‌کرد و ایرادات خود را به حزب و روش ما و تندروهای ما می‌گفت و چراهای او زیاد بود. با او خیلی روشن می‌توانستم همه چیز را در میان بگذارم. رنجها و دردها، برخوردهایی که در یک حزب، خواهی نخواهی هست و نیروهایی که در یک جنبش وجود دارند. کشش و واکنش این نیروها و این برخوردهاست که جنبشی را به جلو می‌راند و پلیدیایی که با ما و روحیات ما به درون آن کشیده شده در طی سالهای زیاد، با سختی، با درد، با محرومیت و با نبردی بی‌امان، اندک اندک از میان می‌روند و آیا این کار به این زودیها با موفقیت روبه‌رو خواهد شد؟ و آیا ما آن را هرگز به چشم خواهیم دید؟ پاسخ برای این پرسشها نداشتم و ندارم. او گوش می‌داد و باز می‌خندید و آرام و با دلسوزی

می‌گفت: پس شما، هم در اندرونی گرفتارید و هم در بیرونی؟ و پس از آن می‌افزود:  
می‌دانم سخت است، اما امیدوارم که کامیاب شوید.

اگر بانو دردی داشت با همهٔ نزدیکی که میان ما بود می‌کوشید که آن را در دل پنهان دارد. او زنی نبود که حتی برای نزدیک‌ترین دوستانش دل خود را سفره کند و آه و ناله سر دهد و هرگاه از سیمای او پریشانی می‌دیدم و می‌پرسیدم، نگاهش را بر می‌گرداند و می‌گفت:

— خانم اکرمی! تو خود به اندازه‌ای درد در دل داری که دیگر لازم نیست درد من بر آن افزوده شود، گذشته از اینکه این دردها از چیزهای کوچک و روزانه پیش می‌آید و همان طور هم خواهد گذشت. چه کسی است که در زندگی گرفتاری نداشته باشد.

این خانه، خانهٔ عجیبی بود. بیشتر به مهمانخانه شباهت داشت. در آن باز بود و هر کس که آنجا را می‌شناخت به درون آن می‌آمد. مردها می‌رفتند به بالاخانه و ما هم پایین بودیم. مادر بانو و بانو هم پذیرایی می‌کردند. گاه به آشپزخانه می‌دویدم و جویا می‌شدم که آیا کمکی از دست من ساخته است؟ مادر بانو، مرا ورنه می‌کرد، می‌خندید، انبر را از گوشه‌ای برمی‌داشت، دُورادُور خود را نگاه می‌کرد و چنین می‌نمود که به دنبال چیزی است و با صدای بلند می‌گفت: «گرچه‌ها را از آشپزخانه با انبر می‌رانند» و سرش را بلند می‌کرد و با یک دنیا گرمی مرا نگاه می‌کرد و می‌گفت: «خوب! خانم اکرمی، شنیدی! پس خواهش می‌کنم به اتاق بروید» و من هم چاره‌ای نداشتم مگر به اتاق بروم و در گوشه‌ای به کتاب خواندن بپردازم. اما خدا می‌داند تا چه اندازه شرمنده بودم که اجازه نداشتم کمکی بنمایم...

شها که زیر کرسی پهلوی هم نشسته بودیم و بچه‌ها به خواب رفته بودند ساعات زیاد با هم گپ می‌زدیم. هنگامی که من آنجا بودم شوهرش به اتفاق بالا می‌رفت. او از عشقش که شوهرش بود و زندگی گذشته برایم می‌گفت، از بچه‌هایش، از کسانش، از نگرانیهایی که گریبانگیر همه بود. بانو هنگامی که خبر خوشی می‌شنید خندهٔ فشنگی سر می‌داد و رو به بچه‌ها می‌کرد و می‌گفت: «به شادی این خیر دست بزنیم» و همه با هم دست می‌زدند.

بدبختانه در زندگی آن روزها، خیر خوش کم بود و بیشتر ناگواری و بدی بود که به ما هجوم می‌آورد. آنگاه بانو با نگاهش مرا نوازش می‌کرد و تا دم در دنبالم می‌آمد و چشمان زیبایش پر از نگرانی بود و می‌گفت: یادت نرود، اگر توانستی تلفن کن از خودت خبر بده؛ می‌دانی که ما برای تو دل نگرانیم. مادر نازنین و مهربانش سهمی از مهر مادری به من می‌بخشید. آرام، اما نگران، قرآن به دست می‌آمد و دم در مرا از زیر قرآن رد می‌کرد و با صدای پستش [آهسته‌اش] می‌گفت: «این قرآن، نگاهدارت باشد، تو را به خدا سپردم».

۱۳۸۶  
۱۵۰

✓  
پروفسور

۱۳۸۶

مهم  
شماره ۱۷۵ ۵۴ ۱۳۸۶

توسعه و توسعه و انانیتاز فرزند الله نورانی شهید

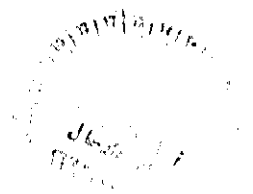
دفتر مستطاب آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی لنگرانی

دامت برکاته

در مصیبت و مشرحومه به ان جناب و عموم با ائمه اندکان تسلیت عرضی

و غیر جنسی و اخذ جزئیات به وسیله امام شهید محمد و طهارت از ما حد

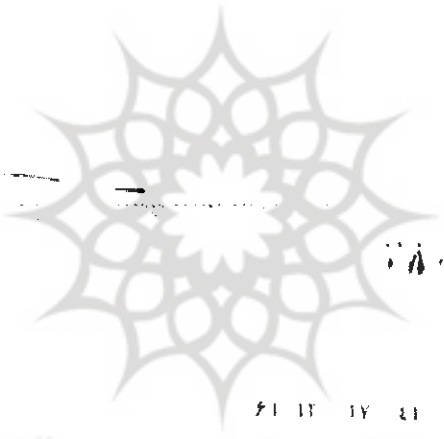
قدس رهبر و مشکلت و بیشتر مدته من دعا  
رتال جامع علوم انسانی  
عما با تدبیر انجمن انجمن انجمن



تلگراف تسلیت آیت الله نجفی مرعشی به آیت الله لنگرانی به جهت فوت بانو

مجلس  
موسسه

شماره دوم



قم تهران ۱۱۱ ۴۱ ۱۷ ۱۲ ۶۱

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
دفتر راه ارتباطی کربه سعید شیخ‌نوری اله‌شوری مشرف آیت‌الله امام خمینی

پرتال جامع علوم انسانی  
حسین لنگرانی دام بركاته الطاهر علیکم ورحمت الله وبرکاته

در قاجحه رارده انجساب راضلعت تقديم ميدارم انالله رانا الله وراجعون

ادام الله عزكم محمد بهر المعدي الحسين الشيرازي

تلگراف تسليت آيت‌الله حاج سيد محمد شيرازي به آيت‌الله لنگراني به مناسبت فوت بانو

مریم فیروز، سخن خود را با این جملات پایان می‌دهد:

بانوا هر گاه که به گذشته بر می‌گردم و راه پیموده را نگاه می‌کنم و آن روزها را به یاد می‌آورم اندام بلند در چادر پیچیده و چشمان سیاه کشیده‌اش پا به پای من از روزی که در به در شدم، می‌آید و خنده تمکین او مرا نوازش می‌دهد و باز دلداری می‌دهد. او این آرزو را در دل من نیرومندتر و امیدم را استوارتر می‌سازد که روزی او را باز ببینم و خیلی از گفتنیها را با او در میان بگذارم.

بانوا! این زن جوانمردی که اگر زندگی به او راه می‌داد می‌توانست با شخصیت و شایستگی خود نه تنها مادر ازجمند و زن شایسته‌ای برای خانواده خود باشد، بلکه می‌توانست به مردم ایران و ایران خدمت کند. بانوا! چه نام زیبا و پرازنده‌ای برای این زن بزرگوار!



۱. رک: مریم فیروز، چهره‌های درخشان، چاپ خارج، بی تا (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی)، قطع جیبی، صص ۸۹-۹۵ (فصل «بانو»)

نورالدین کیانوری، شوهر مریم، نیز می‌نویسد: «... بانو زنی بسیار با محبت و دوست داشتنی بود و هرگاه مریم جایی نداشت آنها از او نگاهداری می‌کردند» (خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۶۱).